



# حقیقت

شماره ۸ بهمن ۱۳۸۱

www.sarbedaran.org

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

## گفت و گو

با یکی از رفقای شرکت کننده در

مبارزه مسلحانه

سربداران

و قیام آمل

(بخش پنجم)

صفحه ۱۹



## جنگ خلق در نپال به پیروزیهای خیره کننده دست یافت!

۴۰۰۰ جنگجوی مائوئیست با راهپیمایی

از دل کولاک و برف خود را به مقر فرماندهی

نظامی دولت رساندند

دو عملیات نظامی مهم در شرق کشور با اعتصاب

عمومی یکروزه همراه شد

تعداد تلفات ارتش نپال تنها در یک عملیات

به ۷۰۰ نفر رسید

انتخابات مجلس در نپال شکست خورد...

صفحه ۴۰

## چگونه رفتن؟

## مسئله این است!

اوضاع بعد از جمهوری اسلامی،

منافع توده ها و نیرو های انقلابی به این

سوال گره خورده که این رژیم چگونه خواهد

رفت؟ که چگونه باید برود؟ بدون ارائه پاسخ

صحیح به این مسئله، همه بحثها و تبلیغات

در مورد برنامه های خوب و دور نماهای

زیبا باد هواست...

صفحه ۲

## گزارش دومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)

صفحه ۲۹

## در تحلیل از اوضاع سیاسی جاری

## نقدی بر کتاب

## "مانیفست جمهوری خواهی"

نوشته اکبر گنجی

بخش دوم

صفحه ۱۴

## پیرامون نصاب جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی

به جنبش کردستان ایران

صفحه ۱۰

## زمینه چینی های سیاسی امروز

## برای ائتلاف های طبقاتی فردا

نگاهی به مواضع اخیر

شورای ملی مقاومت و

حزب کمونیست کارگری

صفحه ۵

## پس از حمله امپریالیسم آمریکا

صفحه ۳۳

به افغانستان



صفحه ۲۶

صفحه ۲۸

صفحه ۳۱

صفحه ۳۸

صفحه ۱۷

صفحه ۲۵

## در این شماره می خوانید:

بیاد رفیق علی چهارمحالی

زندگینامه رفیق سوسن امیری

اطلاعیه مشترک در دفاع از جنبش دانشجویی

در حاشیه مصاحبه ایسنا با محسن کدیور

سروده ای از احمد شاملو

فراخوان کمک مالی برای انتشار خاطرات سربداران

صفحه ۸

حمله به عراق، اوضاع جهانی و انقلاب

صفحه ۱۳

کشتار حلبچه و نقش آمریکا

گزیده ای از بولتن سرویس خبری

صفحه ۱۸

جهانی برای فتح

## جنگ شروع میشود!

# چگونه رفتن؟

## مسئله این است!

مرتجعین حاکم، دولتهای امپریالیستی، نیروهای ضد مردمی خارج از حکومت شبانه روز تلاش می‌کنند که چنین نشود. برای همین است که می‌گویند مبارزات رزمنده توده ای موقوف. گوشمالی دادن بسجی‌ها و منکراتی‌ها و جاسوسان رژیم موقوف. حمله به بساط حراست و گارد ضد شورش در کارخانه و دانشگاه موقوف. خروج از صحن دانشگاه و بردن شعارهای ضد رژیمی به میان زحمتکشان موقوف. به آتش کشیدن حجاب به نشانه اسارت زنان در هر فرصت مناسب موقوف. به هجو کشیدن خرافه و ارزشهای پوسیده و افکار غیرعلمی در آثار ادبی و هنری موقوف! جریانات مماشات جوی ملی مذهبی نیز در اینکار با دشمنان مردم همزبانند. همه اینان تبلیغ می‌کنند که دوره مبارزه قهرآمیز بسر آمده است، می‌گویند اگر مردم اسلحه بدست بگیرند و برای آزادی و رهائی و کسب قدرت سیاسی بجنگند وضعشان از آنچه هست بدتر خواهد شد. می‌گویند باید عاقل بود و نیروهای مسلح رژیم را با مسالمت و "نافرمانی مدنی" بیطرف کرد و به سمت خود کشید. می‌گویند خشونت و قهر، روش و منش آزادیخواهان نیست و نباید باشد. می‌گویند حتی اگر با چماق بر سرتان کوبیدند باید مسیح وار سکوت کنید و تسامح و تساهل در پیش گیرید. می‌گویند نباید پا از چارچوب مبارزه قانونی بیرون گذاشت. مدعیند که قانون اساسی ارتجاعی رژیم بخشهای مفید و قابل استفاده ای دارد که باید به آنها اتکا کرد و از طریق انتخابات و رفراندوم، قدرت را به تدریج از دست جناح انحصارطلب گرفت. می‌گویند اگر برای به تسلیم واداشتن رژیم احتیاج به زور باشد باید اینکار را به قدرتهای بین المللی و ارتش آمریکا واگذار کرد. برای همین است که رهبران کردستان عراق از سوی آمریکا و رژیم اسلامی به نیروهای مبارز در کردستان ایران پیام می‌دهند که: به جای بکارگیری تجارب انقلاب ۵۷، به جای اتکا به

داران و زمینداران بزرگ در ایران ترمیم و تقویت شود، از بحران در آید و چنگال خونین خود بر گلوی مردم را محکمتر کند. یا برعکس، نهادها و ستون های اصلی اش ضربه می‌خورد و راه نابود کردن این دولت را هموارتر می‌کند. حالت اول، فضای مسمومی را در جامعه دامن خواهد زد. حالت دوم، هوایی تازه به جامعه خواهد دمید و جوانه های مقاومت و انقلاب از جای جای آن سر خواهد زد.

دیگر بحث بر سر چگونگی تغییر رژیم به مشغله فکری و عملی پیشروان و توده های آگاه تبدیل شده است. دیگر نمی‌توان و نباید این مسئله را برای مردم بی‌اهمیت و باری به هر جهت جلوه داد. نمی‌توان گفت کاری نداریم به اینکه رژیم به چه شکل و توسط چه نیروهای سیاسی خواهد رفت. هر چقدر مداخله و تاثیر انقلابیون و نقشه های انقلابی آنان در روند سرنگون جمهوری اسلامی بیشتر باشد، هر چقدر توده ها در اینکار اینکار عمل و اتکا بنفس و استقلال بیشتری از خود نشان دهند، هر چقدر وظیفه سرنگونی رژیم را مستقیمتر بدوش خود ببینند و به عمل درآورند، دستاوردهای بیشتر و ماندگارتری بدست خواهد آمد. جو انقلابی پایدارتری ایجاد خواهد شد و بر زمینه آن می‌توان به پیشرویهای انقلابی عمیقتری دست زد. هر چقدر توده ها آگاه تر و متشکل تر پا به میدان بگذارند و قاطعانه تر به نهادهای اصلی جمهوری اسلامی و مشخصا دستگاه نظامی و اطلاعاتی ضربه بزنند انرژی‌شان رهاتر، استعدادهای مبارزاتی‌شان شکوفاتر و افق دیدشان گسترده تر خواهد شد. انتظارات و توقعاتشان از آینده سیاسی و تحولات اقتصادی و اجتماعی بالاتر خواهد رفت؛ به رنگ و لعاب زدن های خشک و خالی رضایت نخواهند داد؛ هر حکومت مرتجع جدیدی را ساده انگارانه نماینده خود نخواهند پنداشت؛ به وعده های مرتجعین ناشناخته یا قهرمانان قلابی دلخوش نخواهند کرد.

کار جمهوری اسلامی تمام است. دیگر نه مردم وجودش را تحمل می‌کنند؛ نه امپریالیستها ادامه موجودیتش را با این شکل و شمایل بنفع خود می‌دانند؛ نه سران هیئت حاکمه توان رفع شکافها و حل بحرانهایش را دارند. این رژیم تبهکار سریعتر از آنچه به ذهن می‌آید از گردونه خارج خواهد شد.

اما فروپاشی و سقوط محتوم جمهوری اسلامی به شکل خودبخودی اتفاق نخواهد افتاد. همه نیروها، از انقلابی و مترقی گرفته تا مرتجع و امپریالیست، در این کار دخالت می‌کنند تا آینده بعد از جمهوری اسلامی را مطابق با اهداف خود بسازند. هر نیرویی می‌کوشد رژیم کنونی به شکلی تغییر کند که مساعدترین شرایط برای نامین منافع طبقاتی خودش فراهم شود. اوضاع بعد از جمهوری اسلامی، منافع سیاسی توده ها و نیروهای انقلابی به این سؤال گره خورده که این رژیم چگونه خواهد رفت؟ که چگونه باید برود؟ بدون ارائه پاسخ صحیح به این مسئله، همه بحثها و تبلیغات در مورد برنامه های خوب و دورنماهای زیبا باد هواست. جدیت و تعهد هر نیروی کمونیست و چپ به دورنمای سوسیالیستی و رهائی طبقه کارگر با پاسخی که خواهد داد سنجیده خواهد شد. اتحادها و جدایی‌های نیروهای سیاسی مخالف رژیم و صف بندی‌های جدید طبقاتی نیز به گرد همین مسئله شکل خواهد گرفت. راه و روشی که هر جریان سیاسی برای برافزاندن رژیم پیشنهاد می‌کند امروز بیش از همیشه اهداف و برنامه اش را منعکس می‌کند. این راه و روش ها معیاری است برای محک زدن ادعاها و وعده های احزاب و شخصیتهای سیاسی گوناگون.

علیرغم اینکه ممکنست چندین سناریو و انتخاب مختلف برای رفتن جمهوری اسلامی طرح شود اما در تحلیل نهایی همه اینها در دو راه خلاصه می‌شوند: یا رژیم به شکلی می‌رود که دولت طبقات سرمایه

نیروهای توده‌ها برای بیرون کردن قوای مسلح اشغالگر رژیم و کسب مسلحانه قدرت سیاسی، از راه فراکمیون کرد مجلس شورای اسلامی پیروی کنید. به قدرتهای غربی اتکا کنید. شاید در بازیهای آتی جایی هم به شما بدهند.

اینها طرح‌های زهرآگینی است که دشمنان مردم می‌کوشند به ضرب گلوله و زندان و شکنجه، بحث تئوریک و استدلال سیاسی، برنامه‌های ماهواره‌ای و بیانیه‌های امپریالیستی در ذهن توده‌ها جا بیندازند. می‌خواهند کاری کنند که توده‌های کارگر و زحمتکش به فکر کسب قدرت سیاسی و بدست گرفتن سرنوشت جامعه نیفتند؛ امکان و توان به زیر کشیدن طبقات استثمارگر را در خود نبینند. می‌خواهند تا آنجا که امکان‌هاست حکومت بدون اینکه نظم و ثبات جامعه بهم بخورد و بی‌آنکه فرصتی برای فعالیت و پایه گرفتن نیروهای کمونیست و آزادیخواه فراهم شود، دست بدست شود. یک دار و دسته مرتجع برود و یک دار و دسته مرتجع دیگر جایش را بگیرد. می‌خواهند این حقیقت اساسی از چشم مردم پنهان بماند که حکومتها و رژیمها می‌توانند بارها دست بدست شوند و جای خود را به یکدیگر بدهند ولی خصلت طبقاتی دولت دست نخورده باقی بماند. می‌خواهند مردم این درس مهم را از شکستهای دور و نزدیک نیاموزند که طبقات سرمایه‌دار و زمیندار بزرگ و اربابان امپریالیست آنها گاه به گاه زیر فشار بحران و از دست رفتن مشروعیت رژیمهای حاکم مجبور می‌شوند رخت جدیدی بر هیکل زشت سلطه و حاکمیت خود بیوشانند تا نظام استثمار و ستم و دولت حافظ آن را نجات دهند. همانطور که مجبور شدند رژیم سلطنتی را با رژیم اسلامی تعویض کنند. همانطور که طی شش سال اخیر مذبوحانه تلاش کردند جمهوری اسلامی را با بحث "جامعه مدنی" و ادعای "اصلاحات" آرایش کنند؛ و همانطور که امروز می‌کوشند شکل حکومتی جدیدی را از ترکیب بخشهایی از همین رژیم با سلطنت طلبان و هر نیرویی که حاضر شود به حاکمان دیروز و امروز و سلطه آمریکا مشروعیت ببخشند بر پا کنند. در واقع تلاش دارند نقش مردم را به سیاهی لشکر، نظاره‌گر کم اثر، ناراضی کم توقع و یا به هوراکش ارتشهای امپریالیستی تنزل دهند تا رفتن جمهوری اسلامی برای دولت و طبقات ارتجاعی و منافع امپریالیستها در ایران با کمترین

هزینه و ضربه و دردسر انجام بگیرد. تا دستگاه دولتی بخصوص نهادهای مسلح و امنیتی که وظیفه سرکوب و کنترل مردم را بعهده دارند ضربه نخورد و کارآیی‌شان حفظ شود. باید برای بر هم زدن این طرح‌ها مبارزه کرد و راه ترمیم دولت طبقات ارتجاعی را بست.

اگر از دل تحولاتی که به برافتادن جمهوری اسلامی منجر خواهد شد، توده‌هایی آگاهتر و منسک‌تر و دولتی ضعیفتر بیرون آید، امکانات و فرصتهای گرانبهایی برای پیشروی مبارزات انقلابی و حق طلبانه مردم و تقویت موقعیت کمونیستها و نیروهای دمکرات و ترقیخواه جامعه بدست خواهد آمد. بنابراین بر هم زدن و به شکست کشاندن سناریوهای ارتجاعی - امپریالیستی برای جایگزینی جمهوری اسلامی باید در دستور کار تمامی کمونیستها و نیروهای مردمی قرار گیرد. بدون چنین مبارزه‌ای نمی‌توان راه شکل گیری بدیل انقلابی را باز کرد. اتحاد نیروهای کمونیست و انقلابی و ترقیخواه در بطن این مبارزه و حول این هدف باید شکل بگیرد. منشور و آیین‌نامه‌های اتحاد باید این توسط این قطب نمای سیاسی هدایت شود. امروز نمی‌توان با طرح شعارهای کلی از زیر بار تعیین وظایف عاجل و مشخص در این شرایط خطیر شانه خالی کرد و توده‌های مردم را در مقابل طرح‌های مرتجعین و امپریالیستها و توهم پراکنی دار و دسته‌های سازشکار و مماشات جو تنها گذاشت.

اما پر رنگ شدن افق فروپاشی جمهوری اسلامی، از هم اکنون گرایشات و تمایلات متضادی را در بین احزاب و سازمانهای مخالف رژیم آشکار کرده است. هستند احزابی که مسئله اساسی "چگونه رفتن" را علی‌السویه قلمداد می‌کنند. این جریانات علیرغم هر پوشش چپ و ادعای انقلابیگری قادر نیستند راه را از بیراهه تشخیص دهند. بنابراین توانایی رهبری مردم در دل تلاطمات سیاسی را ندارند. اینها مردم را در برابر طرح‌های ارتجاعی خلع سلاح می‌کنند و خود نیز به راحتی می‌توانند دنباله‌رو این طرح‌ها شوند. برخی احزاب هم هستند که با نومییدی به اوضاع کنونی نگاه می‌کنند و در مقابل امکانات و تبلیغات گسترده مرتجعین و امپریالیستها برای تاثیرگذاری بر اوضاع ایران می‌خکوب شده‌اند. نه دلشان معتقدند که طبقه کارگر و کمونیستها توان مقابله با سناریوهای ارتجاعی -

امپریالیستی را ندارند؛ پس بهتر است به همان کارهای همیشگی اکتفا کنند. کارگران را اینجا و آنجا به گرد خواسته‌های صنفی متشکل کنند تا شاید در آینده‌ای دور، طبقه کارگر توان مبارزه برای کسب قدرت پیدا کند. غافل از اینکه کارگران فقط در صورت درگیر شدن در مبارزات سیاسی تعیین‌کننده کنونی، آگاهی یافتن به سناریوهای ضد مردمی برای ترمیم دولت و شرکت فعال در نبردهایی که با هدف بر هم زدن این سناریوها سازمان می‌یابد به آگاهی انقلابی دست خواهند یافت و در موقعیت مبارزه برای کسب قدرت سیاسی قرار خواهند گرفت. در مبارزات جاری، جنبش انقلابی ایران ذخایر و نقاط قوتی دارد که باید آنها را تشخیص داد و ضرورت اتکا به آنها را به همه نیروهای انقلابی و چپ نشان داد. کردستان یکی از این ذخایر است. این خطه، در حال حاضر رادیکالترین فضای سیاسی را دارد و توده‌هایش از تجربه مبارزاتی و آگاهی انقلابی بالایی برخوردارند. مبارزه گسترده انقلابی در کردستان می‌تواند نقش مهمی در بر هم زدن طرحها و دسیسه‌های ارتجاع و امپریالیسم بازی کند.

ندیدن این نقاط قوت و ادامه دادن به نومییدی و انفعال نتیجه‌ای جز بازماندن از وظیفه آگاه کردن متشکل کردن و برانگیختن مردم در نبردهای انقلابی بیار نمی‌آورد. بازماندن از سازماندهی هجوم توده‌ها بسوی قدرت سیاسی و بدست گرفتن سرنوشت خویش، بازماندن از رهبری بیشترین پیشروها و کسب عمیقترین و ماندگارترین دستاوردها. در شرایطی که فرصتهای بیسابقه‌ای برای بسیج مردم به گرد اهداف رهانبخش و تحولات دمکراتیک و سوسیالیستی در حال شکل گرفتن است، بی‌عملی یا حداکثر دل خوش کردن به انجام وظایف محدود، کمونیستهای انقلابی و نیروهای دمکرات را فرسنگها از تاثیرگذاری بر اوضاع کنونی عقب خواهد انداخت.

این درس تاریخ است؛ درس تلخ و گرانبهایی از دوران جوانی جنبش کمونیستی و اشتباهات و ضعفهایش در سال ۵۷. در آن دوران کمونیستها و دمکراتهای انقلابی آنچنان که باید و شاید برای جهت دادن به مبارزات توده‌ها و تعیین چگونه رفتن رژیم شاه تلاش نکردند و تابع سیر خودبخودی وقایع شدند. آنان فداکارانه تلاش کردند اهداف و آرمانها و نظرات پیشرو و موقری را در جامعه تبلیغ

کنند اما نتوانستند آنگونه که ضروری بود خط تمایزات و برنامه عمل روشن و صحیحی را برای بوجود آوردن صف بندی مجزا از جریانات مرتجع اسلامی و جذب توده های وسیع جلو بگذارند. آگاهی طبقاتی توده ها را بالا ببرند و انرژی نهفته شان را به حداکثر آزاد کنند. دیدیم که قیام خودجوش و قهرآمیز مردم در بهمن ۵۷ و افتادن اسلحه بدست توده های وسیع خار چشم دار و دسته خمینی شد و طرح سازش پشت پرده شان با امپریالیستها برای انتقال آرام قدرت به دست آخوندها و ملی مذهبی ها را بر هم زد، اما بی برنامه بودن کمونیستهای انقلابی در آن روزها به همان اندازه باعث تقویت موقعیت مرتجعین مذهبی شد. این را هم دیدیم که مسلح شدن مردم در کردستان و پیشبرد جنگ مقاومت به برقراری قدرت خلق و تقویت انقلابیون انجامید و به تداوم روحیه و حال و هوای انقلابی در سایر مناطق کشور کمک کرد. تجربه انقلاب گذشته نشان داد که کمونیستها و دمکراتهای انقلابی میبایست مسئله چگونگی تغییر رژیم شاه را در جامعه پیش می کشیدند و در پرتو این مسئله به افشای بی امن دشمنان فرعی آن روز مردم نظیر خمینی و شناختن و شناساندن نقشه های ارتجاعی و امپریالیستی برای آینده ایران می پرداختند. این بخش مهم و حیاتی از وظایف آن دوره برای بالا بردن آگاهی سیاسی مردم و بوجود آوردن يك قطب انقلابی قدرتمند بود. در روزهای توفانی و پر مشغله ای که جامعه در پیش دارد حتی يك لحظه هم نباید این تجارب و درسهای تاریخی را فراموش کرد.

همه نیروهای جنبش کمونیستی و انقلابی وظیفه دارند معیارها و خط تمایزات روشنی برای جدا کردن صف مردم از دشمنان مردم، و طرح ها و راه و روشهای مبارزاتی مردمی از طرح ها و روشهای مرتجعین و امپریالیستها جلو بگذارند. به ویژه در اوضاع کنونی که امپریالیسم آمریکا با مداخله فعال در تحولات سیاسی ایران تلاش می کند چهره يك نیروی نجات بخش مردم و مدافع حقوق سیاسی و اجتماعی زنان و جوانان به خود بدهد باید قاطعانه ماهیت ضد مردمی و مقاصد واقعیش را افشا کنند. این حقیقت را در میان مردم تبلیغ کنند که آمریکا در به قدرت رساندن دار و دسته خمینی و ناکام گذاشتن و منحرف کردن انقلاب مردم در سال ۵۷ مستقیماً نقش داشت. به تقویت و

تشویق رژیم اسلامی به کشتار کمونیستها و انقلابیون و توده های بیخاسته در سراسر ایران پرداخت. به کمک رژیم اسلامی و برای سرپا نگهداشتن آخوندها نفت را غارت کرد و به جایش اسلحه داد. حالا هم به ناچار می خواهد در رژیم اسلامی تغییرات جدی بدهد و رخت جدیدی به تن نظام تحت سلطه اش کند تا شاید برای يك دور دیگر منافعتش در ایران و خاورمیانه محفوظ بماند. باید این واقعیت را گفت که همه جناح های رژیم چه آنها که هنوز در ظاهر به آمریکا فحش می دهند چه آنها که علناً چاپلوسیش را می کنند برای ادامه نوکری امپریالیسم صف کشیده اند و مسئله اینست که قرعه به نام کدامشان خواهد افتاد. باید به مردم نشان داد که اتفاقی نیست اگر رضا پهلوی در مصاحبه های جدیدش از این صحبت می کند که "حکومت فعلی يك حکومت واقعا اسلامی نیست!" و از آن طرف اکبر گنجی در «مانیفست جمهوری خواهی» اش آب تظهير بر سر رضا شاه قلدر می ریزد! باید نشان داد که بخشهای مختلف طبقات ارتجاعی در ایران از سلطنتی گرفته تا اسلامی از بحران و به خطر افتادن نظام و دستگاه دولت وحشت کرده اند؛ از به میدان آمدن و فعال شدن مردمی که تجربه انقلاب گذشته و شکست آن را دارند و بسیار سیاسی هستند می ترسند. نشان داد که نیاز امروز رقبای به خون نشنه دیروز، به دیالوگ و بدهستان از اینجا سرچشمه می گیرد.

امروز باید يك قطب سیاسی متحد و يك جریان مبارزاتی گسترده و ادامه دار را علیه بازیهای فریبکارانه انتخاباتی و رفتارندم، کارزارهای سیاسی برای فراموش کردن جنایات جمهوری اسلامی و عفو آمران و عاملان این جنایات، نقشه های کودتاگرانه جناح های رژیم، مداخلات سیاسی و نظامی امپریالیستها بوجود آورد. باید اهداف پشت اتفاقات، طرح ها و روشهای ارتجاعی و امپریالیستی برای تغییرات سیاسی در ایران را به شکل روشن و انکار ناپذیر به میان توده ها برد و به بخشی از آگاهی سیاسی مردم تبدیل کرد. آنچنان روشن که هیچ حزب و گروه و شخصیتی نتواند به اسم اپوزیسیون مردمی وارد چنین بازیهای شود و اگر چنین کرد سربعا از سوی توده های وسیع و انقلابیون ترقیخواهان واقعی طرد شود.

حزب ما به تلاش خستگی ناپذیر و پیروزمند برای انجام وظایف سیاسی و

رهبری مبارزاتی که در دستور کار جنبش انقلابی قرار گرفته، و در این راه متحد کردن صفوف خلق متعهد شده است. اما انجام پیگیرانه و پیروزمندانه این وظایف، پایان راه نیست. بلکه راه بدوش گرفتن وظایف عظیمتر و مبارزات پر خروشانتر را خواهد گشود. بدون دخالتگری انقلابی در تحولات و تعیین تکلیف های سیاسی امروز جامعه نمی توان نقشه نبردهای بزرگ فردا را طراحی کرد و به اجرا درآورد. این مبارزات پلی است که ما را به فردا متصل می کند. پلی که نمی توان آن را دور زد و نمی توان بر جای ایستاد و از آن عبور نکرد. مسئله اینست که انقلابیون و توده های مبارز به اراده و طبق نقشه خود مسیر را طی خواهند کرد، یا ناگزیر با موجی که طبقات استثمارگر و قدرتهای بزرگ براه خواهند انداخت همراه می شوند و به جایی می رسند که آنها می خواهند. ما بر آنیم که این مسیر را خودمان ترسیم کنیم و دروازه های آینده را با دست خود باز کنیم. برای اینکه بر زمینه تبلیغات سیاسی و مبارزات عملی روز، برنامه حزب برای انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی را ترویج می کنیم. در متن بوجود آوردن گسترده ترین اتحاد برای انجام وظایف سیاسی امروز، هسته های کمونیستی متشکل از پیشروترین و انقلابی ترین و آگاه ترین عناصر مبارز را می سازیم. بدین طریق در جریان مبارزات جاری، حزب را از نظر کیفی و کمی تقویت و تحکیم می کنیم، و مصالح تشکیل نیروی مسلح انقلابی تحت رهبری حزب را فراهم می آوریم. چرا که طبقه کارگر و متحدان محروم و ستمدیده اش در شهر و روستا فقط از طریق برپایی و به پیروزی رساندن جنگ درازمدت خلق می توانند قدرت سیاسی را کسب کنند، در رأس جامعه بنشینند و جامعه نوین سوسیالیستی را بسازند. کارهای امروز ما تدارک سیاسی، تشکیلاتی، عملی و روحی برای چنین جنگی است. راه رهائی، پیچیده و طولانی است و فقط با بدوش گرفتن وظایف تعیین کننده ای که برشمرديم می توان راه پیروزی واقعی و کسب رهائی را کوتاهتر و آسانتر کرد.

**برنامه حزب کمونیست ایران  
(مارکسیست لنینیست مانویست)  
را بخوانید و به بحث بگذارید**

## زمینه چینی های سیاسی امروز برای ائتلاف های طبقاتی فردا

با شتاب گرفتن وقایع ایران و منطقه و نزدیکترین شدن افق فروپاشی جمهوری اسلامی، جنب و جوش آشکاری در صفوف نیروهای اپوزیسیون رژیم مشاهده می‌شود. نیروهای مختلف با هدف تقویت موقعیت خود و تاثیرگذاری بر اوضاع، در پی موافقت و متحد می‌گردند. برای اینکار می‌کوشند خواسته‌ها و اهداف حداقلی را منون کنند و سیاست تاکتیکی مشخصی برای اوضاع کنونی ارائه دهند. بدین ترتیب صف آرائی جدید نیروها در جریان است. از هم اکنون بر پایه خواسته‌های حداقل و سیاست تاکتیکی هر حزب و گروه می‌توان تشخیص داد که در آینده نزدیک در کدام صف بندی جای خواهد گرفت و به زیر کدام پرچم اصلی طبقاتی خواهد رفت. نیروهای سرگردان و مردود یا ناهشیاری که هنوز به خود نیامده‌اند نیز خیلی زود مجبورند جای خود را مشخص کنند. تحت چنین شرایطی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) با تعیین و ارائه شعارهای تاکتیکی فوری در سامان دهی به يك قطب متحد انقلابی می‌کوشد. قطبی که بتواند با برانگیختن توده‌ها برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، در مقابل طرحهای ارتجاعی و امپریالیستی تغییر رژیم و ترمیم دولت، مهر خود را بر اوضاع بکوبد و راه جنگ درازمدت خلق و انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی را هموار کند. این شعارها در چارچوبی تعیین شده که قابلیت متمرکز کردن ضربات انقلابی از سوی توده‌ها بر نقاط ضعف و ستون‌های مهم جمهوری اسلامی را داشته باشد؛ بتواند توده‌های وسیع را متحد کند؛ امکان مانور دادن و چهره‌نمایی دشمنان داخلی و خارجی مردم را به حداقل برساند؛ مرز تمایز قطب انقلابی پیگیر را با قطبهای ارتجاعی و طرفدار امپریالیست بروشنی نشان دهد. (رجوع کنید به حقیقت شماره ۷)

## جای خالی آزادی و استقلال در معیارهای جبهه همبستگی مجاهدین

یکی از جریان‌های اپوزیسیون که در زمینه سازماندهی ائتلاف سیاسی فعال شده، "شورای ملی مقاومت" به رهبری سازمان مجاهدین است. شورا با طرح "جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی" دست همکاری بسوی کلیه نیروهای جمهوریخواهی دراز کرده که "با التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه و همه جناحها و دسته بندی‌های درونی آن، برای استقرار يك نظام سیاسی دمکراتیک و مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت مبارزه می‌کنند." این تشکل، "مذاکره و برقرار کردن رابطه" با هر يك از جناح های جمهوری اسلامی را مردود و غیر قابل قبول دانسته و همین مسئله را "محک تشخیص دوست و دشمن و معیار تنظیم رابطه با کلیه افراد و جریانهای سیاسی" قرار داده است. (عبارات داخل گیومه از اطلاعیه مسعود رجوی به عنوان مسئول شورا نقل شده است)

در این اطلاعیه آگاهانه از عبارت "استبداد مذهبی" به جای جمهوری اسلامی استفاده شده است. رجوی تلاش کرده با اینکار از معرفی رژیم کنونی به عنوان جمهوری اسلامی یا حکومت اسلامی پرهیز کند. او در اطلاعیه شورا مطرح می‌کند که حاضر به همکاری با همه نیروهائی است که «نظام ولایت فقیه و همه جناح هایش» را بطور کامل نفی می‌کنند. این بحث با توجه به مطرح شدن نظرات جدید افرادی نظیر گنجی و آقاجری شك برانگیز است. بویژه اینکه مانیفست گنجی تقریباً تا آستانه آنچه "شورا" از نفی کامل نظام ولایت فقیه و همه جناح هایش در نظر دارد پیش رفته است.

بنابراین یکی از دو معیار این "جبهه همبستگی" به سادگی می‌تواند آن را به بخش دوراندیش و مغضوب ارتجاع اسلامی متصل کند. این جبهه هیچ شعار و خواسته و معیاری را برای سنجش ماهیت و چارچوب "جمهوری" جلو نگذاشته است. منظورمان این نیست که مجاهدین حتماً می‌خواهد افرادی نظیر گنجی را جلب کند و با آنان متحد شود، بلکه به خاطر اینکه سازمان مجاهدین به دنبال برقراری يك جمهوری بورژوائی در کشور تحت سلطه ایران است؛ و این کشور طبق برنامه

سیاسی و اقتصادی این سازمان قرار است تحت سلطه امپریالیسم باقی بماند.

از اینجا به نکته دوم می‌رسیم. در اطلاعیه مسئول "شورا"، هیچگونه موضع گیری علیه وابستگی به قدرتهای امپریالیستی یا طرفدار بی جیره و موجب محک تشخیص دوست و دشمن قرار نداده‌اند! معیار تنظیم رابطه شورای ملی مقاومت با سایر نیروها نگذاشته‌اند. باید پرسید آیا این اطلاعیه درها را از دو طرف بروی بخشی از عناصر هیئت حاکمه مرتجع اسلامی از قماش گنجی و آقاجری و بخشی از نیروهای طرفدار امپریالیسم خارج از حاکمیت باز نمی‌کند؟ با این چارچوب همکاری و همبستگی، خواست استقرار يك نظام سیاسی دمکراتیک و مستقل در اطلاعیه رجوی به يك شوخی تبدیل نمی‌شود؟

سر باز زدن سازمان مجاهدین از اینکه "جمهوری اسلامی" را جمهوری اسلامی بنامد، در واقع نشانگر اعتقاد و التزام این سازمان به اسلام سیاسی و آرمان برقراری يك "حکومت اسلامی خوب" است. این اعتقاد و التزام بخودی خود هدف استقرار نظام سیاسی مبتنی بر جدایی دین از دولت را نقض می‌کند. قابل ذکر است که رجوی در همین اطلاعیه تاکید می‌کند که همه نیروهای عضو "شورای ملی مقاومت" با التزام به برنامه و مصوبات آن شورا وارد همکاری با سایرین در چارچوب "جبهه همبستگی" خواهند شد. ما فراموش نکرده ایم که برقراری "موقتی" جمهوری دمکراتیک اسلامی محور مصوبات این شورا است.

بالاخره اینکه، در اطلاعیه مسئول شورا، کوچکترین اشاره و موضعگیری و معیاری در مورد راه و روش سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. سکوت در این مورد، در کنار چارچوب گل و گشادی که برای همکاری و ائتلاف ارائه شده نشانه دیگری از این واقعیت است که طراحان جبهه همبستگی در پی اتحاد انقلابی با توده های آگاه و اتکا به نبردهای مستقل و رزمنده و قهرآمیز توده‌ها برای سرنگونی دولت طبقات ارتجاعی در ایران نیستند. آنان مثل هر نیروی بورژوائی اساساً نگاه به بالا دارند و به توده های مردم حداکثر به مثابه سیاهی لشکر و تأمینات چی می‌نگرند.

بورژوا جلو می‌گذارند، آماج قرار دادن و ضربه زدن به دستگاه مسلح سرکوبگر نظامی و امنیتی جایی ندارد. همه اینها سعی می‌کنند رژیم اسلامی طوری برود که حتی‌المقدور این رکن اساسی دولت ارتجاعی دست نخورده باقی بماند. چرا که امپریالیستها و طبقات استثمارگر برای سرکوب و مهار و به تسلیم واداشتن توده ها در فردای افتادن جمهوری اسلامی به يك دستگاه مقتدر نظامی و امنیتی احتیاج دارند. اگر شعارهایی به شعار جنبش توده ها تبدیل شود که ستون فقرات این دستگاه را مورد حمله قرار دهد، از يك طرف روحیه آشتی ناپذیری و خشم انقلابی مردم ستمدیده را علیه نظام سرکوبگر و مهره هایش آزاد می‌کند و از طرف دیگر، ترس و از هم گسیختگی و ضعف را در صفوف نیروهایی که قرارست با قلدري مردم را بترسانند و مطیع کنند و به خانه بازگردانند دامن می‌زند. در منشور حزب کمونیست کارگری نشانی از این شعارها نیست. حتی شعار رایج در مبارزات کنونی مردم یعنی "معرفی، محاکمه و مجازات آمران و عاملان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و قتلهای زنجیره ای" را از قلم انداخته اند و باید پرسید چرا! اگر این شعار را جلو می‌گذاشتند حرف دل چه بخش از جامعه را زده بودند و حالا که نگذاشتند زمینه اتحاد خود با چه نیروهایی را ایجاد کرده اند؟

حزب کمونیست کارگری با این منشور بدترین و مضرترین توهومات در مورد نحوه پیشرفت و تکامل مبارزات طبقاتی در آینده نزدیک را اشاعه می‌دهد. این حزب به سئوال اساسی روز یعنی چگونگی رفتن جمهوری اسلامی کاری ندارد. بندهای این منشور، هیچ نیرویی را به در هم شکستن انقلابی و یا تضعیف و فلج کردن دستگاه سرکوبگر نظامی و اطلاعاتی رژیم با اتکا به نبرد توده ها متعهد نمی‌کند. حال آنکه بدون برانگیختن مبارزه توده ای برای انحلال یا از هم گسیختن دستگاه امنیتی اطلاعاتی ارتجاع، تامین آزادی عقیده و بیان و مطبوعات و اجتماعات و تحزب و اعتصاب به حرف مفت تبدیل می‌شود. این را دیگر بسیاری از لیبرالهای مسالمت جو هم به تجربه فهمیده اند. آنان فقط در صورتیکه سایه وزارت اطلاعات بالای سرشان نباشد نفس راحتی خواهند کشید.

سیاسی از لوله تفنگ بیرون نمی‌آید! و کافی است هر حزب سیاسی به اندازه کافی فرصت و آزادی تبلیغ نظرات سیاسی خود را داشته باشد تا پایش به قدرت سیاسی باز شود. حزب کمونیست کارگری در شرایطی این تخیلات را به تصویب رسانده که نیروهای مترجع درون و بیرون حاکمیت و قدرتهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا دارند سلاح هایشان را برای سرکوب توده ها، حفظ نظم ارتجاعی، فشار برای حك و اصلاح و تغییرات ضروری حکومتی، و بکار گیری زور نظامی برای سر پا نگهداشتن نظام حکومتی آینده روغن کاری می‌کنند. زیر برق سرنیزه ها، تمام تعهدات نیروهای بورژوائی به منشور آزادیهای سیاسی منجمله تعهدات خود حزب کمونیسم کارگری، زیر پا گذاشته خواهد شد. (تازه اگر کسی حتی بطور زبانی به منشور اینها لبیک گفته باشد.) تحت چنان شرایطی اگر به فرض محال، نمایندگان شوراهای مردم با دست خالی زیر يك سقف جمع شده باشند، در مقابل ارتشهای حاضر در صحنه، کاری جز تسلیم و تعطیل نشست شوراها نخواهند کرد. شاید هم مترجعین پیشاپیش آنقدر نماینده خودی به داخل آن نشست فرستاده باشند که نوع حکومت آتی مورد نظر آنها رای بیاورد.

### پرسیدن از روی يك مسئله حیاتی

منشور آزادیهای سیاسی حزب کمونیست کارگری شامل جدایی دین از دولت، آزادی بیان و مطبوعات و تشکل و تحزب و اعتصاب، برابری کامل حقوقی زن و مرد، برابری کامل حقوقی همه شهروندان، آزادی زندانیان سیاسی، لغو مجازات اعدام، و حق استفاده همه نیروها از رسانه های عمومی است. این منشور قرار است يك منشور اتحاد تاکتیکی باشد. چنین منشورهای اتحادی از سوی هر حزب و شخصیت سیاسی که باشد را باید با در نظر گرفتن برنامه های عملی و راه و روشهای متفاوتی که برای رفتن جمهوری اسلامی پیشنهاد می‌شود سنجید. فقط از این طریق می‌توان فهمید که هر منشور اتحاد تاکتیکی به کدام برنامه و راه استراتژیک خدمت می‌کند و قابلیت متحد کردن کدام نیروها را دارد. در برنامه و روشی که قدرتهای امپریالیستی، بخشی مهمی از هیئت حاکمه اسلامی و اپوزیسیون سلطنت طلب و سازشکاران

### حزب کمونیست کارگری: يك قطعنامه ساده لوحانه؛ يك منشور سازشکارانه

جریان اپوزیسیون دیگری که طرحی برای ائتلاف ارائه داده حزب کمونیست کارگری است. این حزب با انتشار قطعنامه "تضمین حق مردم در تعیین نظامی حکومتی آینده ایران" و "منشور آزادیهای سیاسی" گام جدیدی برای شرکت در ائتلافات سیاسی مورد نظر خود جلو گذاشته است.

قطعنامه دفتر سیاسی این حزب بدون اینکه کوچکترین حرفی از چگونگی رفتن جمهوری اسلامی بزند و به مصافهای واقعی آلترناتیوهای طبقاتی بر سر این مسئله بپردازد، می‌خواهد مردم را به دنبال نخود سیاه تعیین نظام حکومتی بعدی بفرستد. می‌گوید آلترناتیو کمونیسم کارگری، جمهوری سوسیالیستی است. و یادآوری می‌کند که این حزب، "انقلاب توده ای علیه جمهوری اسلامی را عملی‌ترین و کوتاه ترین راه رسیدن مردم به حکومت منتخب شان می‌داند." سپس سعی می‌کند فرق سیاست این حزب با اپوزیسیون راست را نشان دهد. می‌گوید که اپوزیسیون راست مبلغ رفتارندم و مجلس موسسان برای کنار زدن جمهوری اسلامی است و راه واقعی بقدرت رسیدن آنها کودتا یا بند و بست از بالاست. می‌گوید مخالفت ما با این شیوه ها و راه ها اینست که دخالت و اعمال اراده مردم را محدود و یا کلا نفی می‌کنند، آزادیهای سیاسی را زیر سئوال می‌برند. بنابراین برای اینکه چنین نشود و اپوزیسیون راست خنثی شود، دو تاکتیک می‌زیم. اولاً کلیه نیروهای سیاسی، که لابد همان اپوزیسیون راست را نیز شامل است، به قبول منشور آزادیهای سیاسی متعهد می‌کنیم تا شرایط امنی برای تعیین نظام حکومتی آتی بوجود آید. ثانیاً، نشست نمایندگان شوراهای مردم را بعنوان دیصلاخ ترین مرجع برای تعیین نظام حکومتی آتی تعیین می‌کنیم. قطعنامه برای اینکه همه این دومی را قبول کنند از یکطرف فوایدش را می‌گوید که توده ای‌ترین شیوه متشکل ماندن و اعمال اراده مردم است. از طرف دیگر درهائش بروی همه احزاب و نیروهای سیاسی باز است.

ذهنیگرایی و ساده لوحی، محترمانه ترین عنوانی است که می‌توان به دیدگاه و سیاست پشت این قطعنامه داد. در چنین تصویری از تحولات فردای ایران، قدرت

## چرا حزب کمونیست کارگری این بدیهیات را نمی‌فهمد؟

واقعیت اینست که این حزب نه استراتژی و نقشه کسب قهرآمیز قدرت سیاسی را دارد، نه اصولاً انجام جنگ انقلابی توده‌ای برای کسب قدرت سیاسی را ممکن و مفید می‌بیند. بنابراین وقتی که از "انقلاب توده‌ای" بعنوان "عملی‌ترین و کوتاه‌ترین راه رسیدن مردم به حکومت منتخب‌شان" می‌گوید، عملاً چیزی شبیه نحوه رفتن رژیم سلطنتی و آمدن جمهوری اسلامی از آب در می‌آید. یعنی تغییر رژیم بدون در هم شکستن ماشین دولتی؛ بدون نابود کردن قوای مسلح سرکوبگر توسط ارتش انقلابی. اینجور "انقلاب توده‌ای" کوتاه و با کمترین خونریزی را فقط وقتی می‌توان انجام داد که نیروی رهبری کننده اش قرار نباشد چیز زیادی را تغییر دهد. یعنی از نظر طبقاتی در جایگاهی باشد که بخواهد به همین نظام و نهادهایش تکیه بزند و ساختار سرکوبگر نظامی و امنیتی‌اش را اساساً دست نخورده بکار گیرد. معمولاً در اینجور "انقلابات توده‌ای"، خونریزی‌های اصلی بعد از جابجایی رژیم انجام می‌گیرد. یعنی حکومت جدید، توده‌های معترضی که به خواسته‌هایشان نرسیده‌اند و انقلابیون آگاهی که علیه دولت صف آرایی کرده‌اند را به خاک و خون می‌کشند. البته حزب کمونیست کارگری در موقعیتی نیست که در راس چنین "انقلابات توده‌ای" قرار بگیرد و حکومت بعدی را رهبری کند. پس با این تخیلات تنها کاری که می‌تواند بکند اینست که منتظر تغییر حکومت اسلامی بدست نیروهای قویتر صحنه بنشیند تا شاید شبیه سناریوهایی که در چند کشور اروپای شرقی به اجرا درآمد، نقش سیاهی لشکر در تظاهرات خیابانی یا عروسک اپوزیسیون چپ را در خیمه شب بازی‌های پارلمان و قانونی بعهده گیرد.

## حزب کمونیست کارگری پرچم کدام طبقه را در هوا تکان می‌دهد؟

ما با حزبی روبرو هستیم که از نظر رهبرانش چگونگی کسب قدرت سیاسی علی‌السویه است. آنان تصور می‌کنند به هر شیوه‌ای می‌توانند قدرت سیاسی را از آن خود کنند. به قول منصور حکمت (بنیانگذار و مرجع این حزب): "انقلاب و انتخابات هر دو ما را بقدرت می‌رساند!"

(نقل شده توسط حمید تقوایی در مصاحبه با انترناسیونال هفتگی، شماره ۱۳۸) فقط حزبی می‌تواند اینچنین به امکان به قدرت رسیدن خود از طریق انتخابات، در واقع راه مسالمت آمیز، مطمئن باشد که خود را یکی از احزاب نماینده و مدافع همین نظام موجود بداند یا واقعاً چنین باشد. مثلاً جریان بورژوا لیبرال نهضت آزادی وقتی که بر ضرورت شرکت در انتخابات‌های جمهوری اسلامی و مبارزه مسالمت آمیز برای سهم شدن در قدرت سیاسی تاکید می‌کند از نظر طبقاتی این راه را مقرون به صرفه می‌داند چرا که نظام طبقاتی را از گزند يك انقلاب قهرآمیز توده‌ای حفظ می‌کند. بعلاوه با توجه به زد و بندها و پیوندهای این جریان با بقیه بخشهای بورژوازی ایران می‌تواند به موفقیت چنین شیوه‌ای امیدوار باشد. در مورد حزب کمونیست کارگری باید گفت که اگر چه به انتخابات‌های تحت رژیم جمهوری اسلامی امیدی ندارد و راهش برای شرکت در چنین بازیهایی با این رژیم بسته است، ولی با يك منطق بورژوا لیبرالی به چنین شیوه‌هایی در فرادای رفتن جمهوری اسلامی بطور جدی امید بسته است.

## منتشور حزب کمونیست کارگری، پای آمریکا را وسط نمی‌کشد!

در منشور حزب کمونیست کارگری، هیچ بندی موجود نیست که به اتحاد مردم علیه طرح‌ها و بدیل‌هایی که قدرتهای امپریالیستی و مشخصاً آمریکا برای ایران در نظر دارند خدمت کند و نشانه مخالفت با مداخلات امپریالیستی باشد. امروز دیگر مثل روز روشن است که آمریکا و سایر امپریالیستها صرفاً ناظران بیطرف تحولات جاری ایران نیستند. نقشه‌های خود را دارند، عوامل و پایه‌های خود را دارند، ابزارهای سیاسی و تبلیغاتی خود را از هم اکنون فعال کرده‌اند، و برای شکل دهی به يك ائتلاف سیاسی از نیروهای درون و بیرون رژیم که مطابق با منافعشان باشد تلاش می‌کنند. بی‌توجهی به این مسئله در این شرایط حساس که آمریکا می‌کوشد خود را متحد و همراه مردم ایران جلوه دهد و وابستگان و طرفدارانش می‌کوشند صفها را مخدوش کرده، در کنار اپوزیسیون مردمی جای گیرند، به چه معناست و چه نتیجه‌ای دارد؟ راک و راست! اینکه چنین منشوری توسط حزبی منتشر می‌شود که نام کمونیست و کارگری بر خود نهاده، به

تبلیغات کسانی خدمت می‌کند که تنها راه خلاص شدن مردم از فقر و بیکاری و گرسنگی و استبداد را دوستی و اتحاد با آمریکا معرفی می‌کنند. واقعیتی که همه باید بدانند اینست که اگر ائتلافی تحت نقشه آمریکا تشکیل شود و رهبری تحولات جامعه را بدست گیرد، برای مردم و نیروهای کمونیست و دمکرات و مردمی نه آزادی حزب و تشکل و بیان‌بیار خواهد آمد، نه بطور واقعی و ریشه‌ای دین از دولت جدا خواهد شد، نه فقر و فلاکت تعدیل خواهد شد، از بین رفتنش که جای خود دارد. دوباره همین آش خواهد بود و همین کاسه. اینبار شاید با چهره‌های مرتجع جدید نظیر "گرزای" ایران، مرتجعین آرایش کرده دیروز، شکنجه‌گران روزنامه نگار از دین برگشته، آخوندهای مدرنیست و امثالهم. آزادی آمریکایی شامل اینها خواهد شد و کسانی که بخواهند مجیز همینها را بگویند، بنظر می‌آید که حزب کمونیست کارگری خود را برای چنین آینده‌ای آماده می‌کند.

## نتیجه‌گیری

در شرایطی که سرنگونی جمهوری اسلامی و تعیین تکلیف با قدرت سیاسی در دستور کار جامعه قرار دارد، منشور حزب کمونیست کارگری به ارائه چند خواسته مثبت خلاصه شده و از طرح شعارهایی که به نفی رژیم کنونی و ساختار و نهادهایش، یعنی به نحوه رفتن و راه سرنگونی رژیم مربوط می‌شود پرهیز کرده است. این نشان می‌دهد که برای این حزب مهم نیست جمهوری اسلامی بر اساس چه نقشه‌ای و تحت رهبری کدام نیروهای طبقاتی می‌رود. در واقع برای‌شان مهم نیست که توده‌های مردم تحت چه سیاست و برنامه‌ای و در خدمت به چه دورنمایی در تحولات نزدیک جامعه شرکت می‌کنند و این نوع شرکت چه تأثیرات سیاسی و فکری بر حرکت آینده آنان دارد. آگاهتر و انقلابی‌ترشان می‌کند یا در ذهنشان بذر توهم و تسلیم می‌کارد. حزب کمونیست کارگری، کاری به این کارها ندارد. این حزب با تنگ نظری فقط نوك دماغش را می‌بیند و رویای فعالیت و تبلیغات آزاد برای خود را در فرادای رفتن جمهوری اسلامی در سر می‌پروراند. از منشور حزب کمونیست کارگری، چیزی بیشتر از دنباله روی از طرح‌های ارتجاعی امپریالیستی، توهم پراکنی و خلع سلاح سیاسی بدست نمی‌آید. □

## حمله به عراق اوضاع جهانی و انقلاب



بزودی امپریالیسم آمریکا با هدف اشغال نظامی عراق، جنگ مرگباری را آغاز می کند. طبق نقشه جنگی وزارت دفاع آمریکا، بمب افکنهای آمریکائی در ۴۸ ساعت اول آغاز جنگ، ۳۰۰۰ بمب و موشک بر سر مردم عراق خواهند ریخت. قرار است این بمباران راه را برای هجوم زمینی ارتش آمریکا باز کند. قدرت مرگبار و تخریبی این بمباران اولیه معادل ده برابر بمبها و موشکهایی که در سال ۱۹۹۱ آمریکا و کشورهای اروپائی بر عراق ریختند، خواهد بود. عراق از زمین، هوا و دریا مورد حمله قرار خواهد گرفت. قرار است بمباران اولیه همه کشور را میخکوب کند. سپس، نیروهای زمینی ارتش آمریکا در تعداد وسیع از طریق هوا در نقاط مختلف عراق پیاده شده و در جهات مختلف به حمله خواهند پرداخت. هم اکنون ۳۰۰ هواپیمای بمب افکن آمریکائی در میدانهای هوائی شمال و جنوب عراق نشسته اند، نیروهای مخصوص ارتش آمریکا در کردستان عراق مستقر شده و پنتاگون مشغول تعلیم یک ارتش چریکی مزدور است. بخشی از سربازان آمریکائی از ترکیه وارد عراق می شوند و بخشی دیگر از کویت، همزمان چندین هزار سرباز آمریکائی در ترکیه و کویت خواهند ماند تا از این پشت جبهه ها حفاظت کنند. همزمان هلیکوپترهای آپاچی آسمان آن را خواهند پوشاند. پیشاپیش اعلام کرده اند که جنگ را با یک انفجار عظیم در شهر تکریت آغاز خواهند کرد. در این جنگ برخی سلاحهای آزمایشی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. مثلا سلاحهایی که قادرند میلیونها وات الکتریسته در فضا پخش کنند. یکی از مقامات وزارت دفاع آمریکا به جورج بوش گفت "این جنگ شبیه جنگ خلیج فارس پدر شما نخواهد بود." (به نقل از روزنامه هرالد تریبون ۳ فوریه ۲۰۰۳)

بله این جنگ بسیار متفاوت تر از جنگ قبلی آمریکا علیه عراق است. هم به لحاظ سببیت و هم بخاطر اهدافی که دارد. پدر بوش که جنگ اول علیه عراق را رهبری کرد، جنگ محدودی را در عراق پیش برد. زیرا می ترسید

تمام ساختار مناسبات قدرت در خاورمیانه از هم گسسته شود. اما رئیس جمهوری فعلی آمریکا، بر خلاف پدرش، می خواهد ساختار فعلی خاورمیانه را از هم بگسلد و همه چیز را بهم بزند و بجایش ساختار دیگری بنا کند. این نه فقط خط یک جناح از امپریالیسم آمریکا بلکه خط همه آنهاست. اختلافاتشان بر سر آنست که چگونه این هدف را برآورده کنند. بخش مهمی از هیئت حاکمه آمریکا روش صد در صد نظامی بوش را ماجراجویی خطرناکی می داند که ممکنست مانند سنگ بزرگی روی پای خود آمریکا بیفتد. اما بهر حال این ماشین براه افتاده و ترمز هم ندارد.

در این جنگ آمریکا عراق را به مستعمره تحت اشغال نظامی خود تبدیل خواهد کرد و از آن مانند یک پادگان نظامی برای پیشبرد هدف بزرگترش که تجدید سازماندهی کل خاورمیانه است، استفاده خواهد کرد. هر چند مسیر دقیق تحولات را نمی توان پیش بینی کرد اما هدف آمریکا ایجاد یک نظم کاملاً نوین در سراسر خاورمیانه است. این نظم نوین شامل تغییر در ساختارهای حاکمیت در خاورمیانه هم است. تا کنون امپریالیسم از طریق رژیمهای نوکر و وابسته مردم خاورمیانه را کنترل و استثمار می کرد و این کشورها را در خدمت سرمایه داری جهانی میچرخاند. حتا رژیمی مانند جمهوری اسلامی ایران که به ظاهر خصم آمریکاست در واقعیت با موافقت آمریکا بر سر کار آمد و تمام منافع اساسی امپریالیسم آمریکا را در ایران حفظ کرد. اما اکنون، آمریکا می خواهد با اشغال نظامی خاورمیانه را اداره کند. نظم نوین شامل مناسبات قدرت میان امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای دیگر (اروپای غربی) هم هست. تاکنون آمریکا به کشورهای اروپای غربی بعنوان شرکای درجه دوم خود در خاورمیانه می نگریست. اکنون، شریک نمی خواهد. بلکه مشتری می خواهد.

آمریکا صحبت از ایجاد "عراق جدید" می کند. این عراق جدید محور سازمان دادن یک خاورمیانه جدید به نام "خاورمیانه بزرگ" که

شامل خاورمیانه فعلی و شمال آفریقااست، خواهد بود. آمریکا با جنگ افغانستان گوشه ای از این بخش جهان را به اشغال نظامی درآورد و اکنون یک بخش مهمتر را به زیر سلطه نظامی در می آورد. آمریکا از این خاورمیانه جدید برای تجدید سازماندهی نظم جهان استفاده خواهد کرد تا بتواند یک جهان کاملاً آمریکائی بوجود آورد.

در ساختار آینده خاورمیانه، منابع نفتی عراق اهرم قدرتمندی در دست آمریکا برای زیر فشار قرار دادن رقیب و مطیع کردن رژیمهای منطقه خواهد بود. کنترل ذخایر نفتی عراق، به آمریکا در بازار جهانی نفت قدرت وتو خواهد داد. به لحاظ نظامی، آمریکا پایگاه های نظامی عظیم دائمی مستقر کرده، عراق را به یک پادگان نظامی بزرگ تبدیل خواهد کرد تا از این طریق تمام منطقه خاورمیانه را از نزدیک زیر سلطه بگیرد.

با به بازار آمدن نفت "عراق آمریکا" کشور عربستان سعودی نیز اهمیتش را از دست می دهد. کافی است پس از اشغال عراق، آمریکا خلیج را ببندد تا رژیم جمهوری اسلامی ایران وادار به قبول هر تغییری شود. پس از آن نوبت به سوریه و غیره خواهد رسید. در محافل هیئت حاکمه آمریکا صحبت از آن است که مساله فلسطین را با تبدیل آن به آپارتایدی مانند آفریقای جنوبی و اخراج گسترده اهالی فلسطینی از سرزمینشان "حل" کنند. در ساختار جدید، مطمئناً ترکیه نیز به شکل سابق باقی نمی ماند. حداقل، دولت ترکیه باید به پذیرائی دائم از دهها هزار سرباز آمریکائی و رفت و روب پایگاه های متعدد و گسترش یابنده آن کمر همت ببندد. آنهم در کشوری که احساسات ضد امپریالیستی بخصوص ضد آمریکا قصد دارد دستگاه دولتی سرکوبگر عراق را با کمترین لطمات حفظ کند و به خدمت بگیرد. دولت بوش اعلام کرده است که حدود ده دوازده تن از مقامات بالای رژیم صدام را محاکمه خواهد کرد. باقی مقامات امنیتی، نظامی و بوروکراتیک رژیم صدام به

دوم، امپریالیسم آمریکا نه برای رها کردن خلقهای خاورمیانه بلکه برای سرکوب هرچه بیشتر آنان به خاورمیانه لشکر کشی می کند. هرگاه نیروهای سیاسی مترقی در ایران و جنبش کردستان خیالاتی شوند و فکر کنند که ممکنست امتیازاتی از آمریکا بگیرند، بطور اتوماتیک در مقابل خلقهای خاورمیانه و مردم جهان قرار خواهند گرفت و چه بسا عمرشان بعنوان یک نیروی سیاسی مردمی تمام شود.

سوم، سوال سیاسی مرکزی در جنبش کمونیستی و انقلابی ایران این نیست که در مقابل لشکرکشی آمریکا چه موضع سیاسی باید اتخاذ کرد. جنبش مردم جهان علیه جنگ آمریکا، این مساله را حل کرده است. هر کس خارج از این جنبش جهانی باشد داغ ننگ را بر پیشانی خود کوبیده است. سوال مرکزی این است که انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی در چارچوب اوضاع جدید چگونه پیش خواهد رفت؛ چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه مبارزه مسلحانه. در شرایط جدید، حتا کوچکترین مسائل سیاسی به قوه قهر و جنگ حل خواهد شد. این یک اصل تاریخی تمام جوامع طبقاتی است. اما در حال حاضر، و مشخصا در خاورمیانه بیش از همیشه صادق است. بنابراین، بحث سیاست انقلابی مساویست با بحث در مورد جنگ انقلابی و اینکه در اوضاع بسیار پیچیده کنونی، جنگ عادلانه طبقه کارگر و خلقهای ایران با هدف انجام انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی چه شکلی به خود خواهد گرفت.

دوران نوینی از جنگهای متعدد در سطح جهان و مشخصا خاورمیانه شروع شده است. امپریالیسم آمریکا، دولت و سربازان آمریکایی را رو در روی مردم عراق و خاورمیانه قرار میدهد و به این ترتیب رشته های پیوند خلقهای مختلف این منطقه را محکم می کند. امپریالیسم آمریکا می داند که ورود به میان اقیانوس صدها میلیون اهالی خاورمیانه که زیر بار ستم و استثمار و تحقیر ملی تبدیل به انبار باروت شده اند، ریسک بسیار بزرگی است و خیلی زود ویتنامی بزرگتر از ویتنام می تواند برایش درست شود. فقط کافی است که مردم عراق و بطور کلی خلقهای خاورمیانه حس تحقیر ملی را تبدیل به حس رضایت کنند. رضایت از اینکه دشمن از آن سوی اقیانوس با پای خود به خانه شان آمده است. و آنزمان مطمئنا شاهد ویتنامی بزرگتر از ویتنام خواهیم بود. انوقت انحصار آمریکا بر سلاح و جنگ تمام می شود و فقط از تفنگهای امپریالیسم آمریکا نیست که قدرت سیاسی بیرون خواهد آمد. □

سرمزینها و منابع جهان سود جویند. آمریکا اعلام کرده است "جنگ علیه تروریسم" نامحدود خواهد بود. اما خیال باطل است که جنگهای آتی فقط جنگهایی هستند که آمریکا شروع کند. دورانی که در پیش است دوران جنگهای متعدد در سطح جهان است. جنگ علیه کشورها و ملل گوناگون، و در مقابل جنگهای رهایی بخش ملی، جنگهای داخلی انقلابی و حتا جنگ میان کشورهای امپریالیستی.

### کمونیستها، انقلابیون، انقلابات دموکراتیک و سوسیالیستی

درک صحیح و عمیق آنچه در ابعاد استراتژیک و جهانی در حال رخ دادن است برای همه کمونیستها و انقلابیون و ترقیخواهان خاورمیانه و مشخصا ایران بسیار حیاتی است. زیرا تحت شرایط جدید مبارزه طبقاتی، مبارزه برای آزادی و عدالت ابعاد کاملا متفاوتی بخود می گیرد و بدون درک آن نمی توان حرف از انقلاب و انقلابی بودن، از کمونیسم و پیشبرد مبارزه طبقاتی و ترقیخواهی زد.

پس از اشغال عراق، امپریالیسم آمریکا بازویش را به اکناف و اطراف دراز خواهد کرد. در این میان ممکنست رژیمهای ارتجاعی دیگری مانند جمهوری اسلامی نیز در لیست تغییرات خاورمیانه ای آمریکا باشند. شک نیست که مردم خاورمیانه برای رژیمهای مرتجعشان اشکی نخواهند ریخت اما تضادشان با امپریالیسم آمریکا، با قدرت اشغالگر استعماری، به حالت انفجاری در خواهد آمد و حوادث تکان دهنده ای را در خاورمیانه شکل خواهد داد. کمونیستها، نیروهای انقلابی و ترقی خواهان در ایران باید در مورد سه مسئله، خوب توهّم زدانی کنند زیرا اگر دچار هر یک از اینها شوند بسرعت خصلت مردمی خود را از کف خواهند داد:

یکم، میان دولتهای ارتجاعی خاورمیانه و امپریالیسم آمریکا هیچ یک بهتر از دیگری نیست. این دولتها زاده امپریالیسم هستند و باندھائی که آنها اداره می کنند گاه تغییر می کند. گاهی صدام است گاهی چلبی و طالبانی. گاهی شاه است گاهی خمینی. انتخاب بین این رژیمها و آمریکا نیست. انتخاب بین راه انداختن انقلاب برای سرنگون کردن ارتجاع و امپریالیسم است یا با آن همزیستی کردن. امپریالیسم آمریکا مخصوصا رژیمهای منحوس و منفور را هدف می گیرد که برای مدتی توده های مردم و نیروهای مترقی را گیج و منگ کند و وقت بخرد که حاکمیت طبقات استثمارگر و امپریالیسم را در این کشورها تحکیم کند.

خدمت زیر پرچم آمریکا دعوت شده اند. وقتی آمریکا اداره عراق را بدست بگیرد زندانها و شکنجه گاه های صدام را برنخواهد چید زیرا باید به طریقی مردم عراق را تابع نگاه دارد و وادارشان کند که برای دشمن اشغالگر نفت استخراج کنند و کار کنند. برای مردم عراق تنها یک چیز عوض خواهد شد: یوغ صدام با یوغ ژنرالها و سربازان آمریکائی که چه بسا خشن تر و تحقیر آمیز تر خواهد بود.

### جهان

هدف آمریکا از این جنگ فقط تجدید سازماندهی خاورمیانه نیست. آمریکا بعنوان تنها ابرقدرت باید تمام جهان را سازماندهی کند. آمریکا با این هدف که تمام نقاط جهان را با جنگ و زور به خط کند و نظم دلخواه خود را تحمیل کند، ارتش خود را تجدید آرایش داده و آنرا مجهز به سلاحهای مناسب این کار کرده است. در عصر امپریالیسم که همه نقاط جهان و منابع و مردم آن میان قدرتهای بزرگ تقسیم شده است، قدرت نظامی برای بازسازی نظم حاکم و تضمین سود برای سرمایه داری جهانی، عامل کلیدی و تعیین کننده است. امپریالیسم بدون قدرت نظامی نمی تواند کنترل چند انحصار سرمایه داری جهانی را بر کشورها، مناطق، رشته صنایع و منابع دنیا تضمین کند. بدون چنین انحصاری مافوق سودهای عظیم هم در کار نخواهد بود.

این جنگ در واقع بازتاب تشدید تضاد میان سرمایه داری جهانی با خلقها و ملل تحت ستم در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است. زیرا از اینجاست که مافوق سودهای عظیم امپریالیسم استخراج می شود. نیروی محرکه این جنگ حرص بی پایان سرمایه داری جهانی به مکیدن سود از کارگران و دهقانان این کشورهاست. قحطی و جنگهای قومی در آفریقا، سقوط ناگهانی آرزوتین به مفاک فقر، شورشها و طغیانهای توده ای در مکزیک و اکوادور تبارزات دیگر حدت یابی این تضاد است.

بنابراین، دست زدن به جنگ علیه جهان، برای سرمایه داری جهانی ضروری است. باید بخاطر آن خطر هم بکند. اما اگر ماجراجویی نظامی آمریکا در عراق آنطور که میخواهد جلو نرود و یا اینکه در باتلاق عراق گیر کند، انوقت همه ورقها برخواهد گشت. امپریالیسم آمریکا هم از سوی خلقهای خاورمیانه محاصره خواهد شد، هم در داخل آمریکا با شورش و انقلاب از سوی پرولتاریا و توده های تحت ستم آن مواجه خواهد شد و هم قدرتهای امپریالیستی دیگر تلاش خواهند کرد از شکست آمریکا به حداکثر برای گسترش کنترل انحصار بر

# یوسه مرگا

## پیرامون نصایح جلال طالبانی

### رهبر اتحادیه میهنی

### کردستان عراق

### به جنبش کردستان ایران

معینی و شریف زاده و ملا آواره را در دهه چهل شمسی بقتل رساند. فراموش کنند که چگونه امپریالیسم آمریکا، جنبش عظیم توده ای کردستان عراق تحت رهبری ملا مصطفی بارزانی را ملعبه دست خود و نوکران خویش کرد و امثال کیسینجر آنرا یک شبه پای بند و بسته‌های آمریکا با رژیم ارتجاعی عراق قربانی نمود. فراموش کنند که آمریکا چگونه راه را برای بقدرت رسیدن ارتجاعی ترین نیروهای اسلامی تحت رهبری خمینی باز کرد و جمهوری اسلامی را بنا گذاشت که یکی از ارکان اصلی و همیشگی سرکوب خلقها بویژه خلق کرد بود.

امروزه کاملا روشن شده است که چگونه این خود امپریالیستهای آمریکایی بودند که سلاحهای شیمیایی را در اختیار رژیم جنایتکار صدام قرار دادند و با سکوت رضایتمندانه ای بر مباران شیمیایی حلیجه سرپوش گذاشتند. بر کسی پوشیده نیست که چگونه در جریان جنگ اول خلیج، بوش پدر یکبار دیگر با باز گذاشتن دست صدام برای سرکوب مردم کردستان موجبات رنجبارترین کوچ یک ملت ستمدیده در تاریخ معاصر را فراهم آورد.

این ژنرالهای آمریکایی بودند که طراح اصلی سرکوب نظامی مردم کردستان ترکیه بوده و توسط ارتش ترکیه و همراهی امثال طالبانی و بارزانی جوی خون از مبارزان پ کاکا براه انداختند.

تاریخ قرن بیستم تاریخ کشتارهای عظیم توده ای توسط امپریالیسم آمریکا در گوشه و کنار جهان بود. جنایات و خیانت‌هایی که نسبت به ملت کرد روا شده جزئی جدائی ناپذیر از کارنامه امپریالیست‌ها بویژه امپریالیسم آمریکا در منطقه خاومیان است. این حقیقت تاریخی را هیچ انسان آزاده ای نمیتواند و نباید از خاطر ببرد.

زیر پا گذاشتن این حقایق توسط طالبانی از آنروست که آمریکا گوشت گندیده ای را به سمت او پرتاب کرد و جنبشی را که سالها امید بخش مردم کرد برای رهائی ملی شان بود نه تنها به فساد کشاند، بلکه از آن برای مهار و کنترل و سرکوب دیگر بخشهای جنبش کردستان سود جست. امپریالیستهای آمریکایی با همراهی طالبانی و بارزانی رهائی ملی را مترداف با حکومت دست نشانده (آنهم نه یک حکومت رسمیت یافته بلکه یک حکومت شبه فدرالی) خود قلمداد کردند. حکومتی که نوکران بومی و خائنین ملی آنرا می چرخاندند. حکومت به اصطلاح ملی که از جمله افتخاراتش، سرکوب جنبش کردستان ترکیه و

چند نگهبان دست چندم - در فردای تحولات سیاسی عراق برای مهار جنبش کردستان ایران ایفا کند.

پیام طالبانی به رهبران احزاب کردستان ایران شامل دو محور اصلی است. یکم اینکه اگر می خواهید چیزی گیرتان بیاید با آمریکا همدست شوید. دوم آنکه راه و روشی را اتخاذ کنید که امپریالیست‌ها و جمهوری اسلامی را نرنجانید. البته یادش نمی رود که مدام فراکسیون کرد در مجلس شورای اسلامی را برایشان الگو کند، یعنی جاشهائی را که دست در دست جمهوری اسلامی مردم کردستان را سرکوب کردند.

### امپریالیستهای آمریکایی هیچگاه دوست

#### ملت کرد نبوده و نخواهند بود!

طالبانی می خواهد به مردم بقبولاند که امپریالیست‌ها دوست ملت کرد اند و دیگر نه کوهها بلکه این امپریالیست‌ها هستند که می توانند به کردها پناه دهند. او می خواهد مردم، خون هائی که بارها بدست آنان مستقیم و غیر مستقیم از پیکر پاره پاره ملت کرد، ریخته شد را فراموش کنند. می خواهد که مردم نسل کشی کردها، پس از جنگ جهانی اول و تقسیم کردستان بر اساس قرارداد سال ۱۹۲۳ لوزان توسط امپریالیستهای انگلیسی را فراموش کنند. می خواهد که مردم از یاد ببرند چگونه پس از جنگ دوم جهانی، محمد رضا پهلوی با پشتیبانی تمام و کمال دولت آمریکا اولین دولت خودمختار کردستان را سرکوب کرد و قاضی محمد و دیگر رهبران آنرا اعدام کرد. فراموش کنند که ارتش تا بدنندان مسلح محمد رضا شاه چگونه مبارزان شریفی چون

اخیرا، جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق طی دیداری با فراکسیون نمایندگان کرد در مجلس شورای اسلامی نکات مهمی طرح نمود. او ضمن بر شمردن خدمات خویش به جمهوری اسلامی طی سالهای اخیر، قولهای مبنی بر امن نگهداشتن مرزهای ایران و کردستان و کنترل نیروهای کرد ایرانی داد. او تاکید کرد که طی دهساله اخیر توانسته است دو امر مهم را برای جمهوری اسلامی انجام ده: یکم اینکه امنیت مرزهای جمهوری اسلامی را تامین کند و نگذارد در چند سال اخیر حتا یک گلوله شلیک شود و دوم اینکه تلاش کرده تا اپوزیسیون کرد ایرانی را قانع کند که مبارزه مسلحانه بیهوده است و تلاش کرده به آنها به قبولاند که دوره عوض شده و دوره مبارزه مسلحانه بسر آمده است. دیگر دوره ماتوتسه دون و هوشی مین و چه گوارا نیست. دوره مبارزه سیاسی و مبارزه پارلمانی است. جلال طالبانی قول داد آنچه در توان دارد انجام می دهد تا اپوزیسیون کرد ایرانی ضد جمهوری اسلامی نباشد.

او گفت بهتر است کردهای ایران بجای اینکه راهی کوهها شوند و تیر درکنند در مبارزات جاری در جامعه برای آزادی و دمکراسی شرکت کنند. بنظر او هر چقدر جمهوری اسلامی پیشرفت کند همان اندازه برای کردها خوب است؛ هر چه به لحاظ اقتصادی پیشرفت کند برای کردها هم سود دارد؛ هر چه دولت مرکزی وضع بهتری داشته باشد برای کردها هم خوبست.

او در رابطه با کردستان عراق گفت آزادی که داریم به خاطر آمریکا و انگلیس است. هواپیماهای آمریکا و انگلیس به ما امنیت داده اند. (کلیه نکات فوق که در تاریخ دهم ژانویه در هتل استقلال تهران توسط طالبانی اظهار شده در سایت اینترنتی بروسکه منعکس شد.) همزمان طالبانی در مصاحبه جداگانه با روزنامه ایران گفت که زمانی او خودش خواهان بیرون رفتن انگلیسی ها از عراق بود اما امروزه خودش آنها را دعوت به دخالت مستقیم در عراق می کند.

اینکه در بیانات طالبانی تا چه حد دیپلماسی چندیش آور همیشگی اش بکار رفته و یا در مورد خدماتش لافزنی کرده اهمیت زیادی ندارد. مسئله اصلی از یکسو، مضمون پیام سیاسی طالبانی در شرایط کنونی به مردم کرد و جنبش کردستان ایران است و از سوی دیگر نقشی است که می خواهد بعنوان یکی از نگهبانان نظم استعماری امپریالیستی - هر

براه اندازد. مسلماً ماموریت این نیروی کرد تعلیم یافته توسط پنتاگون فقط به کردستان عراق و خود عراق محدود نخواهد شد. بلکه در تحولات آتی در کل منطقه و مشخصاً ایران برای کنترل و مهار و خنثی کردن نیروهای مسلح احزاب کرد ایرانی در ایران و عراق نقش بازی خواهد کرد. بنابراین احزاب کردستان ایران باید هشیارانه این نقشه و مجریان آن را در میان مردم کردستان ایران و عراق افشا کنند، به نصایح بشدت زیانبار طالبانی گوش ندهند و فعالیتها و سازماندهی تشکیلات خود را از دسترس فعالیت اطلاعاتی و ضربات احتمالی این نیروی مخرب دور نگاهدارند.

□ □ □

بار دیگر امپریالیسم آمریکا با اعمال جنایتکارانه اش این حقیقت را در مقابل خلقهای جهان قرار داد که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» همان حقیقت بزرگ تاریخی که مائوتسه دون آنرا فرموله کرد. هیچ طبقه و ملت ستمدیده ای بدون بکار بستن این حقیقت تاریخی قادر به کسب آزادی و استقلال نخواهد شد. این مسئله بیش از هر زمان دیگر برای خلق کرد در ایران نیز صادق است. خلق کرد نه تنها باید نیروی مسلح انقلابی خود را داشته باشد بلکه باید به شناخت همه جانبه ای از دشمنان واقعی و دوستان دروغین نائل آید تا بتواند مسیر پرپیچ و خم مبارزه ملی طبقاتی را به پیش ببرد و به رهایی دست یابد. نصایح امثال طالبانی فقط به تداوم اسارت ملی کردها خدمت می کند. روشهایی که طالبانی برای جنبش کردستان ایران تجویز می کنند، معنای جز همدستی با آمریکا ندارد. نصایح طالبانی به مبارزین کردستان ایران حکم بوسه مرگ است.

امید داشتن به امپریالیسم آمریکا و همراهی با آن، حتی موقتی، جزئی و مقطعی فقط به محکم کردن زنجیرهای اسارت منجر خواهد شد. جنبش کردستان هیچ منفعت درازمدت و کوتاه مدت در دوستی با امپریالیسم آمریکا ندارد. هر گونه انتخابی تحت عنوان انتخاب از میان بد و بدتر از میان دشمنان مختلف \_ همچون انتخاب میان بوش یا صدام یا میان بوش با امثال خامنه ای و رفسنجانی \_ در تضاد آشکار با منافع اکثریت توده های ستمدیده جهان قرار خواهد گرفت، و به تضعیف جنبش انقلابی و ترقیخواهانه ای که امروزه در سراسر جهان در سطح وسیع علیه جنگهای تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا برافزوده خواهد انجامید. اتخاذ چنین سیاستهای زیانباری توسط هر نیروی سیاسی نه تنها موجب انفرادش در میان خلقهای دیگر جهان خواهد شد بلکه نتیجه ای جز تلخکامی

امپریالیسم آمریکا یاری می رساند. از گوشه و کنار دنیا مزدور برای سازمان دادن ارتش کنترای کرد جمع آوری میکند تا در کردستان عراق توسط پنتاگون تعلیم ببینند و در راه منافع امپریالیستی بکشند و کشته شوند. طالبانی فقط مخالف مبارزه مسلحانه انقلابی مبارزین کرد در ایران است.

این مخالفت فقط به دلیل منافع تنگ نظرانه فنودال کمپرادورهای کردستان عراق در بند و بست های امروز و فردای شان با رژیم جمهوری اسلامی نیست. بویژه با رژیمی که دیگر کسی باور به ماندگاریش ندارد. مسئله اصلی این است که طالبانی در چارچوبه طرحها و نقشه های امپریالیستی برای کل منطقه دارد عمل می کند و نقش بر عهده می گیرد. نصایح طالبانی به جنبش کردستان ایران را باید در چارچوبه «چگونه رفتن» جمهوری اسلامی قرار داد. یعنی در متن طرحهای حک و اصلاحات امپریالیسم در دولت ارتجاعی ایران.

واقعیت این است کردستان ایران کماکان یک نقطه ضعف مهم استراتژیک برای جمهوری اسلامی و همچنین امپریالیستها محسوب می شود. وجود مردمی رادیکال با سطح بالای آگاهی سیاسی که دارای تجربه غنی مبارزاتی و ذهنیتی ضد امپریالیستی اند و حضور احزاب مترقی و انقلابی متشکل و مسلح کرد هر آن می تواند سر منشا روندهای انقلابی غیر قابل پیش بینی شود. شکوفایی مبارزه انقلابی در کردستان ایران نه تنها می تواند تاثیر کیفی بر چگونه رفتن جمهوری اسلامی داشته باشد بلکه پتانسیل آنرا دارد که موانع جدی برای اجرای طرحهای درازمدت امپریالیستی در کل منطقه بوجود آورد. از همینرو بر خلاف مورد کردستان عراق، امپریالیسم آمریکا نمی خواهد در اعمال فشارهایش بر جمهوری اسلامی باصلاح از کارت کردستان استفاده کند. با توجه به اینکه کردستان ایران نه به مراکز قدرت سیاسی نزدیک است و نه به مراکز قدرت اقتصادی، آمریکا تمایلی ندارد که مسئله قدرت مرکزی را در ایران از طریق «کارت کردستان» حل کند. بی جهت هم نیست که مسئله کردستان ایران حتی در تبلیغات مزورانه امپریالیستی، نیز جایی ندارد.

نصایح طالبانی به نیروهای کرد ایرانی را باید در کنار آرزوهایش برای تقویت دولت مرکزی در دو کشور و تعهداتش برای حفظ امنیت در مرزهای کردستان عراق و ایران قرار داد. این تعهدات براحتی می تواند بدل به تهدیدی آشکار شود. نباید از دیده فروگذارد که طالبانی دارد به ارتش آمریکا کمک می کند که یک «کنترای کردی» در این منطقه

مهار جنبش کردستان ایران بود. حکومتی که هیچ ارمنی جز ادامه جنگ سالاری، سرکوب زنان، غارت منابع و وابسته کردن معاش مردم به صدقه های امپریالیستی نداشت و نتوانست گامی در جهت پیشرفت و ترقی و بهبود وضعیت مردم کردستان بردارد.

امروزه، طالبانی در پس لشکر کشی آمریکا، بوی کباب شنیده است. او می خواهد با نیروهای متجاوز آمریکائی بحداکثر همکاری کند تا سهم بیشتری از قدرت را به خیال خود نصیب «کردها» سازد. فدرالیسم تحت الحمایه آمریکا را که هم اینک عملاً برقرار است در چارچوب دولت انتقالی عراق رسمی کند. یعنی همان فدرالیسم فنودال کمپرادوری که طی ده ساله اخیر بر کردستان عراق حاکم بوده را قطعی کند.

این بوی کباب نیست، بوی داغ کردن است. حتی رسمیت بخشیدن به چنین فدرالیسمی هنوز نه به بار است و نه به دار. مقامات آمریکائی رسماً صحبت از اشغال رسمی و تعیین فرماندار نظامی آمریکائی برای عراق به مدت دو سال می کنند. دولت انتقالی عراق فقط قرار است نقش عروسک نمایشی ایفا کند و معلوم نیست که حتی قدرتش از حکومت دست نشانده «کرزای» در افغانستان بیشتر باشد. این دولت انتقالی بر مبنای تصمیمات کنفرانس لندن قرار است قوانینش را بر اساس اسلام بنویسد. هیاهوی فدرالیستی بودنش هم حداکثر به معنی ایجاد ژاندارمها و پاسبانهای محلی تحت فرمان ارتش آمریکاست. چنین فدرالیسمی فقط ابزاری است که هر وقت دولت آمریکا و نوکران بحرانی زده اش بخواهند از آن برای به جان هم انداختن ملل مختلف در عراق و بهانه برای لشکرکشی های مختلف استفاده کنند. چشم امثال طالبانی به یک مشت دلاری که از غارت نفت به او و یارانش تعلق گیرد دوخته است. آنان همانند کلیه نیروهای متعلق به طبقات استثمارگر ملل ستمدیده یکبار دیگر آماده اند رهایی ملی ملت کرد را در برابر کسب امتیازاتی حقیر برای خود قربانی کنند.

### چرا طالبانی مخالف مبارزه مسلحانه در کردستان ایران است؟

درست زمانی که آقای طالبانی می خواهد به پشتوانه توپ و تانکهای ارتش آمریکا و ناوهای هواپیمابر اتمی و غیر اتمی اش راهی بغداد شود، مبارزین کرد ایرانی را دعوت می کند که مبادا دست از پا خطا کنند و تیری شلیک کنند. او زمانی از بیهودگی مبارزه مسلحانه و دوران پارلمنتاریسم صحبت می کند که خودش فعالانه به تدارک نظامی

ملی را تقویت می کنند. تاریخ می آموزد که فقط طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم کشورهای مختلف دوستان ملت کرد هستند. بزرگترین قاتلان خلق کرد و خلقهای خاورمیانه را دوست ملت کرد معرفی کردن تحریف آگاهانه تاریخ و پراکندن دروغ است و منجر به گمراهی مردم کرد و از بین رفتن رشته های همبستگی و وحدت آنان با دیگر خلقهای تحت ستم خاورمیانه می شود. امپریالیسم آمریکا با این طرح خائنانه یکبار دیگر ثابت کرد که هیچ یک از خلقهای خاورمیانه و آرزوی آنان برای کسب حق تعیین سرنوشت، چه کرد باشند و چه فلسطینی، برایش پشیزی نمی ارزند. تاریخ می آموزد که رهبران ناسیونالیست و ضد کمونیست ملت کرد همیشه کارشان به همکاری با دولتهای ارتجاعی منطقه و امپریالیستها کشیده است. تجربه بار دیگر ثابت کرد که خلق کرد زیر رهبری اینان هرگز نمی تواند از ستم ملی رها شود.

با حدت یافتن اوضاع، تفاوت اساسی میان بینش انقلابی پرولتاریا با بینش بورژوازی کرد روشن تر می شود و معلوم می شود که فقط با یک بینش ضد ارتجاع ضد امپریالیستی و انترناسیونالیستی می توان افق روشنی برای مبارزه انقلابی در کردستان ترسیم کرد. □

### نشانی های

**هزب کمونیست ایران**

(مارکسیست لنینیست مانویست)

[www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)

POSTFACH 900211

51112 KOELN

GERMANY

BM BOX 8561

LONDON WC1N 3XX

U.K.

e-mail

[haghighat@sarbedaran.org](mailto:haghighat@sarbedaran.org)

بهانه است. او ناامیدانه گفت حمله نظامی آمریکا تمام نهادهای کرد را که در ۱۲ سال گذشته درست شده اند غرق خواهد کرد...

یکی از مقامات دولت کردی بدون آنکه اسمش را بدهد گفت که زلمی خلیل زاد این جلسه را فراخوانده بود که بهر گروه آخرین دستورات پیشروی بسوی جنگ را بدهد. یکی از مقامات اتحادیه میهنی کردستان بدون آنکه اسمش را بدهد گفت که گروه وی مشتاقانه منتظر ورود سربازان آمریکائی بود اما انتظار ترکها را نداشت. وی گفت، ما به آمریکائی ها بعنوان نیروی رهائی بخش نگاه میکنیم اما به همسایه مان بعنوان نیروی غارتگر.

(روزنامه انگلیسی زبان هرالد تریبون ۷ فوریه ۲۰۰۳ ص ۱)

به سختی می توان ابراز حیرت و تاسف رهبران کردستان عراق از طرح اشغال کردستان توسط ارتش ترکیه را جدی گرفت. زیرا هیچ کس به اندازه رهبران کردستان عراق - بخصوص جلال طالبانی - برای پاک کردن تاریخچه خیانتها و از پشت خنجر زندهای امپریالیسم آمریکا و انگلیس به ملت کرد، تلاش تبلیغاتی نکرده است. در واقع آمریکا و انگلیس زمینه های انتقال مالکیت کردستان عراق از صدام حسین به ارتش ترکیه را در همان جنگ اول آمریکا علیه عراق (سال ۱۹۹۱) چیدند. ایجاد یک "حکومت کردی" دست نشانده آمریکا بالاچار به اینجا می کشید. زمانی که آمریکا در ازای اعطای "حکومت کردی" در چند شهر کردستان عراق، از رهبران اتحادیه میهنی و حزب دموکرات خواست که وفاداری خود را در شکل کمک به ارتش ترکیه در سرکوب پ کا کا نشان دهند، باید انتظار آن را می داشتند که آمریکا تقاضاهای بزرگتر بکند

خیانت آمریکا و انگلیس به کردها غیر مترقبه و بیسابقه نیست. از جنگ جهانی اول تا کنون، مساله کردستان در محاسبات امپریالیستها و نوکران مزدور آنها بخاطر استقرار قدرتشان در سراسر منطقه خاورمیانه جایگاه برجسته ای داشته است. و این محاسبات بلااستثنا ستم ملی سبعانه بر کردها را در برداشته است. اکنون یک بار دیگر تاریخ به مردم کردستان و همه منطقه می آموزد که بدون مبارزه علیه امپریالیسم و استقلال از آنها، نمی توان به آزادی ملی دست یافت. امپریالیستها بانیان و حافظان ستم ملی بر ملت کرد هستند و دولتهای مرتجع ترکیه و ایران و عراق و سوریه مهره ها و مجریان آنان می باشند. آن رهبران کرد که برای کسب تعیین سرنوشت ملی به دریوزگی به درگاه امپریالیستها می روند فقط زمینه های انقیاد

و ناکامی برای ملت کرد به ارمغان نخواهد آورد.

خلق کرد همانگونه که در تاریخ معاصر بارها نشان داد قادر است پرچمدار مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی در ایران و منطقه باشد و به توده های ستمدیده سراسر جهان الهام بخشد. این تنها چشم انداز واقعی است که مبارزین کرد باید برایش تلاش کنند.

### بعدالتحریر

زمانی که این شماره نشریه زیر چاپ می رفت، گوشه های جدیدی از طرح اشغال نظامی عراق توسط نیروهای امپریالیسم آمریکا و انگلیس آشکار شد. اعلام شد که ماموریت ارتش ترکیه در این جنگ اشغال کامل و نامحدود کردستان عراق است! در جلسه ای که در آنکارا با شرکت مقامات آمریکا، ترکیه، رهبران دو حزب حاکم در کردستان عراق (اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات) تشکیل شد این تصمیم گیری به اطلاع رهبران کردستان رسید. مطبوعات غرب گزارش دادند که "دیپلماتهای آمریکائی در حال انجام مذاکرات حساسی هستند تا راه را برای اشغال شمال عراق توسط ده ها هزار سرباز ارتش ترکیه باز کنند. رهبران گروه های کرد در مقابل نقشه ای که در پشت درهای بسته در آنکارا طرح ریزی می شود، مقاومت می کنند. آنها بیم دارند که رهبران ترکیه از این فرصت برای اینکه پس از صدام در این منطقه تسلط یابند و آرزوی تاریخی شان را متحقق کنند، استفاده نمایند... گفته می شود دیپلماتها و مقامات نظامی بالای ارتش آمریکا، تحت رهبری زلمی خلیل زاد فرستاده ویژه پرزیدنت بوش، روی رهبران کرد فشار گذاشته اند که علیرغم اعتراضاتشان این طرح ترکیه را قبول کنند... مقامات آمریکائی به ترکها ضمانت داده اند که سرنگونی صدام منتهی به برقراری یک دولت کرد در مرزهای ترکیه نخواهد شد...

یک مقام دولتی ترک گفت... دولت وی در تدارک فرستادن سرباز به شمال عراق است و شمار نظامیان ترک بیش از سربازان آمریکائی خواهد بود. او گفت که سربازان ترک در جنگ علیه عراقی ها شرکت نخواهند کرد. بلکه ماموریتشان ممانعت از ظهور یک دولت کردی در شمال عراق است. این مقام گفت که نیروهای ترک همچنین ماموریت دارند مانع از ظهور دوباره چریکهای کرد که در دهه ۱۹۹۰ در جنوب شرقی ترکیه عملیات می کردند، شوند...

یکی از رهبران کرد که درین جلسه شرکت داشت گفت: تمام استدلالهای ترکیه

## حلبچه سال ۱۹۸۸

### آمریکا به صدام برای بهاران شیمیایی کردها کمک کرد

به نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح

۳ فوریه ۲۰۰۳

پتروشیمی با طرحی که قابل تبدیل به کارخانه تولید گاز خردل باشد را تصویب کرد. علاوه بر این قرارداد خصوصی، بوش یک کمک پانصد میلیون دلاری به عراق را تصویب کرد (در قالب سوبسید برای خرید محصولات کشاورزی آمریکا). و سال بعد این کمک را دو برابر کرد. پس از حمله به حلبچه، انگلستان نیز ابزار و آلات نظامی به عراق فرستاد. جالب آنجاست که پدر بوش در سال ۱۹۸۸ مانع از آن شد که شورای امنیت سازمان ملل رژیم صدام حسین را بخاطر جنایت حلبچه محکوم کند و امروز پسرش دارد از همان جنایتی که پدرش حاضر نشد محکوم کند، بعنوان یک بهانه اخلاقی برای تجاوز نظامی به عراق استفاده می کند.

کابینه بوش هستند شخصا به صدام کمک کردند.

در سال ۱۹۸۰ آمریکا هراسان از سرنگونی شاه که سنگ بنای مهمی برای نفوذ آمریکا در خاورمیانه بود، عراق را تشویق به حمله به ایران کرد. همانطور که شماره ۲۹ مجله جهانی برای فتح خاطر نشان می کند: "بعدها همانطور که در رسوائی معروف ایران - کنتر آشکار شد، آمریکا به ایران هم اسلحه می داد تا جنگ کش پیدا کند و به اندازه کافی از طرفین کشته شوند و هر دو رژیم به اندازه کافی ضعیف شوند. یک میلیون نفر در این جنگ کشته شدند."

"آمریکا اولین بار در سال ۱۹۷۸ محموله آنتراکس (سم کشنده بسیار قوی) به عراق فرستاد و طی دهسال پس از آن هفت محموله دیگر در اختیار رژیم صدام نهاد. در سال ۱۹۸۳ رونالد ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا دونالد رامسفلد (وزیر دفاع کنونی آمریکا) را بعنوان فرستاده مخصوص خود برای ملاقات با صدام حسین فرستاد و سفارت آمریکا در بغداد را بازگشایی کرد. در مارس ۱۹۸۴ وقتی که سازمان ملل طی گزارشی، بغداد را به دلیل استفاده از گاز سمی علیه سربازان ایران محکوم کرد، رامسفلد در حال ملاقات با طارق عزیز وزیر خارجه عراق بود. در سال ۱۹۸۶ پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) افسرانی را برای کار با افسران عراقی به آن کشور فرستاد تا بتوانند قدرت مرگبار نیروی هوایی صدام را بالا ببرند. در مارس ۱۹۸۸ نیروی هوایی عراق بمبهای شیمیایی را بر روی حلبچه که تحت کنترل چریکهای کرد مخالف صدام و پاسداران جمهوری اسلامی ایران بود ریخت و هزاران تن از مردم غیر نظامی را به قتل رساند. کمپانیهای آلمانی تامین کننده این گازهای شیمیایی بودند. با بالا گرفتن خشم و اعتراض در جهان، مقامات آمریکائی ادعا کردند که تمام شواهد را در مورد جنایت حلبچه بررسی کرده اند اما "به هیچ نتیجه ای" نرسیده اند. همان سال، وقتی که پرزیدنت بوش (پدر همین بوش) رئیس جمهور آمریکا بود، جواز صدور قارچهای ویروسی برای استفاده نظامی در عراق را صادر کرد. همچنین اجازه قرارداد یک میلیارد دلاری یک کمپانی خصوصی آمریکائی با عراق برای ساختن کارخانه

در ۲۳ مارس ۱۹۸۸ خبرنگار روزنامه انگلیسی "گاردین" مشاهدات عینی خود را از شهر حلبچه اینطور گزارش می کند:

"سطح کوچقه های خاکی و خانه های با خاک یکسان شده این شهر دورافتاده و عقب نگاه داشته شده ی کردهستان پر از اجساد مردان، زنان و کودکان و احشام و حیوانات است که زخم، خون و علائم انفجار رویشان دیده نمی شود. پوست اجساد بطرز عجیبی بی رنگ است، چشمها باز و خیره و از حدقه بیرون زده، آب خاکستری رنگی از دهانشان بیرون زده و انگشتانشان پیچ خورده است. معلوم است که درست حین کارهای روزمره مرگ مانند صاعقه بر سرشان فرود آمده. برخی فقط آنقدر توان داشته اند که خود را به آستان در برسانند. در اینجا مادری است که در آخرین لحظه کودکش را به آغوش کشیده، در آنجا پیرمردی خود را میان طفل شیرخواره و آنچه که نمی دانست چیست سپر کرده است..."

در مارس ۱۹۸۸ در جریان جنگ ایران و عراق، صدام حسین نیروی هوائی اش را برای بمباران حلبچه فرستاد. این شهر در یازده کیلومتری مرز ایران است و صدام میخواست اهالی آنرا بخاطر اینکه از فرصت استفاده کرده و علیه صدام بیا خواسته بودند تنبیه کند. در ۱۶ مارس، جت های جنگی عراق ۲۰ بار از فراز آن گذشتند و بمبهای شیمیائی و گازهای اعصاب ریختند. در عرض چند ساعت پنج هزار نفر را به قتل رساندند.

سالها گذشت و اکنون پرزیدنت بوش در سخنرانی سالانه خود در مقابل کنگره آمریکا به تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۰۳، این واقعه را دلیلی برای جنگ آمریکا علیه عراق قلمداد می کند. او در این سخنرانی گفته است: "دیکتاتوری که خطرناکترین سلاحهای جهان را در دست دارد، قبلا این سلاحها را علیه مردم خود استفاده کرده و بر سر روستاهای کشور خود ریخته است و هزاران نفر کشته، معیوب و کور پر جای نهاده."

این داستان بوش یک اشکال کوچک دارد و آنهم اینست که نمی گوید آمریکا هم در انجام این حمله به صدام کمک کرد و هم در پوشاندن آن. در واقع، افرادی که امروز در

## انتخاب

### "سرکوبگر نمونه" در جمهوری اسلامی!

روزنامه جمهوری اسلامی به تاریخ ۱۲ دیماه خبر داد که واحد "السابقون" از بسیج مسجد الزهراء شهرک شهید محلاتی به خاطر نقش موثری که در سرکوب مبارزات اخیر دانشجویی بازی کرده طی مراسمی با حضور مقامات رژیم و نماینده خامنه ای مورد تقدیر قرار گرفت. در این جمع جلادان، پیشنهاد شد که از واحد "السابقون" برای واحدهای بسیج در مناطق دیگر نمونه سازی شود.

برگزاری مراسمی از این قبیل، تقدیر از مزدوران و تشویق به کشتار دردی از دردهای بی درمان رژیم اسلامی دوا نمی کند. کار از این کارها گذشته است. تنها فایده ای که برگزاری چنین مراسمی دارد اینست که برای مبارزات قهرآمیز انقلابیون و ضربه زدن به نیروهای سرکوبگر ارتجاعی، آماج مشخص می کند. جوانان شورشگر از هم اکنون نام و نشانی بسیج شهرک محلاتی و واحد "السابقون" را در دفترچه ذهنشان یادداشت کرده اند!

## نقدی بر کتاب "مانیفست جمهوری بنی‌الهی" نوشته انگبر گنجی (بخش دوم) نقد قرآن

### مقدمه

در زیر، بخش دوم نقد کتاب «مانیفست جمهوری خواهی» نوشته اکبر گنجی را ملاحظه می‌کنید. گنجی و افرادی نظیر حجاریان و عبدی و دیگر اعضا «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» از پایه گذاران سپاه پاسداران و سازمان امنیت رژیم جمهوری اسلامی بودند. با به بحران افتادن رژیم، این گروه پروژه موسوم به «دوم خرداد» را طراحی کردند تا در میان مردم برای جمهوری اسلامی آبرو و پایه ای دست و پا کنند و آنرا از بحران سیاسی درآورند. اما با تشدید بحران، دعوای درون هیئت حاکمه اسلامی، و مشخصاً تضاد این بخش از کارگزاران جمهوری اسلامی با بخش دیگر حاکمیت که به جناح محافظه کار معروف است و عمدتاً دربرگیرنده دستگاه روحانیت است، شدت حاد شد تا جایی که افرادی مانند گنجی به زندان روانه شدند و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» زیر فشار قرار گرفت. هر چند امروزه کادرهای امنیتی، سیاسی و نظامی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌خواهند با استفاده از این موقعیت خود را «مظلوم» جا بزنند و گذشته جنایتکار خود را از اذهان پاک کنند اما نباید گذاشت که به این هدف دست یابند. زیرا آنان در زمره طراحان و مجریان اصلی و درجه اول سیاستهای امنیتی و نظامی این رژیم بوده اند؛ طرح بستن دانشگاه‌ها و تصفیه دانشجویان مخالف رژیم و تعطیل مطبوعات مستقل یا غیر حکومتی (مانند آیندگان) در سالهای ۵۸ و ۶۰، حمله به ترکمن صحرا و قتل رهبران آن، حمله به کردستان و قتل عام توده ای، طرح پیگرد و نابودی تشکلات کمونیستی و مجاهدین خلق ایران، طرح تواب سازی زندانیان سیاسی از طریق شکنجه های جسمی و روانی، همه و همه تحت رهبری اینان و کادرهای جناح محافظه کار با هم انجام شده است. علت تأکید حزب ما بر ماهیت این جریان آن نیست که گویا اینان خطرناکتر از جناح محافظه کارند. هیچ یک از این دو جناح حکومت خطرناکتر و یا پاک نهادتر از دیگری نیست. پانشاری ما بخاطر آنست که عده ای از روشنفکران مخالف رژیم دچار این توهم شده اند که گویا اینان «بیدار» شده اند و از جنایاتی که در حق خلق روا داشته اند پشیمانند. هیچ چیز غیر واقعی تر از این نمی‌تواند باشد. اینان هنوز طرح میدهند و استراتژی مدون می‌کنند؛ و البته نه برای منافع خلق بلکه برای تقویت حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم در ایران. همانطور که گنجی می‌گوید کتاب اخیرش «طرحی است برای برون رفت از بن بست» و نام فرعی کتابش نیز همین است. بنابراین باید با هر

تلاشی برای پوشاندن رخت میش به این گرگهای جنایتکار مقابله کرد. نه فقط بخاطر آنکه در گذشته جنایات بی‌حساب کرده اند بلکه همچنین بدلیل آنکه فعالانه در تلاشند تا رژیمی شکل دهند که قوی تر و کارآمدتر باشد، و حتی اگر تغییر شکل داده باشد اما ارکانش پا بر جا بماند و این دار و دسته مجرب کماکان جزو ستون فقرات نهادهای سیاسی، نظامی و امنیتی آن باقی بمانند. اینها می‌خواهند از در برون بروند که از پنجره باز گردند. در بخش اول تأکید کردیم که کتاب «مانیفست جمهوری خواهی» فقط نظرات گنجی نیست بلکه نظرات یک بخش از جریان موسوم به دوم خرداد یا به اصطلاح اصلاح طلبان حکومت است. گنجی در این کتاب خطاب به کل جریان «دوم خرداد» می‌گوید، پروژه دوم خرداد در میان مردم بخصوص جوانان، آبرویخته و نواسته از عطش توده های مردم به تغییرات بنیادین بگاهد. پس باید طرح دیگری ارائه دهند که واقعا بتواند انرژی توده های مردم را مهار کرده و به سوی باتلاقیهای بی حاصل جهت دهند. علاوه بر این، گنجی با علم به سیاستهای کنونی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه موضعی را اعلام میکند که هماهنگ با این سیاستهاست. بخشی از کتاب گنجی به نقد چند آیه قرآن و احکام فقهی اختصاص دارد. با بررسی این بخش می‌توان دید که چنین نقدهایی نیز در خدمت به «برون رفت از بن بست» است.

### نقد قرآن

گنجی به ماهیت ستمگرانه برخی از آیه های قرآن اعتراف می‌کند و می‌گوید این احکام اصلاح ناپذیرند. او می‌گوید نص صریح قرآن زن را مایملک و فرودست مرد قرار میدهد (سوره نسا، ۳۴)؛ تجاوز به عنف شوهر به زن را مجاز می‌شمارد (سوره بقره ۲۲۳)؛ برده داری را نفی نمی‌کند و برای برده و ارباب حقوق برابر قائل نیست (سوره محمد، ۴). گنجی می‌گوید طبق احکام فقهی اطاعت زن از مرد واجب است و «زوا نیست که به وی در اموری که مزاحم حق مرد است، آزادی داده شود». گنجی ادعان می‌کند که در فقه اسلامی فرض مسلم بر آنست که زن و مرد، مسلمان و نامسلمان نابرابرند و دارای حقوق یکسان نیستند. گنجی تصدیق می‌کند که در این دین کسی که نه اسلام را بپذیرد و نه متعلق به ادیان دیگر باشد حق حیات ندارد و در جمهوری اسلامی حتی مسلمانان اهل تسنن نمی‌توانند به بسیاری از مناصب دست

یابند. او تصدیق می‌کند که مطابق احکام فقه صاحب کنیز می‌تواند با وی مقاربت کند و حتا می‌تواند کنیزش را برای همبستر شدن در اختیار دیگران قرار دهد؛ اگر کنیز شوهر داشته باشد، فرزندش هم متعلق به صاحب است مگر آنکه شوهر کنیز خودش برده نباشد و آزادی طفل را از قبل شرط کرده باشد. گنجی برای تأیید مجدد این حقایق از رسالات و نوشتجات مقامات مذهبی عالیرتبه جمهوری اسلامی (مانند مصباح یزدی) نقل قولهایی می‌آورد.

گنجی درست می‌گوید. اینها حقایقی انکارناپذیرند ولی گنجی آنها را تازه کشف نکرده است. وی با علم به اینها به مدت بیست سال از کارگزاران وفادار این نظام مذهبی متحجر و ستمگر بوده است. نقد قرآن یا متون مذهبی توسط روشنفکران وابسته به طبقات بورژوا و فئودال عجیب نیست. مثلاً، کتاب ۲۳ سال نوشته علی دشتی شرح تاریخی جالبی از زندگی سیاسی محمد پیامبر اسلام است؛ یا کتاب «تولدی دیگر» نوشته شجاع الدین شفا (از روشنفکران دربار شاه) که امروز دست بدست جوانان دانشجو می‌چرخد، نقدی ارزشمند و علمی از قرآن و متون مذهبی ادیان دیگر است. اما هدف گنجی از نقد آبکی چند آیه قرآن، دادن آگاهی به توده های مردم در مورد ماهیت ستمگرانه قرآن و فقه اسلامی نیست. بلکه اهداف سیاسی معینی را تعقیب می‌کند. یکی از اهداف سیاسی گنجی آنست که خود و جناحی از حکومت را با توده های مردم بخصوص نسل جوان و زنان که مستقیماً زیر ضربات احکام ستمگرانه قرآن و فقه بوده اند و از حکومت دینی بیزارند، همدل نشان دهد. ما در زیر عمدتاً به همین موضوع خواهیم پرداخت. اما قبل از آن بطور مختصر هدف دیگر گنجی را که مرتبط است با اهداف امپریالیسم آمریکا مبنی بر «تغییر رژیم» در ایران، شرح می‌دهیم.

### نقد قرآن و ایجاد رژیمی جدید

هر دو جناح رژیم می‌دانند که دولت آمریکا دیگر لزومی به پابرجا نگاهداشتن جمهوری اسلامی نمی‌بیند و پس از عراق مساله تغییر رژیم در ایران را دنبال خواهد کرد. زیرا منافع آمریکا ایجاب می‌کند تغییر و تحولاتی را در روش اداره خاورمیانه بوجود آورد تا بهتر بتواند منافعی را حفظ کند و

و مدیریت جامعه آگاهانه شیوه های مدرن دولتمداری غربی را با قرآن و شریعت ادغام کردند. به این ترتیب کارائی و دهشتهای سرمایه داری را با بیرحمی و عقب ماندگی دینی که مختص جوامع فئودالی و ماقبل سرمایه داریست، مخلوط کردند و معجونی به نام جمهوری اسلامی ساختند. پس، برای اینکه نقش اجتماعی دین را بطور زنده ببینیم لازم نیست راه دوری برویم. عملکرد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی جایگاه طبقاتی استثمارگرانه و ستمگرانه دین را خوب نشان می دهد. اصلا امروزه اکثر کسانی که ضد دین شده اند با دیدن نتایج حکومت اسلامی به این ضدیت کشانده شده اند. پس سوالی که باید در مقابل گنجی گذاشت این است که رابطه تک تک جنایاتی را که در جمهوری اسلامی مرتکب شده اید با باورهای مذهبی تان نشان دهید. گنجی باید شرح دهد که چگونه در بیست و چهار سال گذشته، به عمل گذاشتن احکام قرآن و فقه در مورد مالکیت خصوصی میلیونها هکتار اراضی کشاورزی و جنگلها و آبهای کشور، در مورد کارخانه ها و معادن و منابع طبیعی کشور، در مورد تجارت داخلی و خارجی، از یک طرف موجب نابودی میلیونها دهقان، تقویت شیوه های استثمار فئودالی و حتا ظهور دوباره فروش کودکان، رشد بیسابقه حاشیه های شهرهای بزرگ، بیکاری و پرتاب شدن میلیونها کارگر و تولید کننده خرد به مغاک فقر و معوجتر و بیمارتر و وابسته تر شدن اقتصاد شد. از سوی دیگر، آخوند و حزب الله و نوکیسه های تازه به قدرت رسیده اسلامی را چاق و فربه و صاحب ملک و آب و معدن و کارخانه و انحصارات بزرگ مالی کشور کرد. گنجی باید رابطه حکومت دینی و تبدیل شدن دانشگاه ها از مراکز علم و دانش و روشنگری به پایگاه جهل و خرافه و سرکوب سیاسی دانشجویان غیر اسلامی را توضیح دهد. وی باید در جنبه های گوناگون مناسبات اجتماعی نشان دهد که چگونه با عملی کردن احکام قرآن، زنان ایران به حالت برده درآمدند. گنجی باید آمار بدهد که در جمهوری اسلامی چند هزار نفر زن و مرد زندانی سیاسی بر طبق احکام قرآن و رسالات امامان و فقهای شیعه صرفا بدلیل آنکه عقاید کمونیستی داشتند (یعنی بقول گنجی «نه مسلمان بودند و نه اهل دم») اعدام شدند. گنجی باید به خاطرات خود، دیده ها و شنیده های مستقیمش یا اعترافات همکاران سابقش در اداره امور زندانها و سپاه پاسداران رجوع کند و بگوید در مورد چند زن زندانی سیاسی بر حسب آیه های قرآنی و احکام فقهی مربوط به برده محسوب شدن کفاری که به اسارت مسلمانان در می

نقد قرآن در میان روشنفکران (حتا روشنفکران مذهبی) عمومیت یافته است. پس با نقد آیکی چند آیه قرآن می خواهد خود را با آنان همسو نشان دهد. گنجی مجبور است اعتراف کند که برخی آیه های قرآن «تاویل» ناپذیرند (یعنی ظاهر و باطنشان یکی است و همان هستند که خوانده می شوند) زیرا می داند بخش بزرگی از جوانان به شعبده بازیهای آخوندی کسانی که می خواهند آیات قرآن را به گونه ای تفسیر کنند که امروزی جلوه کنند می خندند و اصلا این حرفها را باور نمی کنند که منظور از فلان آیه قرآن آنچه که سیاه روی سفید نوشته شده نیست، بلکه یک چیز دیگر است. بخصوص آیه های مربوط به فرودست بودن زنان، برده داری، تقدس مالکیت خصوصی آنچنان صریحند که جا برای برداشتهای دیگر نمی گذارند. بسیاری از روشنفکران مذهبی هم اینها را فهمیده اند. افرادی مانند تقی رحمانی (از روشنفکران ملی مذهبی) دیگر خود را به آیات قرآن متکی نمی کنند. تقی رحمانی اصلا به این سوال جواب نمی دهد که آیا اسلام فرم پذیر است یا نه. او فقط می گوید خدا جایگاه خود را دارد و بحث این است که چقدر می توان آنرا با خرد و منطق علمی همراه کرد. که البته جواب درست در برابر امثال رحمانی این است که خدا را با هیچ عقل و منطق علمی نمی توان همراه کرد زیرا موجود نیست.

گنجی با چنین جامعه ای روبروست. او و دوستان «دوم خردادی» اش که در تهیه نسخه های جعلی از آمال و خواسته های مردم تخصص دارند حالا تلاش می کنند قهرمانان نقد دین شوند و بنوعی دست پیش بگیرند تا برای خواست جوانان مبنی بر زدودن دین از ساحت اجتماعی، سقف و حد تعیین کنند. اما این گونه حرکات جعلی نمی تواند عطش جوانان را پاسخگو باشد. توده های مردم کشور ما برای پیشبرد مبارزه علیه نقش اجتماعی ستمگرانه دین و برای تحقق بخشیدن به خواست «جدایی دین از دولت» نیاز به یک جنبش روشنگری ضد دینی عمیق دارند. شک نیست که قهرمانان این جنبش نمی توانند کسانی مانند گنجی و سروش و دیگران که بیش از بیست سال در کشور ما نهبانان تاریک اندیشی دینی بودند باشند و نخواهیم گذاشت که باشند.

### کارنامه جمهوری اسلامی

یکی از ویژگیهای جمهوری اسلامی آن بود که از همان ابتدا دستگاه آخوندی و جریانات مذهبی غیر آخوندی مانند «مجاهدین انقلاب اسلامی» و نهضت آزادی (به رهبری بازرگان که خود را ملی مذهبی می خوانند) برای اداره

بسط دهد. از این رو، همه جناحهای جمهوری اسلامی به شیوه های گوناگون در پی جلب نظر آمریکا هستند تا در کنکوری که آمریکا برای نیروهای مرتجع ایرانی گذاشته است قبول شوند و بعنوان خدمتگزاران سیاستهای استعماری جدید آمریکا در ایران مورد پذیرش واقع شوند. گنجی هم در این کتاب به نوعی خود و دوستانش را برای این کنکور آماده می کند. همانطور که در بخش اول این مقاله گفتیم مواضع گنجی در چارچوب حمایت تلویحی از دخالت نظامی آمریکا و دفاع از رضا شاه می گنجد. مضاف بر این، گنجی از طریق نقد برخی آیه های قرآن و احکام فقه در واقع اعلام می کند که عده ای از کارگزاران جمهوری اسلامی آماده اند تا در زمینه نقش دین در کنترل جامعه و سهم روحانیت از قدرت سیاسی دست به تعدیلهائی بزنند تا راه برای ائتلاف میان اینها با دارودسته های طرفدار سلطنت باز شود و مشترکا (تحت قیمومیت آمریکا) رژیم جدیدی را برای حکومت بر مردم تدارک ببینند. یکی از مسائلی که هم مرتجعین سرنگون شده (مانند دار و دسته رضا پهلوی) و هم مرتجعین حاکم (از جمله جریان به اصطلاح «اصلاح طلب» جمهوری اسلامی) و هم آمریکا بر سر آن متفق القولند آنست که حضور دین در اداره امور جامعه و برای مهار و کنترل توده های مردم کماکان ضروری است و دولت طبقات استثمارگر نمی تواند کاملا دست از آن بشوید. اما این حضور باید به اشکال دیگر باشد تا هم از توده های مردم که از رژیم دینی بیزارند عقده گشائی شود و هم اینکه از سهم روحانیت در قدرت سیاسی کاسته شود. بنابراین هیچ بعید نیست که بخش بزرگی از هر دو جناح جمهوری اسلامی به آن حد از نقش و سهمی که امپریالیسم آمریکا در سال ۱۳۴۲ در جریان «انقلاب سفید شاه» به روحانیت و شریعت داده بود قانع شوند تا شرایط برای «گذار» بی دردسر به یک رژیم جدید ارتجاعی وابسته به امپریالیسم آمریکا و با شرکت کادرهای اصلی جمهوری اسلامی، فراهم شود.

### حکومت تئوکراتیک جامعه ای سکولار تولید کرده است

گذشته از هدف فوق، نقد آیه های قرآن توسط گنجی با سطح آگاهی جامعه کاملا مرتبط است. علت آنکه گنجی الان این حرفها را می زند آنست که می داند پس از بیست و چهار سال تجربه تلخ و گزنده حکومت تئوکراتیک اسلامی (حکومت دینی) جامعه ایران یک جامعه سکولار (مخالف دخالت دین در امور جامعه) شده است. گنجی می داند که

های کلیسا جانشان به لب رسیده بود جنبشهای بزرگی به راه انداختند و از طریق درهم شکستن دستگاه روحانیت و بیرون راندن مذهب از عرصه عمومی جامعه، ضربات بزرگی به اساس فئودالیسم در اروپا زدند. دهقانان فقیر کلیساها را به آتش کشیدند، کشیشهای بزرگ را به سزای اعمالشان رساندند. این کشیشهای مسیحی رتبه و مقام بالائی در جامعه اروپا داشتند و مانند آیت الله های ایران جنایات بسیار می کردند، حاصل دسترنج دهقانان را می ربودند، دهقانان معترض را داغ و درفش می کردند، روشنفکرانی را که افکار مترقی و آزادیخواهانه داشتند به بهانه اهانت به خدا و پیغمبر شکنجه می دادند و می کشتند، مردم کوچه و خیابان را به جرم «ارتکاب گناه» مجازات می کردند و گناه و ثواب را هم بر طبق میل و اراده خودشان تعیین می کردند. هنگامیکه طبقه کارگر در اروپا بوجود آمد، نقش اساسی در سرنگون کردن دستگاه روحانیت و پائین کشیدن مسیحیت از مقام حاکمیت ایفا کرد. روشنفکران آزادیخواه و مساوات طلب با افشای ماهیت ضد علمی و غیر حقیقی باورهای دینی خدمات ماندگار به پیشرفت نوع بشر کردند. آنان به توده ها نشان دادند که احکام مذهبی ازلی و ابدی نیستند بلکه در مقطع خاصی از تکامل جامعه بشری تدوین شدند. آنان با تحقیقات تاریخی انکار ناپذیر نشان دادند که ادیان نه متعلق به چیزی به نام «خدا» بلکه ساخته و پرداخته خود بشرند. آنان با بررسی یک به یک ادعاهای انجیل نشان دادند که چرا ایمان مذهبی اشتباه است، معجزه هائی که در کتب دینی آمده واقیعت تاریخی ندارند، پیش بینی های این کتب همه اشتباه اند، جزا و پاداش آخرت دروغی بیش نیست و ساخته و پرداخته طبقات قدرتمند و برای مطیع کردن توده محروم است، و ظهور و عروج امامان و پیامبران همه کذب محض می باشند. خلاصه اینکه سنتهای مذهبی مانع سعادت بشرند و باید به نفع سعادت بشر به بایگانی تاریخ سپرده شوند.

بسیاری از روشنگران قرن هفده و هجده اروپا، بورژوا بودند و بهمین دلیل ماهیت واقعی دین را فقط قسماً آشکار میکردند و باورهای دینی را قسماً رد می کردند. مثلاً وحی الهی را رد می کردند اما به وجود خدا باور داشتند. اما آن روشنگرانی که نسبت به طبقات زحمتکش جامعه یعنی به اکثریت تعلق خاطر داشتند و بالاخره مارکس و انگلس که بنیانگذاران ایدئولوژی و علم انقلاب طبقه کارگر بودند، به افشای ادعاهای کذب و اشتباهات مسیحیت و ستمهای مذهب رسمی اکتفا نکردند بلکه فراتر

مردم می شود و زندگی را برای زنان دردناک و غیرقابل تحمل می کند. دین یکرشته باورهای قلبی نیست بلکه به این شکافهای طبقاتی و تبعیضات اجتماعی ربط دارد. همانطور که برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) بطور واضح و روشن توضیح می دهد دین در جامعه ما مجموعه افکار، ارزشها و سنتهایی است که نماینده مناسبات مالکیت و مناسبات تولید کهن نیمه فئودالی است و آنرا تقویت و حفاظت می کند.

اگر بیست و چهار سال پیش حزب الله، حاشیه شهرها و محلات فقیرنشین را به مرکز فعالیتهای دینی تبدیل کرده و بساط عوامفریبی شان داغ بود، اکنون زمان آن است که کارگران، دانشجویان و روشنفکران آگاه به میان این زحمتکشان بروند و با آنها به جمعبندی از تجربه حکومت دینی و عملکرد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دین بنشینند. رابطه تقویت اسلام و ادامه بردگی کارگر و دهقان و عریض تر شدن شکافهای طبقاتی؛ رابطه تقویت اسلام با ارزان شدن نیروی کار، رابطه تقویت اسلام و برده شدن زنان را نشان دهند.

### روشنگری دینی: خدمت به انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی

گنجی و دوستانش صحبت از ضرورت «اصلاح دین» می کنند. آنان عبارت «اصلاح دین» را از جنبشهای بورژوائی ضد کلیسا در اروپای چهارصد سال پیش گرفته اند. «اصلاح دین» جماعت دوم خردادی هم مثل شعارهای به ظاهر زیبایشان جعلی است. امروزه نه فقط گنجی بلکه بسیاری از حکومتیان معتقدند که دولتی کردن دین خصلت واقعی آنرا در میان مردم افشا کرده و خطر طرد آن از سوی مردم می رود. اینها می گویند برای اینکه دین نجات یابد و بتواند نقش اجتماعی اش را برای طبقات استثمارگر کماکان ایفا کند باید مانند زمان شاه آنرا از طرق غیر دولتی رواج دهند. آنها می گویند به این ترتیب هم دستگاه روحانیت به بقای خود ادامه می دهد و هم دین.

اما منافع طبقات زحمتکش جامعه در آن است که دستگاه روحانیت که مجری و تقویت کننده دین و ارزشهای استثمارگری و ستمگرانه و مستبدانه دین در جامعه است درهم شکسته شود و از دست توده مردم زحمتکش جان سالم بدر نبرد. منافع کارگران، دهقانان، زنان و روشنفکران در آن است که همان بلائی را به سر دستگاه روحانیت و دین بیاورند که چهارصد تا دویست سال پیش مردم اروپا بر سر دستگاه کلیسا و مسیحیت آوردند. قریب به چهار قرن پیش دهقانان اروپا که از ستمگری

آیند، جواز تجاوز صادر شد. ترویج جهل و عقب ماندگی از سطح ابتدائی نذر و جن گیری تا حد ممانعت از تدریس علوم تثبیت شده ای مانند «تئوری تکامل» در مدارس و دانشگاه ها در زمره خیانتهای دستگاه روحانیت در حیطه فرهنگ و علم است. چرا گنجی چیزی در این باب نمی گوید؟ گنجی و گنجی ها باید نشان دهند که تک به تک این فجایع و جنایتها و تبهکاریها چگونه توسط مراجع عالی مقام مذهبی مورد تأیید قرار گرفته اند و طبق ارزشهای اسلامی مشروعیت دارند.

طبعاً گنجی و دیگر کارگزاران رژیم فقط در یک دادگاه مردمی وادار به آشکار کردن این حقایق خواهند شد. دادگاهی که هم جمهوری اسلامی در آن محاکمه خواهد شد و هم احکام و ارزشهای قرون وسطائی قرآن و شریعت که برای مردم ما رنجهای بیشمار بوجود آورده است.

### نقد ریشه ای اسلام ضروری است

اعترافات گنجی در مورد ماهیت و معنای برخی آیه های قرآن و احکام فقه جزئی از حقیقت در مورد خصلت ستمگرانه و مستبدانه قرآن و دین است و گواه روشنی از بی ابرو شدن حکومت دینی در نزد اکثریت مردم است. اعترافات افرادی مانند گنجی که از رده های بالای حکومت اسلامی بوده اند، انعکاس آن است که بیست و چهار سال حکومت دینی، خصلت ستمگرانه و مستبدانه دین را خوب به مردم نشان داده است. اما از این اعترافات نباید نتیجه گرفت که کار دین و نفوذ آن در جامعه تمام است. خیراً مناسبات اقتصادی و اجتماعی حاکم در جامعه ما و فقر اکثریت مردم، مرتباً افکار و اعتقادات و احساسات دینی را بازتولید می کند و اگر غیر علمی بودن و نقش سرکوبگرانه آن مرتباً برای توده های مردم تشریح نشود و آگاهیهای در این زمینه بالا نرود، آنان خیلی راحت می توانند اسیر دین شوند. کمونیستها باید غیر علمی و غلط بودن تفکر دینی را توضیح دهند؛ و مهمتر از این، محتوای طبقاتی اسلام و حکومت اسلامی را برای زحمتکشان خوب تشریح کنند. رابطه اسلام را با تقویت شکاف های طبقاتی و تمایزات اجتماعی نشان دهند تا آنان عمیقاً درک کنند که دین یک پدیده کاملاً سیاسی و طبقاتی است. منافع همه طبقات را بطور یکسان برآورده نمی کند. بلکه منافع طبقات صاحب سرمایه و زمیندار و تاجر را برآورده می کند. آنان باید به توده های مردم نشان دهند که ارزشهای دینی با آزادی و برابری ضدیت دارند؛ این ارزشها (مثلاً ارزشها و سنتهای دینی در مورد زنان) موجب تفرقه در میان

رفته و رابطه مذهب را با مناسبات تولیدی استثمارگرانه جوامع بشری نشان دادند و گفتند که مذهب در اساس یک وسیله سیاسی در دست قدرتمندان است که از آن برای تحکیم سلطه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر اکثریت محروم و فقیر جامعه استفاده می کنند. آنان ثابت کردند که فقط جهان بینی ماتریالیستی آته نیستی (بی خدائی) است که منطبق بر حقایق جهان هستی، و بر منافع زحمتکشان و رهائی واقعی نوع بشر می باشد.

در اروپای قدیم، جنبش های دهقانی و انقلاب های دموکراتیک بورژوازی و نهضت های فکری روشنگرانه موجب ریشه کن شدن فئودالیسم از زیربنای اقتصادی و سرنگون شدن مذهب از حاکمیت و نفوذ گسترده شد. در ایران امروز و تمام کشورهای اسلامی نیز برای اینکه مذهب از لریکه قدرت پائین کشیده شود و به یک فکر و باور خصوصی تبدیل شود، یک انقلاب دموکراتیک لازم است. اما انقلاب دموکراتیک ما دیگر نمی تواند همانند انقلاب دموکراتیک اروپای قدیم یک انقلاب بورژوازی باشد. بلکه فقط در صورتی به موفقیت می رسد که یک انقلاب دموکراتیک از نوع نوین باشد که طبقه کارگر و حزب کمونیست آنرا بعنوان پیش درآمدی بر انقلاب سوسیالیستی رهبری کنند.

برای تسریع چنین انقلابی مبارزه علیه افکار و ایده های سنتی و کهنه بسیار مهم و ضروری است. روشننگری ضد دینی یک مبارزه ایدئولوژیک (مبارزه در عرصه افکار و جهان بینی) است که به انقلاب دموکراتیک نوین خدمت می کند و برای ایجاد قدرت دموکراسی نوین و فرهنگ دموکراسی نوین ضروری است. اما اهمیت این مبارزه ایدئولوژیک به انقلاب دموکراتیک نوین محدود نمی شود، بلکه یک راهگشایی نظری و فکری برای کمونیسم نیز هست. زیرا کمونیسم هیچ نیست مگر گسست از مناسبات مالکیت کهن و گسست از افکار کهن. افکار کهن شامل مذهب، سنت و تمام ایده های فئودالی و بورژوازی است. این افکار کهن به تقویت مناسبات مالکیت کهن خدمت می کند و مناسبات مالکیت کهن زاینده این افکار کهن است. پس رواج افکار نو و تلاش برای پاک کردن ذهن توده های مردم و بخصوص زحمتکشان از افکار کهنه یک ضرورت اجتناب ناپذیر برای پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین در ایران است. کارگر کمونیست و روشنفکر انقلابی، باید خلاف جریان غالب در جامعه حرکت کنند و آگاهی ضد دینی را در میان توده های زحمتکش رواج دهند. در همان حال خودشان از زحمتکشانی

که بیست و چهار سال پیش عمیقاً مذهبی بودند بشنوند که چرا مذهب را راه نجاتی دیدند و چرا امروز از آن روی گردانده اند. وقتی که توده های کارگر و دهقان و زحمتکشان جامعه، در حالیکه به منافع طبقاتی خود آگاهند، به حرکت درآیند و بنیانهای دستگاه روحانیت را به آتش بکشند، آنگاه ضربات سختی بر قدرت اجتماعی و سیاسی دین وارد خواهد آمد. «اصلاح دین» از آن نوع که چهارصد سال پیش در اروپا صورت گرفت، فقط از این طریق ممکنست. اگر تجربه حکومت دینی به این نوع آگاهی و حرکات طبقاتی آگاهانه میان محرومان جامعه تبدیل نشود، دین کماکان به نقش قدرتمند خود در تقویت مناسبات استثمارگرانه ادامه خواهد داد. ممکنست موقتاً عقب بنشیند اما دوباره باز خواهد گشت.

آنچه انتقادات گنجی را متهورانه می نمایند، استبداد مطلق و زور سرنیزه این رژیم و قمه کشان آن است. اگر این انتقادهای آبیکی را در کنار همه جنایات و عقب ماندگی و جهالتی که حکومت دینی بر جامعه ما نازل کرده است بگذاریم، چندان هم متهورانه به نظر نخواهد آمد. به اینها نباید دلخوش کرد. جامعه ما نیاز به یک جنبش روشننگری ضد دینی عمیق و فراگیر در پهنای جامعه و در ورای چارچوب دانشگاه ها و مجلات، دارد. واضح است که روشننگری و جنبشهای ضد دینی برای سرنگون کردن طبقات حاکم و حل مشکلات جامعه ما کافی نیست. زیرا دین، در کنار قدرت نظامی و اقتصادی طبقات حاکم، فقط یکی از اهرمهای حاکمیتشان است. با این حال یکی از اهرمهای مهم آنان است. به این جهت برانگیختن توده های مردم برای تحقق شعار جدائی دین از دولت و علیه حکومت دینی و نهاد روحانیت، از عرصه های مبارزات سیاسی دموکراتیک عموم مردم و از جبهه های مهم مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و کمونیستها در ایران است.

بخش سوم این مقاله در شماره آینده حقیقت، به بررسی موضوعات دیگر از کتاب گنجی مانند «جمهوری تمام عیار» و «دموکراسی» و اقتصاد بازار آزاد خواهد پرداخت.

**مجازات آمران و عاملان اصلی جنایات جمهوری اسلامی مشخصاً گشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و قتل های زنجیره ای از خواسته های همکراتیک فوری مبارزات مردم است!**

## راسیسم، ناسیونالیسم، دین (در سه پرده)

سروده ای از احمد شاملو

غوغا بر سر چیست؟  
بی رنگان رنگیان را به بردگی  
می خوانند  
می گویند: به شهادت صریح سندی  
عتیق  
نیم روزی در زمان های از یاد رفته  
بازماندگان توفان بزرگ را بر عرشه  
کشتی  
به نمایش شرمگاه پدر مشترک مان  
از خنده بی تاب کردید  
حاليا عارفانه به کیفر خویش تن در  
دهید!

غوغا بر سر چیست؟  
بیکارگان هر گروه کنایتی ظریف را به  
نیش خنجر  
گرد بر گرد خویش  
خطی بر خاک کشیده بودند  
که اینک قلمروی مقدس ما!  
و کنون را بر سر یکدیگر تاخته اند  
که پیرومند مقدس تر است!  
چرا که این برسختن را میزانی دیگر  
به دست نیست  
هیاهو از اینجاست!  
جنگاوران خسته شمشیر در یکدیگر  
نهاده اند تا حق که راست!

غوغا بر سر چیست؟  
ظلمت پوشانی از اعماق برآمده اند  
که مجریان فرمان خداییم  
شمشیری بی دسته را در مرز تباهی  
و انسان نشانده اند  
و بر سفره پی مشکوک جهان را به  
ساده ترین لقمه پی بخش کرده اند  
ما و دوزخیان!  
فرمان خدایم!  
فرمان خدا چیست؟ خدا!!!!

«چنین گوید بامداد شاعر» به یاد احمد شاملو  
\_ انتشارات آرش \_ پاییز ۲۰۰۰ (برگرفته از  
مقاله ای به قلم مردک فرهت)

# جنگ شروع می شود

بر گرفته از "سرویس خبری جهانی برای فتح" - ۳ فوریه ۲۰۰۳

آمریکا با تهدید و زور اراده اش را بر جهان تحمیل می کند تا جنگی سبانه آغاز شود. ماشین جنگی آمریکا به راه افتاده و بازگشتی در آن نیست. مساله دیگر این نیست که جنگ می شود یا خیر بلکه این است که چه کسانی در کنار آمریکا قرار می گیرند. در حال حاضر آمریکا برای اینکه شرکایش و دیگر قدرتها را وادار به شرکت در این جنگ کند مستقیماً از زور نظامی علیه آنها استفاده نمی کند. جورج بوش، فعلاً، موشکهای کروز، بمبهای چند تنی و دیگر سلاحهای کشتار جمعی اش را برای عراق و مردم آن نگه داشته است. اما استفاده از زور و قلدری تمام منطق و حرف آمریکاست. هدف این جنگ استفاده از زور برای رسیدن به اهداف ژئوپلیتیک آمریکا در خاورمیانه و بسط و تحکیم سلطه اش بر سراسر جهان است. مضافاً بوش مشکلات مربوط به تدارک سیاسی این جنگ را نیز با استفاده از زور حل می کند و از این طریق کشورها را به حمایت از خود می کشاند، یا آنها را خنثی می کند. .... بوش بی اعتنا به مخالفتهای شرکای اروپائی اش تصمیم گرفته بطور یکجانبه وارد جنگ شود تا بعداً حساب کسانی که وی را همراهی نمی کنند برسد.....

و در این میان یک عامل کوچک قابل اغماض هم وجود دارد: اکثریت عظیم مردم همه کشورها علیه این جنگ هستند، بخصوص در کشورهای خط اول جبهه جنگ یعنی خاورمیانه. پارلمان اروپا به ضد آن رای داده. افکار عمومی انگلیس هیچوقت تا بدین حد متحدانه علیه جنگ نبوده اند. حتا روزنامه های جناح های حاکم آمریکا تصدیق می کنند که فقط اقلیتی از مردم آمریکا با این جنگ موافقند و این اقلیت در حال آب رفتن است. اما برای بوش مهم نیست. او تصمیمش را گرفته. ختم بحث. وقت جنگ است. همه خفه. بوش می خواهد ضعف و انفراد آمریکا را به نقطه قوت تبدیل کند. می خواهد مشکل خود یعنی دیوانگی آشکار، تشنه به خون بودن و لذت بردن از بمباران را به راه حل تبدیل کند. هر بزن بهادری می داند اگر به مردم بباوراند که دیوانه ی افسارگسیخته ای است که نمی توان جلوی او را گرفت، کار تمام است. مضافاً این بزن بهادر نیروی نظامی کافی در اختیار دارد و خودش فرمانده کل قواست. پس می تواند و خواهد کرد. نقطه. "یا با ما هستی یا علیه ما" و "ما" یعنی ارتش نظامی ترین کشور تاریخ بشر. یعنی غولی که قدرت نابود کننده اش چند برابر مجموعه قدرت نابود کننده همه رقبایش و قدرتهای جهان است. و حالا چنین قدرتی علیه صدام صف آرایی کرده است. یعنی علیه یکی از حکام تحت الحمایه سابق آمریکا که سلاحهایش را از او می گرفت و امروز حیرت زده، خلع سلاح شده و تنهاست. مردم عراق هم که حساب نیستند.

تمام قدرتهای اروپائی، بخصوص ضعیفترینشان، بر حسب منطق بزن بهادری تصمیم گرفته اند چون از پس این قلدر بر نمی آیند بهتر است به او بپیوندند. آمریکا به عراق حمله و آنرا اشغال خواهد کرد و اگر اکنون به آمریکا نپیوندند، بعد از خاتمه آتشباری های آمریکا آنان را بر سر سفره تناول منابع نفتی عراق و استثمار مردم آن دعوت نخواهد کرد. یا اینکه به آنان اجازه ورود به منطقه "خاورمیانه بزرگ" که از مراکش تا پاکستان را در بر می گیرد و این جنگ برای آن براه افتاده است، نخواهد داد. تا مدتی کشورهای اروپای غربی در مقابل بوش متحد بودند، اما بوش به آنان پیشنهاداتی داد که نمی توانستند رد کنند.

همین منطق قلدری، قلدری نظامی عربیان، قرار است علیه مردم یا حداقل بخشی از آنان نیز کارکرد داشته باشد. به مردم اروپا، خاورمیانه، آسیا و دیگر نقاط گفته می شود که آنان هیچ قدرتی ندارند و تصمیمات در نقاط دور دست دیرزمانی است که گرفته شده است. در آمریکا، بوش برخی را می خواهد با احساسات میهن پرستانه متحد کند، و میلیونها نفر را که برنامه بوش را قبول نخواهند کرد بترساند یا منفعَل کند.

بوش نماینده ی موضع، منطق و اخلاقیات امپریالیسم است. او میگوید هر کاری بخواهیم، هر کاری که در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی ما باشد انجام خواهیم داد و این واقعیتی است که هرکس باید با آن روبرو شود.....

با این وصف، در هفته هائی که در پیش است، عملکرد مردم جهان در کشورهای مختلف جهان بسیار مهم است. اوضاع سخت است اما یک جنبه بسیار مساعد دارد: امپراطور و کشورش لخت و عریانند؛ زور جوهر حاکمیت آنان است و آینده ای که وعده می دهند بسیار تاریک تر از حال است. .... اوضاع به گونه ایست که به روشن شدن اذهان توده های مردم جهان کمک می کند و آنان را به سوی عمل کردن سوق می دهد. برخی ترسیده و مایوس خواهند شد، بسیاری دست به مقاومت خواهند زد و عده ای مصمم خواهند شد که به ورای مرزهای گفتمان سیاسی و تظاهرات مودبانه بروند. بوش مصمم است، اما اگر مردم جهان مصمم تر از او باشند چه؟ بوش تصمیمش را گرفته است. اما آنچه که امروز مردم در خیابان انجام می دهند تاثیرات عظیمی دارد و صحنه سیاسی را در طول این جنگ، پس از آن و در جریان جنگهای بعدی، شکل خواهد داد....

امپریالیسم آمریکا مردم جهان را در زیر منگنه مرگبار "با من یا علیه من" برای بوجود آوردن یک نظم نوین جهانی قرار داده است. این نظم نوین جهانی بدتر از نظم کهنه خواهد بود؛ پلیسی تر از همیشه، فشار بیشتر برای تولید سود، و یک امپراطوری جهانی ناعادلانه تر و معوج تر. این ماجرا، ماجرائی گذرا نیست و تازه شروع شده است. اگر قرار است بجای یک جهان غیر قابل تحمل، جهانی کاملاً متفاوت و بهتر متولد شود، و اگر قرار است ما خودمان شایسته چنین جهانی باشیم باید با تمام قوا به مخالفت با بوش و دارودسته اش که دشمنان عمده مردم جهان هستند برخیزیم.



# گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل

(بخش پنجم)

**سوال: ماجرای درگیری نظامی ۱۳ خرداد ۱۳۶۱ چه بود؟**

از پائین نتوانستند کاری بکنند و زود عقب نشستند. اما از بالا دسته ای از رفقا با آنها درگیر شدند این درگیری حدود سه ساعت ادامه یافت. رفقا با خونسردی و مهارت تمام جنگیدند. در این درگیری سه تن از پاسداران کشته شدند و یکی از آنها زخمی شد. باقی قوای دشمن سریعاً به کف رودخانه عقب نشستند. آنها چنان ترسیده بودند که از دیواره آنطرف رودخانه بالا خزیدند. مدتی به گریه و زاری پرداختند و با داد و فریاد همدیگر را صدا زدند و بعد هم به سمت جاده هراز پا به فرار گذاشتند. در این درگیری ران رفیق فریدون سراج (منوچهر) زخمی عمیق برداشت و گلوله ای هم کتف رفیق عبدالله میراویسی را خراش داد؛ سه تفنگ کلاشینکوف و مقدار زیادی فشنگ و تجهیزات نظامی دیگر گیرمان آمد. پس از اتمام درگیری برخی وسایل اضافی مان را در تنه درختی پنهان کردیم و شبانه به سمت ارتفاعات عمقی تر دره «منگل» راهپیمائی کردیم و برای رد گم کردن مانور دادیم و سرانجام چند روز بعد در نقطه ای امن به جمعبندی از این نبرد پرداختیم.

**سوال: جمعبندی شما از این نبرد و عکس العمل دشمن چه بود؟**

جواب: دشمن در عکس العمل به این درگیری بلافاصله سه تن از رفقای زندانی در آمل را اعدام کرد. ذبیح ناصر نژاد، از اعضای کمیته دهقانی تشکیلات اتحادیه کمونیستها در آمل و عضو شورای دهقانان بی زمین بود. شورائی که نقش مهمی در سازماندهی مبارزات توده ای دهقانان حول بندج قوانین اصلاحات ارضی در این منطقه داشت. این رفیق زمانی که در پائیز سال ۶۰ از جنگل به شهر بازگشته بود مورد شناسائی دشمن قرار گرفت و دستگیر شد. علی مشاعری هم از فعالین سازمان در محمود آباد بود. صادق موسوی مرزنکلانی، کارگر حلب کوب منطقه امامزاده عبدالله بود که همراه با تعدادی دیگر از جوانان روستای مرزنکلا به سربداران پیوسته بود. وی نیز در پائیز همانسال هنگام عزیمت به روستای خویش دستگیر شده بود.

درگیری ۱۳ خرداد، از نظر نظامی درگیری موفقی بود. چه از نظر فرماندهی نظامی، چه از نظر آرایش قوا و تقسیم نیروها و تقسیم وظایف و چه از نظر هشیاری و جسارت انقلابی. کلیه تجارب نظامی که تا آنموقع در جنگل کسب کرده بودیم بکار بسته شد. موفقیت ما در این نبرد نشان از آن داشت که دیگر نیروی نظامی کار آزموده ای هستیم و براحتی کسی نمی تواند از پس ما برآید، بویژه در جنگل. کلیه این نکات در جلسه جمعبندی جمعی مورد تاکید همه قرار گرفت. از لحاظ نظامی کارمان نقصی نداشت. اما به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی نقص مهمی موجود بود. نقصی که رفقای زن بویژه رفیق سوسن امیری

جواب: با گرم شدن هوا از غاری که حدود یکماه در آن بودیم به نقطه ای دیگر نقل مکان کردیم. دیگر نیاز چندانی به سرپناه نداشتیم و می توانستیم در هوای آزاد اطراق کنیم. نقطه جدید که از اولین ارتفاعات دره «منگل» بود در یک ساعتی جاده هراز قرار داشت و از موقعیت سوق الجیشی نسبتاً خوبی برخوردار بود. مشرف بر رودخانه «منگل» و زیر یک صخره قرار داشت. از بالای سر و سمت شرقی آن رفت و آمد ممکن نبود؛ شیب تندى هم آنرا از رودخانه جدا می کرد و به دلیل انبوه برگ درختان کسی نمی توانست از کف رودخانه این نقطه را ببیند و یا براحتی بسمت آن راهی بیاید. سمت غربی آن دره کوچکی قرار داشت که مسیر آبراه یک چشمه بود. بالای این دره کوچک محل نگهبانی ما بود.

۱۳ خرداد روز استراحت و نظافت عمومی بود. رفقا در دسته های کوچک با رعایت مسائل امنیتی کنار رودخانه حمام می کردند. حوالی ساعت دو نیم بعدازظهر بود. کار شستشوی آخرین رفقا هم به پایان رسیده بود. رفیق عبدالله میراویسی که جزو آخرین نفرات بود ناگهان مشاهده می کند که جوی آبی که از کنار رودخانه می گذرد گل آلود شده است. او که رفیق تیز و چالاک بود سریعاً رد آب را می گیرد و خود را از کناره رودخانه بالا می کشد و در همین اثنا پاسدارانی را مشاهده می کند که به خیال خود می خواستند ما را محاصره کنند. او فوراً عکس العمل نشان می دهد و تیری شلیک می کند. بدینسان بقیه رفقا هشیار می شوند. مسئولین نظامی با مهارت و خونسردی به آرایش قوا می پردازند. رفقا که از قبل در سه دسته ۹ نفره سازماندهی شده بودند در نقاط استراتژیک از قبل تعیین شده سنگر می گیرند و درگیری آغاز می شود.

ما با یک گروه گشتی حدوداً سی نفره پاسداران روبرو شده بودیم. روش گشت زنی آنها این بود که صبح زود ماشینی آنها را به ارتفاعات آن منطقه می برد. آنها در گروههای مختلف مسیر دره یا خط الراس کوهی را می گرفتند و به سمت جاده هراز راهپیمائی می کردند تا محل ما را پیدا کنند.

آنروز بطور اتفاقی به خاطر دود آتشی که برای گرم کردن آب روشن کرده بودیم محل ما را پیدا کردند. پاسداران نیروی شان را به دو دسته تقسیم کردند. بخشی از کف رودخانه می خواستند خود را بالا بکشند و بخشی از دره کوچکی که بالای سر ما قرار داشت می خواستند دور بزنند و ما را محاصره کنند. اما هشیاری رفیق عبدالله و عکس العمل سریعی که کلیه رفقا نشان دادند طرح شان را نقش بر آب کرد. پاسداران

فاصل جنگل و کوه بود. یا ما می بایست به مناطق کوهستانی می رفتیم که از نظر استتار با مشکلات زیادی روبرو می شدیم، مضافاً آنکه فاصله نسبتاً زیادی با روستاهای کوهستانی که عمدتاً روستاهای بیلاقی بودند وجود داشت. یا اینکه می بایست به سمت جنگلهای نور و چالوس راهپیمائی می کردیم که هم مناطق پرجمعیت تری بودند و هم کوه و جنگل و شهر و دریا به هم می رسیدند. که البته این راهپیمائی هم کار چندان آسانی نبود. بویژه آنکه از نظر تدارکات نظامی و غذایی کماکان با مشکلات زیادی روبرو بودیم و بنوعی بند ناف مان به قرارهای جاده وصل بود. شناختی هم از منطقه چالوس نداشتیم. رفیق حسین ریاحی هم ضمن اصرار بر انجام عملیاتهای نظامی تمایلی نداشت که به دلیل نفوذ و شهرتی که در منطقه آمل کسب کرده بودیم این منطقه را ترک کنیم.

البته جدا از وضعیت جغرافیائی نسبتاً مناسب منطقه چالوس و نور دلیل دیگری هم موجود بود. رفیق غلامعباس درخشان (رفیق مراد) توانسته بود از زندان پیغام دهد که بزودی او را از تهران به زندان چالوس منتقل می کنند. رفیق حسین ریاحی اصرار داشت که ما طرحی برای نجات وی هنگام انتقالش از جاده کرج - چالوس بریزیم که هم به دلیل فاصله زیاد و مهمتر از آن نداشتن اطلاعات دقیق از تاریخ انتقال رفیق مراد نتوانستیم این طرح را عملی کنیم.

اما دلیل اصلی ما برای پائین آمدن، ناروشنی های ایدئولوژیک - سیاسی و پاسخ نداشتن برای سئوالات مهم خطی در زمینه چگونگی ادامه مبارزه مسلحانه بود. فی المثل کماکان علیرغم اینکه ما پس از جمع بندی های اولیه بر درازمدت بودن خصلت مبارزه مسلحانه تاکید می کردیم، کماکان این مسئله را در چارچوبه استراتژی قیام شهری می دیدیم و بیشتر بر نیرو گیری از جوانان شهری تاکید می کردیم. صحبت چندانی از روستا و نیرو گیری از میان دهقانان در میان ما نبود. از نظر تاکتیکی هم تمایل داشتیم که عملیاتها در رابطه با شهرها و یا کناره شهرها صورت گیرد. ایده رفتن به کناره شهرستان چالوس هم عمدتاً در این چارچوبه بود.

این مشکلات و ناروشنی ها جدا از وضعیت عمومی سازمان نبود. ما از پشت جبهه محکمی برخوردار نبودیم. علیرغم تلاشهای شبانه روزی رفقائی چون حسین ریاحی و فریدون خرم روز امور تدارکاتی با دشواری بسیار جلو می رفت. چرا که کنترل شدید رژیم موجب آن شده بود که رفت و آمدها و قرارهای سازمانی ما با محدودیتهای زیادی روبرو شود و امور به کندی جلو رود. البته این دشواریها بی ارتباط با وضعیت سیاسی جامعه و تثبیت نسبی قدرت ارتجاع نبود.

اما معضل عمده این بود که سازمان به دلیل وجود اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی حاد از نظر عملی فلج شده بود. بگونه ای که حتی انتقال قوای ما از جنگل به تهران عمدتاً با اتکا به امکانات فردی و فامیلی خود رفقائی جنگل صورت گرفت. در اواخر خرداد ماه انتقال رفقا بطور فشرده و ماهرانه ای طی سه شبانه روز صورت گرفت و ضربه ای از جانب دشمن متوجه ما نشد.

**سوال: وضعیت عمومی سازمان، مباحث و گرایشات موجود در آنزمان چه بود؟**

جواب: شکست قیام آمل و از دست دادن رهبران کلیدی تاثیرات منفی زیادی بر سازمان باقی گذاشت. بویژه آنکه یکرشته مسائل سیاسی ایدئولوژیک حاد هم بی پاسخ مانده بود. بنوعی سازمان در شرایط یک بحران همه جانبه قرار گرفت.

اقلیت سازمان در سندی مطول به نام «جمع بندی اقلیت هیئت مسئولین» حملات خود را به قیام سربرداران آغاز کرد و آنرا بعنوان خط ماجراجویانه و جدا از توده کوپید و گفت طبقه کارگر از این طریق به

(سحر) بر آن انگشت نهادند. او به چگونگی سازماندهی قوا هنگام جنگ انتقاد کرد. بطور خودبخودی و بر طبق عادت، رفقائی مرد به سنگرهای جلویی فرستاده شدند و به رفقائی زن مسئولیت رسیدگی به زخمی ها و امور تدارکاتی و جمع و جور کردن وسایل گروه داده شد. این انتقادی جدی بود و نمی توانست انقلابیونی که برای محور هر گونه ستم و استثمار مبارزه می کردند را بفکر و اندازد. اگر چه در آنزمان فرصت بحث و جدل مفصل نبود. اما این اعتراض جرقه ای بود بر کاهدان ایده های کهنه. این انتقاد هشداری جدی به رفقائی مرد بود. رفقائی که تحت تاثیر ایده های مرد سالاری حاکم توان جنگجویی را در زنان نمی دیدند. این شایستگی را در آنان بعنوان رزمندگان و فرماندهان جنگ نمی دیدند. اینها همگی ایده هایی کهن بودند که باید در ذهن و عمل از آنها گسست می کردیم. همین ایده ها مانع از آن شد که در دوران ۵۷ تا ۶۰ پتانسیل انقلابی موجود در سازمان و جامعه به حداکثر رها شود. آن شب تا صبح خواب به چشم بسیاری از رفقا راه نیافت. این بار هراسمان از دشمن و عملیات محاصره و سرکوب نبود، هراس از ارزشهای دشمن بود. آغازی بود بر فهم یک حقیقت رهاپیشکش. حقیقتی که مبارزه آگاهانه رفیق برجسته ای چون سوسن امیری چشم ما را بر آن گشود. حقیقتی عمیق که محصول شرکت در یک مبارزه انقلابی و رادیکال بود. نمی توان به یک نظام ارتجاعی اعلان جنگ داد اما از ایده ها، ارزشها و رفتارهای مردسالارانه ای که این نظام مدافع آن است، گسست نکرد.

**سوال: پس از این درگیری چکار کردید؟**

جواب: ما علیرغم آنکه رفیق فریدون سراج زخم عمیقی داشت مدام در منطقه «سنگل» در تحرک بودیم و بیشتر از مناطق صعب العبور گذر می کردیم. چند روزی را در نقاطی که حد فاصل کوههای عاری از درخت و جنگل بود بسر بردیم. ما منتظر فرصتی بودیم تا از طریق قرار جاده رفیق زخمی مان را به شهر منتقل کنیم. سرانجام پس از یک هفته قرار جاده اجرا شد. به دو گروه تقسیم شدیم. یک گروه در انتهای دره سنگل بالای تلاری مستقر شد و گروهی دیگر مسئولیت انتقال رفیق فریدون سراج را بر عهده گرفت. می بایست از نزدیکی محل درگیری ۱۳ خرداد عبور می کردیم. زمانیکه این گروه به سمت جاده هراز می رفت بین رفقائی جلو دار و دیگر رفقائی این گروه فاصله افتاد و همدیگر را گم کردند. رفقائی جلو دار پس از مدتی جستجو دوباره به محل استقرار گروه اول برمی گردند. آنها هنگام بازگشت مجدد به محلی که باقی رفقا را در آنجا گم کرده بودند، مورد شک رفقائی گم شده قرار می گیرند. آن رفقا به سمت شان تیراندازی می کنند. علت شک، کلاه جدید یکی از رفقا و بند پاره شده ساکی بود که از پشت کوله پشتی به شکل آنتن بی سیم دیده می شد. رفیقی هم که بسمتش تیراندازی شده بود هنگام بالا رفتن از شیب سر خورد و از تفنگ او نیز چند گلوله ای خارج شد. چند لحظه ای تیراندازی بین ما ادامه یافت. اما خوشبختانه این بار هم زبان کردی به یاری ما آمد و موجب آن شد که رفقا همدیگر را سریعاً بشناسند و درگیری خاتمه یابد.

سرانجام آنروز توانستیم رفیق فریدون سراج را به قرار جاده برسائیم و ترتیب انتقال وی را به شهر بدهیم. اما بلافاصله پس از آن با توجه به بحثهای حادی که در صفوف ما و کل سازمان جریان داشت، تصمیم گرفته شد که نیروهای خود را به شهر منتقل کنیم.

**سوال: دلایل پائین آمدن قوای ما از جنگل چه بود؟**

جواب: از چند جنبه بود. برای ادامه فعالیت نظامی در آن منطقه با محدودیتهای بسیاری روبرو شده بودیم. همانطور که گفتیم آن منطقه حد

مارکسیسم را با پراتیک خاص انقلاب ایران تلفیق کنند و در زمینه پراتیک انقلابی راهگشائی کنند.

اما آنچه که بلا تکلیفی و وضعیت فلج سازمان در آن دوره را تشدید کرد رشد گرایشات سازشکارانه و سانتریستی در میان بخشی از اکثریت سازمان نسبت به اقلیت و پاره ای از مباحث آنان بود. مسئله ای که در میان برخی رفقای جنگل هم شاهدش بودیم. این گرایش را عمدتاً رفیق حسین ریاحی نمایندگی می کرد. او حاضر به تعیین تکلیف قطعی و جدی با اقلیت سازمان نبود.

در نگاه امروز، چنین تعیین تکلیفی در گرو تعیین تکلیف مسائل مهم خطی بود. هم مسائل مربوط به بحران ایدئولوژیکی که بواسطه سرنوینی قدرت پرولتاریا در چین و حملات انور خوجه به مانو در جنبش کمونیستی بین المللی بوجود آمده بود و هم مسائل سیاسی عدیده ای که پراتیک انقلاب ایران با خود به همراه آورده بود. آخرین جلسه چند روزه هیئت مسئولین سربداران که بلافاصله پس از پائین آمدن رفقا از جنگل در هفته اول تیرماه ۶۱ در شهر اصفهان برگزار شد، بیان رویارویی ... هر چند اولیه - با این مسائل مهم بود. قیام سربداران بمثابه اقدامی جدی جهت کسب قدرت سیاسی با خود سئوالات اساسی را به همراه آورده بود. سئوالاتی چون مفهوم کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، آلترناتیو حکومتی و چگونگی تحقق آن؛ سئوالاتی که به ناگزیر ذهن را به سمت آخرین و پیشرفته ترین تجربه انقلابی طبقه کارگر یعنی تجربه انقلاب چین تحت رهبری مانو سوق می داد. بی جهت نبود که در آن جلسه بر ضرورت جمع بندی از شکست حاکمیت طبقه کارگر در چین تاکید شد.

از جمله مسائل دیگری که در آن جلسه مورد بحث قرار گرفت موضوع ماهیت طبقاتی خمینی بود. برخی رفقا معتقد بودند که خمینی از همان ابتدا - حتی در اوج مخالفتهاش با رژیم شاه - از ماهیت ارتجاعی برخوردار بود. اما رفقای چون ریاحی چندان با این تحلیل موافق نبودند و بر تحلیل قبلی سازمان مبنی بر ماهیت طبقاتی دوگانه خمینی تا خرداد ۶۰ صحه می گذاشتند. اما موضوعی که بحث حول آن شکل حادی به خود گرفت مسئله چگونگی برخورد به ماهیت جنگ ایران و عراق بود. رفیق ریاحی عکس العملی را که مردم پس از «فتح خرمشهر» از خود نشان دادند و بخشا بطور خودبخودی به خیابانها ریختند و آنرا جشن گرفتند نشانی از عادلانه بودن این جنگ از جانب ایران می دانست. او در قبول ماهیت ارتجاعی این جنگ و همچنین تعیین تکلیف با اقلیت سازمان تردید از خود نشان می داد.

اما باید توجه داشته باشید که ما فرصت چندانی برای تعمیق این بحثها نداشتیم. فشار زیادی از جانب ارتجاع بر سازمان وارد می آمد. رژیم پس از قیام امل بطور متمرکز برای کشف شبکه های تشکیلاتی اتحادیه نیرو گذاشته بود. در زمستان ۶۰ و بهار ۶۱ شاخه اصفهان تشکیلات ضربه جدی خورد. پاره ای دستگیریهای پراکنده در گوشه و کنار کشور هم صورت گرفته بود. هنوز بسیاری از رفقا - بویژه رفقای اقلیت سازمان - تغییرات زیادی در شیوه های قبلی زندگی خود نداده بودند و حتی برخی تقریباً موقعیت علنی سابق خود را حفظ کرده بودند. همه بنوعی انتظار ضربه را می کشیدند. در واقع بخش مهمی از مشغله رهبری سازمان و همچنین رفقای هیئت مسئولین سربداران خنثی کردن پاره ای ضربات پراکنده و رتق و فتق کردن پاره ای ارتباطات سازمانی بود. امری که قبل از هر چیز نیازمند تغییرات کلی رادیکال و تصمیمات قاطع بود. مثل انتقال و تمرکز قوا در مناطق خارج از کنترل رژیم در کردستان. اما واقعیت این است که دشمن در کشف شبکه های تشکیلاتی ما آخرین مراحل را می گذراند و بسیار به ما نزدیک شده بود. بگونه ای که دو هفته پس از جلسه هیئت مسئولین سربداران در اصفهان، ضربه سراسری

قدرت نمی رسد. آنها دلایل پیدایش چنین خطی را ضعف ایدئولوژیکی - سیاسی افراد و گروههایی که در داخل کشور بسیج سازمان شده بودند می دانستند. آنها هنوز بر تز «از اعتصاب تا قیام» پافشاری می کردند. اما دم خروس خط شان در برجسته کردن اشکال مبارزاتی عقب مانده طبقه کارگر بیرون می زد. فی المثل برای آنها مبارزه و اعتصاب کارگران کارخانه ایران ناسیونال برای گرفتن حواله پیکان و شعار «حزب الله می میرد، حواله هم می گیرد» عین درایت سیاسی بود. در عین حال نشان از ادامه توهمات کارگران نسبت به خمینی داشت که باید از طریق فعالیت آگاهگرانه از بین می رفت. دم خروس دیگر، ادامه توهمات بخشهای اقلیت سازمان نسبت به ضد امپریالیست بودن خمینی بود. حملات اقلیت به سربداران فقط در حیطه ایدئولوژیکی - سیاسی نبود، آنها بسیاری از امکانات سازمان را از سربداران دریغ می کردند. فی المثل مانع انتقال مهمات و سلاحهایی که تحت اختیار کمیته تهران بود به جنگل شدند؛ تحت این عنوان که اینها برای از تدارک قیام در تهران لازمند - البته قیامی که هرگز قرار نبود صورت تحقق به خود بگیرد.

در مقابل، اکثریت هیئت مسئولین در سندی کوتاه جمع بندی خود را ارائه داد. این سند را رفیق حسین ریاحی نوشته بود. این سند اگر چه به دفاع از قیام امل و دستاوردهایش پرداخته بود اما دارای کمبودهای جدی بود. از پشتوانه تنوریک محکمی برخوردار نبود و راه روشنی در رابطه با ادامه حرکت سربداران جلو نگذاشته بود و تا حدی در برخورد به اقلیت سازمان برخورد سازشکارانه اتخاذ کرده بود.

همانطور که قبلاً گفتم این دو سند سرمنشا جدلهای حادی شد. نامه های داخلی زیادی در له یا علیه این اسناد درونی توسط رفقای دیگر نوشته شد. جدلها به مبحث راه انقلاب ایران کشانده شد. از شاخص ترین نوشته های این دوره مقالات رفیق علی چهار محالی کائیدی از مسئولین شاخه فارس سازمان بود. او با اتکا به تجربه انقلاب چین، تئوری «از اعتصاب تا قیام» را به نقد کشید از استراتژی «محاصره شهرها از طریق دهات» دفاع کرد و بر دلایل ظهور رویزیونیسم در یک حزب و سازمان کمونیستی انگشت نهاد.

سازمان در یک حالت بلا تکلیفی قرار گرفته بود. قرار بر تشکیل شورای چهارم شد. اما اقلیت سازمان در این رابطه سنگ اندازی می کرد. روشن بود که به خاطر مسائل امنیتی برگزاری چنین شورایی در تهران غیر ممکن بود. نه پیشنهاد کردستان پذیرفته شد و نه پیشنهاد رفقای جنگل مبنی بر برگزاری شورا در جنگل - بی روحیگی و بی عملی و کارشکنی های اقلیت، عملاً سازمان را در آستانه یک انشعاب قرار داده بود.

بعلاوه، اکثریت رفقای شاخه آذربایجان تحت رهبری رفیق هاشم مازندرانی عملاً از سازمان جدا شدند و در آن مباحث نقش و مسئولیتی بر عهده نگرفتند. رفیق هاشم مازندرانی علیرغم اینکه در دوره ۶۰ - ۵۸ مخالف برخورد راست روانه سازمان نسبت به رژیم جمهوری اسلامی بود اما زمانیکه سازماندهی نبرد مسلحانه سربداران در دستور کار قرار گرفت، با آن مخالفت کرد و مطرح نمود که شرایط برای مبارزه مسلحانه آماده نیست. او مبارزات اقتصادی سیاسی را پیش شرط و زمینه ساز مبارزه مسلحانه می دانست و آغاز مبارزه مسلحانه به مفهوم قیام مسلحانه همگانی را به آماده شدن طبقه کارگر و شرایطی مناسب که نمی توان موعدهش را از قبل تعیین نمود، موقوف می کرد. برنامه عمل این دسته از رفقا با کار آرام سیاسی و پداگوژیکی طولانی از طریق افشاگریهای سیاسی بین کارگران شهری مشخص می شد. این رفقا عمدتاً تحت تاثیر آموزه های نادرست تدریجگرایانه و اکونومیستی جنبش بین المللی کمونیستی که در پاره ای از تزهای کمینترن فشرده شده بود قرار داشتند. آنها با الگو برداری مکانیکی از پروسه رشد و تکامل حزب بلشویک در کشور امپریالیستی روسیه، قادر نبودند حقیقت عام

روپیکان است - رودخانه ای که راه پس ندارد ... یعنی نمی توان دوباره به موقعیت قبل از آغاز برگشت.



رفیق روزبه منافی در سال ۱۳۳۹ بدنیآ آمد. برای تحصیلات راهی آمریکا شد و به کنفدراسیون پیوست. همزمان با قیام ۵۷ به ایران بازگشت و بعنوان یکی از مسئولین تشکیلات سناد (شاخه دانش آموزی اتحادیه) به فعالیت پرداخت. مدتی مسئول انتقال نشریه حقیقت به خوزستان بود. سپس در بخش تبلیغات اتحادیه در تهران فعال شد. صراحت کلام، عدم پرده پوشی اشکالات موجود و پیشقدم شدن در انتقاد و انتقاد از خود از ویژه گیهای بارز رفیق روزبه بود. پاییز ۵۹ به آبادان رفت و دوره آموزش نظامی را گذراند. بعد به تهران برگشت و در بخش کارگری فعالیت خود را ادامه داد. با طرح قیام مسلحانه از طرف اتحادیه روزبه بیدرتک داوطلب پیوستن به سربداران شد. مخالفت جدی او با اقلیت راست درون اتحادیه باعث شد که عضویت وی را بحالت تعلیق درآورند. اما او با تلاش خستگی ناپذیر تماس خود با رفقای سربدار را برقرار کرد و درست یکروز قبل از قیام آمل خود را به شهر رساند. او سنگر به سنگر با مزدوران رژیم جنگید تا آن هنگام که لخمی سخت برداشت و یاری ادامه نبرد نیافت. در جریان خانه گردیهای پاسداران بعد از نبرد آمل عصر ۶ بهمن دستگیر شد. روز هفتم بهمن روزبه در کنار ۹ تن از یاران سربداران در حالیکه وی را روی صندلی نشانده بودند تیرباران شد. در نامه ای که از او بجای مانده چنین میخوانیم: اوضاع خوبست و سیل کماکان جلو میرود تا آبراه آزادی را بیابد. تنها کوشش و سعی و آگاهی میخواهد. من تا آنجا که بتوانم در این راه کوشش خواهم کرد. زیرا هدف زندگی و آینده ما جز این نیست و نمیتواند باشد. امیدوارم که بتوانم تا انتهای راه را بیمایم. راهی که همه رفقای ما با عزت و افتخار پیموده اند. راه سرخ زندگی کردن. سرخ پیروز شدن.

اینهم امروزه برای ما روشن است که زمانیکه یک حزب در حال جنگ، با ضربات و شکستهای معینی روبرو می شود، باید به حداکثر تلاش کند که با اتکا به خط پایه ای خود همزمان با پیش برد جنگ در هر سطحی که امکان پذیر است بتدریج بر مشکلات و موانع ناشی از شکستها و ضربات فائق آید. مگر آنکه با شکست قطعی روبرو شده باشد. یعنی شرایطی که بقول مائو ارتش انقلابی بطور کامل نابود شده باشد. یعنی شرایطی که بالاجبار مرحله تکاملی نوینی آغاز می شود. اینرا تجارب انقلابات مختلف هم نشان داد. منجمله تجربه انقلاب چین، زمانیکه قیامهای شهری در سال ۱۹۲۷ شکست خورد. مائو و یارانش با بیرون کشیدن یک ارتش پانصد نفره و رفتن به مناطق روستائی توانستند جنگ انقلابی را ادامه دهند و بتدریج بر موانع گوناگون فائق بیایند، خط شان را روشن کنند و در پراتیکهای بعدی تکامل بخشند و انقلاب را به پیروزی برسانند.

۱۸ تیرماه ۶۱ بر پیکر سازمان وارد آمد و منجر به دستگیریهای وسیع چند صد نفره در کلیه سطوح سازمانی شد.

یکی از شانس هایی که آوردیم این بود که اکثریت رفقای جنگل زمانی که به پائین منتقل شدند، شبکه ارتباطی شان از ارتباطات تشکیلات تهران مجزا بود. در نتیجه بسیاری از آن رفقا در آن مقطع دستگیر نشدند و توانستند با همراهی دیگر رفقای که از ضربه سراسری جان سالم بدر برده بودند و از اراده و عزم انقلابی برخوردار بودند، «کمیته موقت رهبری» سازمان را تشکیل دهند و شروع به بازسازی سازمان کنند. البته چنین امری مرهون مقاومت قهرمانانه رفیق فریدون خرم روز (میرزا یوسف) زیر وحشیانه ترین شکنجه های قرون وسطائی بود. بسیاری از ارتباطات رفقای جنگل در دست وی متمرکز بود و دشمن هم از این مسئله اطلاع داشت. در یکی از روزهای مرداد ماه ۶۱ هنگامی که چند پاسدار پیکر شکنجه شده اش را از پلکان طبقه چهارم ساختمان دادگاه انقلاب بالا می کشیدند، به ناگاه فریدون با قدرتی فوق العاده و قاطعیتی که ویژه او بود خود را به پنجره مشرف به خیابان کویید و زندانیان را با خود به بیرون پرتاب کرد. خود جان باخت و دو پاسدار را به کام مرگ فرستاد. او بواقع قهرمانی بود که سر داد اما سر نداد.

در آخرین قراری که با وی داشتیم، مرا همچون دیگر رفقا تشویق به دیدن فیلم انقلابی «بیداد» کرد. فیلمی که ماجرای قیام مسلحانه کارگران معدن در شهرکی در بولیوی است. در صحنه های انتهائی فیلم، زمانی که تناسب قوا در نبرد خونین میان کارگران با دشمن به نفع نیروهای نظامی دولتی می چرخد و نشانه های شکست پدیدار می شود، رهبران این قیام با اضطراب جلسه ای تشکیل می دهند و تصمیم می گیرند که یکی از سازماندهندگان قیام را هر طوری شده از شهرک خارج سازند تا زنده بماند و درسهای آن قیام خونین را برای کارگران دیگر بازگو کند.

**سوال: با توجه به موقعیتی که توضیح دادی، یعنی مشکلات عینی که سازمان با آن روبرو بود و همچنین معضلاتی که در زمینه ذهنی با آن روبرو بودیم یعنی اینکه هنوز به یک خط ایدئولوژیک - سیاسی روشن و صحیحی دست نیافته بودیم، می توان سوال تحریک آمیزی را طرح کرد. آیا امکان نداشت که سربداران با همه مشکلات در جنگل باقی بمانند و در پرتو ادامه مبارزه مسلحانه مشکلات عینی و ذهنی پیش پا را حل کنند؟**

جواب: تلاشم این بود که بتوانم مجموعه مسائل و عواملی که موجب آن تصمیم شد را توضیح دهم. مسلما ما نباید دچار گمانه زنی ایده آلیستی شویم و با دید امروزی مان به آن مقطع نگاه کنیم. مثل بررسی هر نبردی، پس از آنکه نتایج نبرد آشکار می شود، هیچ چیز آسان تر از بازگشت به آغاز و تشریح همه نقطه نظرات نیست. از سوی دیگر، هیچ چیز هم مشکل تر از کندو کاو دقیق تمام مسایل در یک جا نیست. چرا که همانطور که توضیح دادم عوامل زیادی دخیل بودند. مشکل بتوان کلیه اجزائی که وضعیت کلی ما را شکل می داد مورد مشاهده و بررسی تحلیل قرار داد. عوامل تاثیر گذار متعدد بودند و مسئله بنوعی پیچیده بود. از همینرو سخت است که بتوان به یک جمع بندی دقیق و روشن رسید. اما می توان بر چند نکته مشخص انگشت گذاشت.

امروزه برای ما روشن است که مبارزه مسلحانه انقلابی تحت رهبری کمونیستها مثل موتور ماشین نیست که هر وقت دلمان خواست آنرا خاموش و روشن کنیم. این مسئله دقیقا بر می گردد به هدف این نوع جنگ مسلحانه، یعنی درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و کسب قدرت سیاسی. جنگی که از درجه آشتی ناپذیری بالا و مطلق با دشمن برخوردار است. آغاز چنین جنگی بقول مارکس مثل رد شدن از رودخانه

شاید به طریق و شکل بهتری می شد دستاوردهای قیام سربرداران - منجمله دستاورد نظامی اش - را حفظ کرد و از پروسه سخت، دردناک و خونینی که بعداً طی شد اجتناب کرد. اما واقعیت این است که این انعکاسی از مجموعه توان پیشاهنگ طبقه کارگر در آن مقطع تاریخی مشخص بود. اتحادیه کمونیستهای ایران هر چه در توان خود داشت بی محابا به میدان آورد. امری که در تلاشهای دوره های بعدی برای برآه اندازی مجدد مبارزه مسلحانه هم خود را نشان داد.



رفیق رحمت چمن سرا (نقی) در سال ۱۳۴۳ در یکی از روستاهای آمل در خانواده فقیر دهقانی چشم به جهان گشود. رحمت دوساله بود که پدرش را در اثر بیماری ساده ای از دست داد. پس از آن خانواده رحمت به شهر کوچ کرد تا با فقر و فلاکت زندگی شهری دست و پنجه نرم کند. مادرش با خدمتکاری در خانه توانگران شهری زندگی خود و فرزندانش را تامین می کرد. رحمت از همان کودکی مجبور به شرکت در کار خالگی یا کارهایی از قبیل پادویی بازار و کارهای ساختمانی و باغبانی بود. انقلاب ۵۷ رحمت را به صحنه مبارزه انقلابی کشاند. درگیریهای خیابانی و تجربه حکومت مردمی در شهر آمل در آبانماه ۵۷ زمین تمیزی بود که ذهن و عمل او را پلایش و تکامل داد. او بواسطه آشنائی با روشنفکران انقلابی جذب کمونیسم شد. در سال ۵۸ وی فعالیت خود را در تشکیلات ستاد ادامه داد. در پاییز ۵۹، به کار در کوره پرخانه و فعالیت در بین کارگران پرداخت و توانست با کارگران بسیاری روابط انقلابی برقرار کند. او همزمان با بر عهده داشتن مسئولیت تیم تبلیغات اتحادیه در آمل نقش فعالی در مبارزات ضد رژیم و بخش اعلامیه های سازمان در بهار ۶۰ ایفا کرد. او آموزش ویژه نظامی در زمینه انفجارات دید و با شوقی بسیار در تهیه امکانات نظامی شرکت جست. با طرح قیام سربرداران مسئولیتهای خطیرتری بر دوش گرفت. رحمت در پاییز و زمستان ۶۰ مسئولیت تیم تبلیغات - هنگامی که عملاً حکومت نظامی در شهر برقرار بود - و کمک به کارهای تدارکاتی را بر عهده گرفت. او در بسیاری از ماموریتهای پر خطر تدارکاتی و شناسائی از مقرهای دشمن شرکت جست. رحمت با پوشاندن چهره خود در قیام آمل شرکت جست و تماس بین گروههای مختلف نظامی سربرداران را برقرار کرد. او فردای قیام به مدت کوتاهی بازداشت شد. اما توانست دشمن را فریب داده و آزاد شود. پس از قیام آمل هویت رحمت برای دشمن لو رفت و او مجبور به زندگی مخفی شد. او بدون ذره ای تردید به حمایت از «کمیته موقت رهبری» در بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران برخاست. در درگیری نظامی ۱۲ اسفند ۱۳۶۱ شرکت جست و در آن دلاوری زیادی از خود نشان داد. رحمت از رفقای شرکت کننده در شورای چهارم سازمان (بهار ۶۲ در کردستان) بود. پس از بازگشت از کردستان علیرغم کار طاقت فرسا در کارگاههای مختلف، شرایطی را فراهم آورد تا دانش انقلابی خود را افزایش دهد. در همین دوران وی مسئولیت سازماندهی بخش چهلپات را بر عهده گرفت و خدمات تعیین کننده ای در این زمینه انجام داد.

رفیق رحمت طی ضربه وارده بر سازمان در شهریور ۶۴ به اسارت دشمن در آمد. او به همراه رفقای دیگر، زندان را به سنگر درخشان نبرد تبدیل کردند و اعتصاب غذای سال ۶۵ زندان اوین را سازمان دادند. سرانجام در اواخر اسفند ماه آنسال رفیق رحمت هنگامی که ۲۲ سال بیشتر نداشت اعدام شد.

برای روشنتر شدن این موضوع در رابطه با سربرداران بگذارید حکایتی را نقل کنم. زمانی فرمانداری وارد یک شهر بندری شد، رسم بر آن بود که کشتی جنگی پهلو گرفته در بندر به مناسبت ورود فرماندار تویی شلیک کند. اینکار صورت نگرفت و کاپیتان کشتی مورد مواخذه قرار گرفت که چرا اینکار را انجام نداده است. کاپیتان کشتی مربوطه گفت به ده دلیل و شروع به شمردن دلایل خود کرد. اولین دلیلش این بود که گلوله توپ موجود نبود. قبل از اینکه دیگر دلایل را بگوید به وی گفتند دیگر لازم نیست بقیه را بشماری! نوعی این مثال در رابطه با ما هم صدق می کند. توپ ما، خط ما بود و ما دارای خط و استراتژی نظامی روشن و صحیحی نبودیم و این امر کلیدی بود. اگر چه برخی جوانب چنین چیزی موجود بود اما هنوز تکامل نیافته بود. حقایقی چون «وظیفه مرکزی کمونیستها کسب قدرت سیاسی از طریق برپائی جنگ انقلابی است» و این «جنگ از خصلت درازمدت در ایران برخوردار بوده و استراتژی کسب پیروزی سریع غلط است» برای بسیاری از ما جا افتاده بود اما هنوز با سئوالات و ناروشنی های زیادی در رابطه با نیروهای طبقاتی که باید مورد اتکا قرار گیرند و چگونگی بسیج آنان روبرو بودیم. مسئله پایه ای در آن دوران برای ما گسست از خط سانتیستی و کنار نهادن تزلزلات ایدئولوژیک در رابطه با خدمات ماوتسه دون در تکامل علم و ایدئولوژی پرولتاریا بود. مضافاً ما با چنان شکستی روبرو شده بودیم که فاصله چندانی با یک شکست قطعی نداشت. حفظ دستاوردها - مشخصاً در عرصه نظامی - در آن شرایط خاص با مشکلات زیادی روبرو بود و تقریباً میتوان گفت امکان حفظ یک دسته نظامی در جنگل و تضمین ادامه فعالیت نظامی تحت آن شرایط برای ما وجود نداشت.

اما موضوع مهمتر، مسئله رهبری بود. می دانیم که هیچ انقلابی بدون رهبری یک حزب انقلابی به پیروزی نمی رسد. هیچ طبقه ای بدون داشتن رهبرانی کارآزموده و هماهنگ نمی تواند مبارزه پایداری را به پیش ببرد. رهبرانی که در مکتب طولانی نبرد تعلیم یافته باشند و در حرفه خود آماده باشند و کار یکدیگر را پی بگیرند. ما در آن شرایط از داشتن چنین رهبری محروم بودیم. یعنی محروم بودیم از مرکزیتی که از اتوریته کافی برخوردار باشد و بتواند قاطعانه همه را حول ضرورت یک عقب نشینی منظم با هدف ادامه جنگ متحد کند. اگر چه عناصری از این دید و خصوصیات در رفقای باقیمانده وجود داشت و جسارت و روحیه انقلابی و تعهد کمونیستی کافی در بسیاری از آنها بود، ولی فقدان رهبران کلیدی که بتوانند سریعاً سیاست روشن و قاطعی جلو گذارند و آنقدر اتوریته داشته باشند که بقیه را سریعاً متحدکنند، یک مشکل واقعی ما بود. بسیاری از رهبران کلیدی ما در جریان قیام آمل کشته یا اسیر شده بودند و برخی نیز مانند رفیق ریاحی که زنده مانده بود از نظر ایدئولوژیک - سیاسی دچار ابهام و گیجی بود و قادر نشد نقشی که از وی انتظار می رفت را بر عهده گیرد. رهبران انقلابی دیگری مانند بهروز فتحی یا فریدون خرم روز و علی چهار محالی تازه در حال رو آمدن بودند و هنوز از تجربه لازمه برخوردار نبودند و تازه در عمل داشتند رهبری کردن را می آموختند. این یک نقطه ضعف مهم ما در آن شرایط بود. شدت ضربات وارده در قیام آمل بگونه ای بود که ما از داشتن چنین کیفیتی - یعنی یک هسته رهبری با اتوریته - محروم شده بودیم.

همانطور که گفتیم بحث پیچیده ای است به خاطر آنکه مسئله عمده ای که ما را ناتوان از یافتن بهترین چاره ها و راه حلها می کرد، خط ما بود. اما احتمال آنرا می توان داد که اگر از عوامل غیر عمده یکی دو عامل مساعدتر می بود - مثلاً رهبری ما به آن شدت ضربه نمی خورد و رهبران با تجربه تر خود را از دست نمی دادیم - شاید با کشیدن خود به یک منطقه دیگر می شد نیروی نظامی خود را حفظ کرد و سپس مسائل مهم خطی را حل کرد.

**سوال: تلاش‌های بعدی برای شروع مجدد مبارزه مسلحانه چه بود؟**

جواب: تلاش بعدی همزمان بود با دادگاهی که رژیم در رابطه با محاکمه رهبران و اعضای اتحادیه برگزار کرد. تلاشی که منجر به درگیری نظامی ۱۲ اسفند ماه ۶۱ شد. البته از زمانی که کمیته موقت رهبری برای بازسازی سازمان تشکیل شد این ایده در میان رفقا بود که ما باید با انجام عملیات نظامی در سالگرد قیام آمل نشان دهیم که سازمان از بین نرفت. مضافاً حدس زده می شد که رفقای دستگیر شده را برای اعدام به آمل ببرند. از همینرو ایده سازمان دادن عملیاتی برای نجات جان آن رفقا هم طرح شده بود. البته در کمیته موقت رهبری عمدتاً رفیق علی چهار محالی کائیدی طرفدار چنین طرحی بود و رفقای دیگری چون بهروز فتحی بر لزوم جمع‌بندی از حرکت سربداران و برگزاری شورا تأکید می کردند. سرانجام نظرات رفیق علی چهار محالی غلبه یافت و ما مجدداً رفتن به جنگلهای آمل را در دستور کار خود قرار دادیم و به تدارک این امر مشغول شدیم. اگر چه این تصمیم ناظر بر جمع‌بندی جدی از پراتیک سربداران نبود و کماکان متکی بر تحلیلهای سیاسی سازمان در تابستان شصت بود و تفاوتی بین اوضاع و شرایط جدید با دوره قبل نمی دید اما واقعیت این است که تصمیمی انقلابی بود و نشانه عزم و اراده رفقای باقیمانده سازمان مبنی بر ادامه راه بود.

هفته اول بهمن ماه ۶۱ دو تن از رفقا - رفیق بهزاد شمال (از رهبران جنبش کارگری در گیلان) و رفیق عبدالله میراویسی - برای آماده کردن تدارکات اولیه عازم منطقه جنگلی «کلرد» و «منگل» شدند. به دلایلی که هنوز هم بر ما روشن نشد، هر دو رفیق بدون درگیری نظامی در همان منطقه توسط پاسداران دستگیر شدند. هر دو رفیق بدون آنکه حتی نامشان را آشکار کنند به احتمال زیاد زیر شکنجه های وحشیانه به قتل رسیدند. در فروردین ماه سال ۶۲ رژیم در روزنامه های خود خبر اعدام دو تن از سربدارانی که در جنگل اسیر شدند، را اعلام کرد.

علیرغم ناپدید شدن این دو رفیق، رفقا به تدارکات خود ادامه دادند و سرانجام توانستند طی بهمن ماه و اوائل اسفند ۶۱، ۱۲ نفر را به همان منطقه جنگلی منتقل کنند. این رفقا پس از خارج کردن سلاحهای قبلی از محل اختفا، سریعاً مسلح شدند. این سلاحها در خرداد ماه ۶۱ پس از گریسکاری در گودالی زیر تخته سنگ بزرگی جاسازی شده بودند. فقط رفقای معدودی چون بهروز فتحی از محل اختفا آن با خبر بودند. رفیق بهروز فتحی علیرغم مخالفتش با این طرح، حداکثر تلاشش را برای اجرای این تصمیم به خرج داد.

هنوز مدتی از تجمع رفقا نگذشته بود که در روز ۱۲ اسفند با عملیات محاصره و سرکوب وسیع دشمن روبرو شدیم.

**سوال: قبل از اینکه به جزئیات این درگیری بپردازیم، در مورد دادگاهی که رژیم در رابطه با محاکمه ۲۸ تن از رهبران و اعضای اتحادیه در دیماه سال ۶۱ برگزار کرد، توضیحاتی بده؟**

جواب: آن دادگاه نقطه اوج کارزار تبلیغاتی رژیم اسلامی علیه قیام سربداران در آمل بود. درخور توجه است که رژیم پس از سال شصت، برای تنها جریان سیاسی که دادگاه «علنی» برگزار کرد، اتحادیه کمونیستهای ایران بود. تا آنزمان رژیم برای پیشبرد کارزارهای ضد انقلابی و ضد کمونیستی اش علیه گروههای سیاسی فقط به نمایش اعترافات تلویزیونی بسنده می کرد که عمدتاً شامل توابین می شد. این امر خود نشانه ای از اهمیت خیزش آمل برای دار و دسته خمینی و خنثی کردن تأثیرات آن بود. آنها می خواستند به مردم این پیام را بدهند که قدرتشان تثبیت شد و بهتر است کسی به فکر مصاف جوئی با آنان نباشد.

مدت یک هفته اخبار مربوط به دادگاه در راس اخبار رسانه های گروهی رژیم بود. تلویزیون و مطبوعات رژیم به صورت دلخواهی بخشهایی از دفاعیات متهمان در دادگاه را منعکس می کردند. ظاهراً این دادگاه علنی بود اما رژیم فقط تعدادی از خانواده های پاسداران کشته شده را برای شکایت به دادگاه آورده بود. البته رژیم خواسته بود با برخی وعده و وعیده ها برخی خانواده های افراد معمولی که در جریان درگیری ششم بهمن توسط پاسداران کشته شده بودند را نیز به دادگاه بیاورد اما تیرش به سنگ خورد و کسی از آنان حاضر به شرکت در این دادگاه نشد.

جلادان مشهور و مخوف رژیم لاجوردی و گیلانی صحنه گردان این دادگاه قرون وسطائی بودند. آنطور که بعدها فهمیدیم برخی از رفقا حتی آنروز نمی دانستند که برای شرکت در دادگاه از بندهای شان بیرون کشیده شده اند. دادگاه کلیه محکومین به غیر از دو تن (رفقا نسرين جزایری و مسعود اسدی) را به اعدام محکوم کرد. روز ششم بهمن ماه ۲۲ تن از آنها که به آمل منتقل شده بودند، تیرباران شدند. از جمله تیرباران شدگان رفیق فریبرز لسانی سخنران علنی اتحادیه در سالهای انقلاب بود که در تابستان ۶۰، مدتها قبل از قیام آمل دستگیر شده بود اما به جرم دانستن طرح و برملا نکردن آن به اعدام محکوم شد. بقیه ۲۸ تن منجمله رفقا نسرين جزایری و مسعود اسدی هم که به ابد محکوم شده بودند، بعدها اعدام شدند. در بین ۲۸ نفر توابینی هم بودند که رژیم حتی به آنها هم رحم نکرد و پس از استفاده کامل از آنها اعدامشان کرد.

در رابطه با این دادگاه مشخصاً اینکه تک به تک رفقای شرکت کننده - از هر دو جناح سازمان - چه برخوردی بدان داشتند ما هنوز از جزئیات کامل آن باخبر نیستیم. از همینرو هنوز نمی توانیم در این باره قضاوت نهائی ارائه دهیم. فی المثل می دانیم که یکی دو روز اول رفیق سیامک زعیم را هم در دادگاه شرکت داده بودند اما بعد از آن، خبری از او نبود. به غیر از دو سه تن از شرکت کنندگان در دادگاه که به عامل رژیم بدل شده بودند و نهایت همکاری را با دادستان رژیم یعنی اسدالله لاجوردی در زندان و همچنین در دادگاه به عمل آورده بودند، در رابطه با بقیه می توان گفت که با درجات متفاوتی از مقاومت و ضعف روبرو بودیم. تا آنجا که می دانیم کسی آشکاراً از کمونیسم دفاع نکرد؛ برخی بصراحت گفتند کمونیسم شکست خورده؛ برخی سکوت کردند؛ کسی به افشای رژیم جمهوری اسلامی و آن دادگاه قرون وسطائی و فشارها و شکنجه هایی که بر آنان روا شده بود، دست نزد؛ برخی از دادن هر گونه اطلاعات و اسرار سازمانی سرباز زدند و برخی دیگر پاره ای از اطلاعات خود را بیان کردند. در مجموع می توان گفت کسی به دفاع فعال از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان و مشخصاً قیام سربداران برخاست.

یکی از رهبران جناح اقلیت سازمان از شکست کمونیسم سخن به میان آورد. برخی دیگر به دفاع شخصی و حقوقی برخاستند. برخی به جز معرفی خود هیچ حرف دیگری نزدند. اما شاخص اصلی این دادگاه، دفاعیات رفیق حسین ریاحی بود. بر مبنای آن بخشهایی از دفاعیات وی که در تلویزیون و مطبوعات پخش شد، می توان گفت که او به معجزه گوئی از رژیم نیرداخت و از عملکرد سازمان تا مقطع سی خرداد دفاع کرد و قیام سربداران را به تحلیل غلط سازمان بعد از سی خرداد منتسب کرد و از پیامدهای آن ابراز تأسف کرد و در ضمن حاضر نشد بگوید مسلمان شده، هر چند که خود را مارکسیست هم اعلام نکرد.

دادگاه نشانه چند شکست مهم بود. شکست انقلاب دوم ایران، شکست کمونیستهای انقلابی در هدایت آن انقلاب و بطور مشخص شکست قیام آمل. شکستهایی که همراه شده بود با اوج بحران جنبش کمونیستی بین المللی که بواسطه شکست دیکتاتوری پرولتاریا در چین بوجود آمده بود. آنچه که رفتار عمده رفقای شرکت کننده در دادگاه را رقم زد، سر فرودآوردن شان در برابر این شکستها و ناتوانی شان در توضیح و جمع‌بندی از آنها بود. دفاعیه رفیق حسین ریاحی بیان فرموله این

وضعیت و دشوارترین شرایط بر عهده گرفتند و به منبع الهامی سترگ و سرمشقی عظیم بدل شدند؛ به ستارگانی که پس از خاموشی هنوز می درخشند و چشمان مشتاق به فردا را روشن نگاه می دارند.

دادگاه در مجموع موجب هشیاری رفقای بازمانده نسبت به عمق مسائل ایدئولوژیک سیاسی که با آن روبرو بودیم، شد. اما زمان برد تا شجاعانه، واقع بینانه و بیرحمانه با تمام واقعیت آن روبرو شویم و برخورد همه جانبه و دیالکتیکی به آن و تک تک شرکت کنندگان در آن بکنیم. نباید این واقعیت عینی را هم فراموش کنیم که ما درگیر نبرد و مرگ و زندگی با دشمن بر سر باز سازی سازمان بودیم و دشمن می خواست از همه چیز منجمله دادگاه برای در هم شکستن اراده ما سود جوید. اراده ای که خود را در اقدامات «کمیته موقت رهبری» نشان می داد. اراده ای که نشان آبدیده شدن باقیمانده سازمان در عبور از شکستها و بحرانهای عظیم بود. درگیری نظامی ۱۲ اسفند ۱۳۶۱ نشانی از این اراده بر خود داشت.

ادامه دارد...

## فراخوان کمک مالی

رفقا و دوستان مبارز

حزب ما قصد دارد مجموعه «گفتگو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل» را همراه با اسناد سیاسی و اطلاعیه های نظامی سربداران و اسامی و تصاویر رفقای جانباخته شرکت کننده در آن قیام به صورت کتاب منتشر کند. مخارج اینکار نسبتا زیاد است و بدون یاری شما رفقا انجام اینکار میسر نیست. ما را در جمع آوری مخارج چاپ این کتاب یاری رسانید.

چاپ این کتاب در شرایط کنونی جامعه ایران از اهمیت ایدئولوژیک - سیاسی زیادی برخوردار است. نسل جوانی که پا به میدان مبارزه نهاده از تجارب انقلابی نسل های گذشته محروم مانده است. تاریخ نگاری دولتی و کتابهای تاریخی و خاطرات نویسی هایی که در جمهوری اسلامی اجازه انتشار می یابند عمدتا تصویر تحریف شده ای از گذشته ارائه می کنند. می کوشند تجربه کمونیستها و سازمانهای انقلابی را دفن کنند و مسکوت بگذارند. تلاش دشمنان مردم اینست که این گذشته به چراغ راه آینده جنبش آزادیخواهان امروز تبدیل نشود.

خاطرات سربداران و قیام آمل، بخشی از تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی ایران را به شکل مستند به ثبت می رساند و جمع بندی ها و نتیجه گیری های راهگشایی ارائه می دهد. این خاطرات، درسهای تعیین کننده ای از تجربه نبرد انقلابی و جنگ و قیامی که به ابتکار کمونیستها برپا شد می گیرد تا در نبردهای آتی برای سرنوشتی دولت طبقات ارتجاعی در ایران بکار گرفته شود. «چه باید کرد»ها و «چه نباید کرد»ها را در برابر مخاطبان خود قرار می دهد. به سئوالات مهمی که هنگام سازماندهی و پیشبرد نبرد انقلابی مطرح می شود نظر می اندازد.

انتشار این کتاب در شرایط کنونی، یک وظیفه مهم مبارزاتی است و یاری شما خدمتی ارزشمند به انجام این وظیفه است.

به امید پیروزی

شکست و ناتوانی بود. می دانیم که پس از هر شکستی در هر زمینه ای که باشد خواه مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی خواه مبارزه طبقاتی همواره گرایش به عقب تقویت می شود، اشتباهات برجسته می شود، امکان پیشروی و تحقق ایده های نو نفی می شود و همواره هستند کسانی که با یک جنبه نگرانی فقط جوانب منفی شکست را می بینند و قادر نیستند بطور عمیقی دریابند که شکست مادر پیروزیها است. شکست برخی ها را آبدیده و آموخته می کند برخی را گیج و گمراه. اینجا آن جمله معروف لنین مصداق دارد که برخی زیر بار فشار بحران کمرشان خرد می شود و بسیاری دیگر آبدیده می شوند.

در اینجا لازمست بر یک نکته عمومی هم تاکید کنم. اینکه رفقای اسیر در زندانها و در آخرین نبردها چه انتخابی کردند و مسئولیتهای انقلابی خود را بطور کامل و تا به آخر به پیش بردند و چگونه که شایسته بود عمل کردند یا خیر، به معنی انکار خدماتی که آنان قبل از دستگیری در راه انقلاب و مردم کردند نیست. آنها آن خدمات را با انتخاب آزادانه و آگاهانه خویش انجام دادند. یعنی در شرایطی که با موقعیت اسارت تحت شکنجه های وحشیانه جسمی و روانی متفاوت است.

سؤال: تاثیر دادگاه بر مردم و صفوف خودمان چه بود؟

جواب: تاثیر دادگاه بسیار متناقض بود. مردم در آنروزها حساسیت و همدردی زیادی نسبت به آن از خود نشان دادند. در هر کوی و برزی این مسئله مشهود بود. مردم در مورد آن میان خود بحث می کردند و هر چه بیشتر می خواستند در مورد قیام آمل بدانند. آنها در وهله اول رژیم را محکوم می کردند. می گفتند چرا رژیم همه دفاعیات را پخش نمی کند. آنها از محاکمه شوندگان انتظار داشتند حالا که می دانید کشته می شوید نترسید و همه حقایق را در مورد رژیم بگوئید. آنها از برخورد رفیق ریاحی که در مقابل جلادان رژیم زانو نزده، تعریف می کردند. تناقض مسئله این بود که در سطح وسیعی مردم از دفاعیه ریاحی خوششان آمده بود. این جدا از حال و هوای حاکم بر جامعه در آن مقطع تاریخی نبود. ریاحی در آن مقطع شکست را فرموله کرد. مردم شکست خودشان را در دفاعیات وی می دیدند. شکستی که رنجی بزرگ در آن نهفته بود. شکست یک انقلاب در شکست یک انقلابی باسابقه. همانطور که ریاحی اعتقادش به کمونیسم و تحقق آن سست شد، مردم هم اعتقادشان نسبت به انقلاب سست شد. همانطور که ریاحی علیرغم آگاهی نسبت به جنایات رژیم به شرکت در چنین دادگاهی قرون وسطائی تن داد مردم نیز علیرغم تنفر بیش از حدشان به این رژیم، در آن مقطع شکستشان را پذیرا شدند و بدان تن دادند.

بهر حال فرق است بین توده های مردم و رهبران انقلابی. رهبران دقیقا به خاطر آنکه چنین پیچ هائی را می توانند از سر بگذرانند رهبر می شوند. و زمانی که از این کار باز می مانند در واقع وظیفه رهبریشان را انجام نداده اند. به همین دلیل، پیروان توده - بویژه کمونیستهای انقلابی - از آن دفاعیات ناراضی بودند و انتظار آنها داشتند که رفیق ریاحی با توجه به جایگاه و سابقه انقلابی اش به مسئولیتهای خود عمل کند، زیباترین امیدها و انقلابی ترین چشم اندازها را به تصویر بکشد و الهام بخش آنان و توده های مردم در ادامه مبارزه شود.

دادگاه در مجموع تاثیر منفی بر پروسه بازسازی سازمان داشت. روند انحلال طلبی و فرار از مبارزه که از قبل وجود داشت در میان بخشهایی از بازماندگان سازمان تشدید شد. برخورد رفقا در دادگاه - مشخصا دفاعیه رفیق ریاحی - به نیازهای روحی و سیاسی رفقای که عزم جزم کرده بودند که سازمان را بازسازی کنند پاسخ نداد. این درست برخلاف مقاومت تا به آخر رفقای چون فریدون خرم روز و غلامعباس درخشان بود. رفقای که در واقع بخشی از بار بازسازی سازمان را در هولناک ترین

## بیاد رفیق علی چهار محالی



رفیق علی چهار محالی کائیدی (رحمان) از کادرهای برجسته و با سابقه جنبش کمونیستی ایران و از رهبران شناخته شده جنبش کارگری، در نیمه دهه ۲۰ شمسی در خوزستان یعنی زادگاه پرولتاریای صنعتی ایران چشم به جهان گشود. زمانیکه انقلاب الجزایر علیه استعمارگران فرانسوی به پیروزی رسید وی که تشنه آگاهی انقلابی بود بنا به رهنمود یکی از نزدیکانش در خارج از کشور راهی شهر الجزیره شد. در آنجا با سازمان انقلابی حزب توده ایران آشنا شد. او دوره ای به جنبش کمونیستی پیوست که مبارزات حادی از جانب کمونیستهای چینی برهبری رفیق مائوتسه دون علیه کمونیسم کاذب خروشچفی و رویزیونیستهای شوروی و به تبع آن علیه رفرمیسم تاریخی حزب توده ... براه افتاده بود. دورانی که جنبشهای رهاشیخش در کشورهای تحت سلطه اوج گرفته و در گوشه و کنار جهان مبارزه مسلحانه انقلابی در حال گسترش بود.

رفیق علی از جانب سازمان انقلابی حزب توده برای کمک و شرکت در جنبش مسلحانه فارس که تحت رهبری بهمن قشقائی جریان داشت به ایران اعزام شد. اما زمانی به آن خطه رسید که آن جنبش توسط رژیم شاه سرکوب شده بود. وی همراه با یکی دیگر از رفقایش بطور غیر قانونی راهی کشورهای خلیج شد و دوباره تماس خود را با سازمان انقلابی حزب توده برقرار کرد. او در مبارزات عملی و سیاسی سازمان انقلابی نقش بر عهده گرفت و سریعاً به یکی از کادرهای جوان، فعال و پرشور این سازمان بدل شد.

رفیق چهار محالی جزو اولین سری انقلابیونی بود که برای آموزش سیاسی نظامی از جانب سازمان انقلابی عازم کوبا شد. این امر مقارن با زمانی بود که از یکسو اختلاف مشی میان «راه کوبا» و «راه چین» در میان انقلابیون جهان برجسته شده بود و از سوی دیگر میان فیدل کاسترو و رفقای چینی در زمینه جهتگیری های انقلاب کوبا و نزدیکی کوبا به شوروی اختلافات زیادی بروز کرده بود. گروه اعزامی که رفیق علی چهار محالی نیز در میان آنان بود و عمدتاً از چین طرفداری می کردند مورد بی مهری و غضب دولت کوبا قرار گرفتند و از کوبا اخراج شدند.

این مسئله همزمان بود با بروز مبارزات خطی در سازمان انقلابی حزب توده و جهتگیری قوی تر این سازمان در حمایت از مشی چین. رفیق چهار محالی پس از بازگشت از کوبا، همراه با هیئتی دیگر عازم چین انقلابی برای آموزش سیاسی و نظامی شدند. سفری که همزمان بود با اوج گیری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین و بزیر کشیدن رویزیونیستهای چینی از اریکه قدرت، یعنی کسانی که می خواستند راه سرمایه داری را دنبال کنند و به اربابان جدید حاکم بر توده ها بدل شوند. رفیق علی جزو معدود کمونیستهای انقلابی ایران بود که از نزدیک شاهد انقلاب فرهنگی در چین بود. سفر به چین انقلابی موجب تعمیق درک وی از دلایل بروز رویزیونیسم در یک حزب انقلابی و درک از ساختمان سوسیالیسم شد. ارمان این سفر برای وی تثبیت اندیشه مائوتسه دون (که امروزه به مائوتیسم مشهور است) بعنوان مرحله تکاملی جدید در علم و ایدئولوژی طبقه کارگر جهانی بود. او به مبلغ پیگیر و خستگی ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون بدل شد و تا آخر عمر به این ایدئولوژی وفادار ماند. او بعدها با خواندن سرود «شرق سرخ است» بزبان چینی انقلاب فرهنگی را به خاطر یارانش می آورد و بر آن دوران ارج می گذاشت.

بعد از بازگشت از سفر چین رفیق علی فعالانه برای انتقال نیروهای سازمان انقلابی به داخل نقش گرفت و ساکن دوبی شد و به مدت چند سال به فعالیت در بین کارگران مهاجر ایرانی پرداخت. او با اتخاذ مشی توده ای توانست در زمینه رفت و آمد و تهیه امکانات پوششی در زمینه انتقال دیگر رفقای این سازمان نقش موثری ایفا کند. محل زندگی وی محل رفت آمد و تامین ارتباطات با داخل کشور بود. سپس رفیق علی زمینه را برای انتقال خودش به داخل فراهم کرد و با مدارک جعلی وارد ایران شد. او در ارتباط با رفقای گروه واعظ زاده قرار گرفت. پس از ضربه ای که بر گروه واعظ زاده وارد آمد رفیق علی به فعالیتهای خود در بین کارگران خطه جنوب ادامه داد. او که پاره ای از مهمترین تجارب انقلاب جهانی را از نزدیک مشاهده کرده بود و در مبارزات انقلابی مختلف شرکت کرده بود، به یک کادر کمونیست برجسته و صاحب نظر بدل شد و قادر بود درست از نادرست را بخوبی تشخیص دهد. پس از آنکه سازمان انقلابی به مشی آشکارا راست در غلتید علی رابطه خود با آن سازمان قطع کرد. رادیکالیسم علی مشی راست روانه سازمان انقلابی را بر نمی تابید.

او طی سالهای قبل از انقلاب ۵۷ در کارخانه ای در جنوب کشور مشغول به کار شد و در بین کارگران آن خطه به فعالیت پرداخت و دامنه ارتباطاتش را گسترش داد. طی ایندوره، وی توانست نفوذ سیاسی زیادی در بین کارگران پیشرو کسب کند و نقش فعالی در مبارزات توده ای سال ۵۷ ایفا کند.

پس از سرنگونی شاه، رفیق علی به فعال سرشناس و مورد اعتماد جنبش کارگری در منطقه آبادان بدل شد. او نقش فعالی در سازماندهی جنبش کارگران پروژه ای جنوب ایفا کرد. مبارزاتی که سندیکای پروژه ای آبادان حاصلش بود. رفیق علی چهار محالی یکی از بنیان گذاران اصلی این تشکل توده ای کارگری بود.

تشکیل سندیکای پروژه ای آبادان نقطه عطفی در جنبش کارگری ایران محسوب می شود. این سندیکا جز معدود تشکلات کارگری بود که مستقیماً تحت هدایت کمونیستهای انقلابی چون علی چهار محالی و برخی دیگر از مبارزین چپ در جنبش کارگری قرار داشت. این سندیکا، توده ای ترین تشکل مستقل کارگری پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. تشکلی که متکی بر ابتکارات توده ای بود و توانست هزاران کارگر پروژه ای جنوب را متشکل کند و عرصه ای باشد برای پرورش سیاسی کارگران. نقش رفیق علی در سازماندهی تظاهرات اول ماه مه ۵۸ و دیگر فعالیتهای سندیکا همچون کمک به سیل زدگان جنوب و فعالیتهای هنری این سندیکا برجسته بود.

در همین دوران رفیق علی چهار محالی به صفوف اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. او در شورای سوم اتحادیه شرکت کرد و

نقش برجسته ای در کنفرانس کارگري سازمان در زمينه انتقال تجارب انقلابي به ديگر رفقاي سازمان ايفا کرد.

با شروع جنگ ايران و عراق، ديگر زمينه اي براي ادامه فعاليت سندیکاي پروژه اي باقي نماند. رفیق علی با خانواده اش همراه با جنگ زدگان جنوب به شیراز منتقل شد. او یک ماه پس از آغاز جنگ با ارزیابی سازمان مبنی عادلانه بودن این جنگ از سوی رژیم خمینی به مخالفت برخاست و در شیراز به سازماندهی مبارزات توده ای جنگ زدگان پرداخت. او به همراه رفقائی چون بهروز غفوری توانست اول ماه مه پرشور و توده ای در سالی ۶۰ در خوابگاه جنگ زدگان در شیراز برگزار کند.

با طرح آغاز مبارزه مسلحانه، رفیق علی که از مسئولین منطقه ای اتحادیه بود، بیدرتنگ به طرفداری از طرح سربداران برخاست. او در ایندوره تلاش زیادی در پیشبرد امور تدارکاتی و تبلیغاتی سربداران انجام داد. رفیق علی در سازمان دادن دستجات تبلیغی برای پخش اعلامیه های سربداران در میان کارگران و جنگ زده ها در شیراز و براه انداختن بحث بر سر ضرورت جنگ مسلحانه در بین زحمتکشان، نقش تعیین کننده داشت. پس از آنکه قیام آمل شکست خورد و اقلیت سازمان حملات ایدئولوژیک - سیاسی خود را علیه مشی مبارزه مسلحانه آغاز کردند، نقش رفیق علی چهار محالی در سازمان بیش از هر زمان دیگری برجسته شد. او فعالانه در مقالات گوناگون به افشای نظرات راست و محافظه کارانه اقلیت سازمان و نقد همه جانبه تر «از اعتصاب تا قیام» پرداخت. نقد او با رجوع به اندیشه مائو و تجربه انقلاب چین و تاکید بر «استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات» صورت گرفت. او با اتکا به درسهای انقلاب فرهنگی بر ضرورت پیشبرد مبارزه دو خط برای انقلابی ماندن حزب و سازمان کمونیستی تاکید کرد.

با ضربه سراسری در تیرماه ۱۳۶۱ رفیق علی چهار محالی در سخت ترین شرایط پا پیش نهاد و همراه با رفقای دیگر، «کمیته موقت رهبری» را برای بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران سازمان داد. نقش رفیق چهار محالی در تلاشهای اتحادیه برای آغاز مجدد مبارزه مسلحانه در جنگلهای آمل تعیین کننده بود. در آزمون، این شروع مجدد که همراه بود با یک درگیری مسلحانه و کشته شدن ۱۵ پاسدار، تبلیغات رژیم مبنی بر نابودی سازمان را بلااثر گذاشت.

اگر چه خطی که رفیق چهار محالی برای آغاز مجدد مبارزه مسلحانه جلو گذاشته بود ناظر بر جمعبندی همه جانبه از پراتیک سربداران و ملزومات آغاز جنگ درازمدت توده ای نبود و کماکان متکی بر تحلیلهای سیاسی سازمان در تابستان شصت بود و تفاوتی بین اوضاع سیاسی جدید با دوره قبل نمی دید، اما بیان اراده بسیار انقلابی او و دیگر رفقای مبنی بر ادامه مبارزه در آن شرایط دشوار بود.

در آن درگیری به دلیل محاصره نظامی دشمن، رفیق علی چهار محالی از بقیه رفقای جدا افتاد و پس از چند روز خود را به کناره جاده هراز و سپس شهر آمل رساند. او با قیافه مسن و زحمت کشی اش توانست در پست بازرسی خود را یک دست فروش جنگ زده جا بزند و پاسداران رژیم را که به وی مشکوک بودند، فریب دهد و خود را از چنگال شان برهاند.

پس از این درگیری رفیق علی چهار محالی در شورای چهارم سازمان در کردستان شرکت کرد. با وجود اینکه نظرات وی در شورای چهارم در اقلیت افتاد، به مبارزه خود ادامه داد و در تابستان سال ۶۲ به تهران بازگشت. در آبانماه همانسال در پی پیگردهای گسترده دشمن دستگیر شد. او با مقاومت قهرمانانه خود بازجویان جنایتکار اوین را بزانو درآورد. زمانی که شکنجه های جسمی اثر نکرد، بازجو نظر او را در مورد رفیق سیامک زعیم رهبر اصلی اتحادیه کمونیستهای ایران که بسیار مورد اعتماد و علاقه علی بود پرسید او از رفیق سیامک زعیم تمجید کرد.

سپس بازجو به او گفت اگر نوشته ای از سیامک زعیم در رد مارکسیسم نشانش دهد چه می گوید. علی پاسخ داد اگر چنین چیزی هست بیاورید من نقدش کنم. دیگر نه خبری از آن نوشته ادعائی شد نه خبری از آن بازجو.

در آخرین دیدارهایی که برخی رفق با وی در راهروهای اوین داشتند، علی با روحیه ای بالا به آنها گفت من دهها صفحه دفاعیه سیاسی نوشته ام و در آن از اتحادیه کمونیستهای ایران دفاع کرده ام. او در مورد کسانی که تواب شده بودند گفت آنها مثل خس و خاشاک روی آب هستند که هیچ نشانی از آنها در تاریخ باقی نخواهد ماند این ما هستیم که مانند سنگهای کف رودخانه برای همیشه در ذهن کارگران و توده های ستمدیده باقی خواهیم ماند. رفیق علی چهار محالی در اول ماه مه سال ۶۳ در زندان اوین اعدام شد.

او کمونیستی بود که توانست در سخت ترین شرایط روحیه و شور جوانی را حفظ کند و نقش همیشه ماندگاری از خود بر جای نهد. زندگی افتخار آمیز او، آمیزه ای قدرتمند از آگاهی کمونیستی با رمانتیسم انقلابی، تعهد طبقاتی با اراده ای انقلابی و تجارب انقلابی در سطح ملی و بین المللی بود.

از کلیه رفقائی که اطلاعات بیشتری در مورد زندگی مبارزاتی رفیق علی چهار محالی دارند می خواهیم که ما را در تکمیل این زندگی نامه یاری رسانند.

**مرگ انسان حتمی است. ولی همه مرگها دارای ارزش مساوی نیستند. همه کس میمیرد ولی مرگ یکی ممکن است سنگینتر از کوه "تای" و مرگ دیگری سبکتر از پر قو باشد. مرگ بخاطر منافع خلق سنگینتر از کوه "تای" است، ولی خدمت به فاشیستها و مرگ بخاطر منافع استنمارگران و ستمگران سبکتر از پر قو است.**

**مائو تسه دون**

**رفیق علی چهارمحالی جان خود را در راه منافع خلق از دست داد. مرگ او سنگینتر از کوه است.**

## رفیق سوسن امیری

## کمونیستی انقلابی: زنی شورشگر

و باید در مقابلش مقاومت کرد. سوسن حاضر نبود تضاد زندگی مشترک با پیشبرد فعالیت‌های انقلابی بر پایه دنباله روی از شوهر حل شود. تا بهار سال ۵۹ رفیق سوسن مسئول تشکیلات ستاد (سازمان دانشجویی و دانش آموزی وابسته به اتحادیه) در کرمانشاه بود. با شروع جنگ مقاومت یکماهه مردم سنندج به این شهر اعزام شد. او کار کمک رسانی و امور درمانی در سنگرهای نبرد را به پیش برد و مسئولیت خطیر انتقال رفقای زخمی را به مناطق دیگر جهت درمان فوری با موفقیت انجام داد. در این جنگ برای اولین بار «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» یک دسته از زنان مسلح داشت. این یک حرکت خلاف جریان بود که نه فقط از جانب احزاب بورژوا فئودالی و افکار و عقاید مردسالارانه حاکم بر محیط، بلکه در خود تشکیلات هم با مقاومت روبرو شد. زمانی که رهبری «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» در مقابل این فشارها «راه حل» انحلال این دسته را جلو گذاشت، خشم و اعتراض رفقای چون سوسن برانگیخته شد و به این تصمیم گیری رهبری شدیداً انتقاد کردند. رفیق سوسن عمیقاً درک کرد که برای جا انداختن درک کمونیستی بر سر مسئله زنان حتی درون یک سازمان کمونیستی که از روز اولش زنان در آن نقش مهمی بازی کرده اند هنوز باید مبارزه کرد و دامن زدن به مبارزه دائمی در این جبهه مهم مبارزه طبقاتی، بخشی از انقلابی ماندن احزاب و سازمانهای کمونیست است.

پس از جنگ سنندج رفیق سوسن به تهران منتقل شد و در کارخانه کفش ملی استخدام شد و به فعالیت در بین کارگران مشغول شد و مسئولیت یکی از حوزه های کارگری سازمان را بر عهده گرفت. او تجارب خود در جنبش کارگری را بکار گرفت و سرعت به یک رفیق و رهبر مورد اعتماد کارگران مبارز در محیط کار تبدیل شد. پس از شکست قیام آمل و جانباختن کاک اسماعیل رفیق سوسن مجبور به ترک محیط کارش شد؛ او به رفقای جنگل پیوست. سوسن در درگیری نظامی ۱۳ خرداد ماه شرکت کرد و در جلسه جمعبندی از آن درگیری به چگونگی سازماندهی قوا هنگام جنگ انتقاد کرد. بطور خودبخودی و بر طبق عادت، رفقای مرد به سنگرهای جلونی فرستاده شدند و به رفقای زن مسئولیت رسیدگی به زخمی ها و امور تدارکاتی داده شد. او ایده کهنه ای را که زنان را شایسته شرکت مستقیم در جنگ انقلابی و نقش گرفتن بعنوان رزمندگان و فرماندهان آن نمی دیدند به نقد کشید.

پس از وقوع ضربه سراسری رژیم بر سازمان، رفیق سوسن با «کمیته موقت رهبری» همراه شد. او برای شرکت در شورای چهارم عازم کردستان شد اما متأسفانه قرار اجرا نشد و نتوانست در آن شورا حضور یابد.

در آبان ۶۲ رفیق سحر همراه با رفیق فریدون سراج (منوچهر) که به نازگی با یکدیگر ازدواج کرده بودند دستگیر شدند. او بارها قبل از دستگیری می گفت «اگر مرا گرفتند کاری می کنم که دشمن به زانو در آید و وادار شود به عجزش اعتراف کند او می گفت باید شوق مزدوران از دستگیری هر کمونیست به یاس بدل شود». رفیق سحر در زندان همان گونه که می گفت عمل کرد. او که بدنش در نتیجه شکنجه های وحشیانه باند پیچی شده بود، ایستادگی کرد و جلالان اوین را بزانو در آورد. رفیق سحر می خروشید، شعار میداد، رژیم و مزدورانش را مسخره میکرد و به آنان ناسزا میگفت. در شهریور ماه ۶۳، چند روزی که به اعدامش مانده بود زمانی که برای لحظاتی او را به بند عمومی آورده بودند به یکی از رفقا گفت آنها به من گفتند کمی کوتاه بیا اعدامت نمی کنیم ولی من حاضر نیستم کوچکترین سازشی با آنان بکنم.

مراسم یاد بود رفقا سوسن، اصغرو حسن امیری، با شکوه تمام در کرمانشاه برگزار شد. با وجود آنکه از چندین روز قبل منطقه تحت کنترل پاسداران بود، عده زیادی از مردم به سوی خانه شان سرازیر شدند. این مراسم به صحنه افشاگری از رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شد. پاسداران به این مراسم یورش آوردند و عده زیادی از جوانان را دستگیر کردند و به مدت یکماه تا یکسال در بازداشت نگهداشتند.

خاطره سرخ رفیق سوسن امیری بعنوان یک کمونیست انقلابی و سازش ناپذیر و زنی شورشگر و آگاه همیشه در یادها باقی خواهد ماند و به همه زنان و مردان آزادیخواه الهام خواهد بخشید.



رفیق سوسن امیری (سحر) در سال ۱۳۳۷ در یک خانواده زحمتکش کرد در شهر کرمانشاه متولد شد. از نوجوانی با مسائل سیاسی آشنا شد و در فعالیتهایی چون کوهنوردی شرکت جست. در همین دوره به دلیل نوشتن یک انشای ضد رژیمی در دبیرستان به اداره ساواک برده شد و مورد بازجویی قرار گرفت. اواسط دهه ۵۰ برادران رفیق سوسن یعنی رفقای جانباخته اصغر و حسن امیری با چند تن دیگر محفلی کمونیستی تشکیل دادند. رفیق سوسن در ارتباط با این محفل قرار گرفت و در همینجا با رفیق پیروت محمدی (کاک اسماعیل) آشنا شد و ازدواج کرد. در سال ۵۵ سوسن با برخی رفقای برای دستیابی به کتب مارکسیستی و آشنائی با گروههای کمونیستی راهی خارج شد و با کوله باری از آثار مارکسیستی منجمله آثار اتحادیه کمونیستها به ایران بازگشت. فعالیت محفل گسترش یافت و گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر که بعداً با اتحادیه کمونیستهای ایران وحدت کرد، بنیان گذاشته شد. در ایندوره سوسن و کاک اسماعیل محل فعالیت خود را تغییر داده و به فعالیت در بین کارگران تراکتور سازی تبریز پرداختند. او چهره الهام بخشی در تظاهراتها و مبارزات خیابانی و سازماندهی هسته های کارگری در سال ۵۷ در تبریز بود.

پس از قیام ۵۷ سوسن در جنبش دانش آموزی کرمانشاه به فعالیت پرداخت و جوانان مبارز این شهر را جذب اتحادیه کرد. سازماندهی تظاهرات اول ماه مه ۵۸ میدان جوانشیر کرمانشاه که در آن ۱۵۰۰۰ نفر شرکت کرده بودند مرهون تلاش رفقای چون سوسن بود.

سوسن در همین دوره با مشکلات جدی که حاملگی و نگهداری از فرزند برای زنان انقلابی بوجود می آورد روبرو شد. او فرزندش را عاشقانه دوست داشت اما مصمم بود که مشکلات را حل کند و نگذارد مادر شدن به مانعی در برابر فعالیت حرفه ای کمونیستی او تبدیل شود. او برای حل این مشکل به مادرش اتکا کرد. مادر دلیری که از هیچ حمایتی از فرزندانش و تحقق آرمانهای شان دریغ نمی کرد.

رفیق سوسن با کسب بیشتر تجربه انقلابی دریافت که برخورد صحیح به مسئله زنان و مقابله با مردسالاری در گروه تلاشهای آگاهانه کمونیستهاست و در این زمینه زنان کمونیست باید پیش از مردان خلاف جریان عمل کنند. زمانی که کاک اسماعیل بعنوان فرمانده نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» در منطقه کردستان مستقر شد، علیرغم پیشنهاد سازمان، سوسن از پیوستن به اسماعیل خودداری کرد و به فعالیت در کرمانشاه ادامه داد. دلیلش این بود که تعیین وظایف زنان و محل استقرارشان به تبعیت از وظایف و محل همسران شان درست نیست، چرا که تکرار همان مناسبات مردسالارانه ای است که در جامعه مسلط است

## گزارش دومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) در تحلیل از

### اوضاع سیاسی جاری

نوشته زیر بخشی از گزارش دومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) در تحلیل از اوضاع سیاسی جاری ایران است که برای درج در نشریه حقیقت تنظیم شده است.

#### طی یکساله اخیر تغییرات مهمی در اوضاع سیاسی جهان و ایران رخ داده است.

مهمترین مولفه اوضاع جدید تغییراتی است که در مقیاس جهانی پس از واقعه ۱۱ سپتامبر صورت گرفته است. طرحها و سیاستهای جدید امپریالیسم آمریکا که پاسخی است به حدت یابی تضادهای جهان معاصر و بطور مشخص عمده شدن تضاد میان خلقهای ستمدیده با امپریالیسم، محرک اوضاع جدید در سطح ملی و بین المللی است.

تغییر مهم دیگر در عرصه ملی به بن بست رسیدن و شکست پروژه دوم خرداد است. این پروژه سیاسی - امنیتی نتوانست به اهدافی که می خواست دست یابد. کلیه جناحهای حکومتی در پی چاره جوئی های جدید برای برون رفت از بحران کنونی حکومتند.

تحول دیگر جریان یابی موج جدیدی از مبارزات توده ای است. این مبارزات روحیات ضد رژیم نوینی را نمایندگی می کند و علیرغم ترندهای جناح دوم خرداد می رود که کاملا از مهار و کنترل آنها خارج شود.

#### روندهائی که تحولات کنونی جامعه ایران را شکل می دهند عبارتند از:

اوج گیری مبارزات مردم علیه رژیم، حدت یابی تضادهای درون مرتجعین، اوضاع جدید جهانی و منطقه ای و تداخل آن با روندهای اول و دوم و تغییراتی که آمریکا در ارتباط با ایران خواهان آنست. در واقع اوضاع جهانی عاملی تعیین کننده در شکل دادن به اوضاع سیاسی کشور است.

اوج گیری مبارزات مردم، تضادهای درون مرتجعین را حادث می کند و موجب می شود که امپریالیسم آمریکا مواضع آشکاری علیه حکام اسلامی بگیرد. زیرا برخلاف بیست و چند سال گذشته آمریکا دیگر این رژیم را برای برقراری ثبات مورد نیاز خود مطلوب نمی داند. تقابل و تداخل سه نیروی اصلی یعنی مردم و جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا و نقاط قوت و ضعف هر یک تحولات کنونی جامعه را رقم می زند.

#### یکی از تبعات واقعه ۱۱ سپتامبر لشکرکشی آمریکا به منطقه و تهدید ایران است.

این سیاست تاثیرات مهمی بر شکنندگی و متزلزل تر شدن هیئت حاکمه ایران گذاشته است. این سیاست بر تضادهای درون هیئت حاکمه افزوده است. و از سوی دیگر به فعال شدن جریانات سیاسی طرفدار آمریکا و پایه اجتماعی آنها کمک تعیین کننده ای کرده است. تحت تاثیر جو بین المللی کنونی تغییرات مهمی در صف بندیهای سیاسی درون حکومت در حال شکل گیری است. از زمانی که آمریکا دولت ایران را در لیست دولتهای شرور قرار داد کلید اتحادها و انشعابات جدید درون هیئت حاکمه زده شد. امروز مسئله مرکزی مرافعه درون حکومت این است که چه کسی به بهای قربانی کردن دیگری بهتر می تواند نوکر وفاداری باشد و خود را با طرحهای امپریالیسم آمریکا هماهنگ کند.

دخالت مستقیم و آشکار آمریکا در صحنه سیاست ایران اساسا به خاطر آنست که حکومت کنونی (یعنی رژیم اسلامی) دیگر قادر به مهار و کنترل اهالی و حفظ ساختار دولت نیست. اقدامات آمریکا علاوه بر نیازهای مشخص در حفظ سلطه بین المللی ناظر بر جلوگیری از فروپاشی ساختار دولت ارتجاعی در ایران است.

اینکه دخالت مستقیم آمریکا در صحنه سیاست داخلی ایران چه اشکالی به خود بگیرد چندان مشخص نیست. هر چند که نباید احتمال دخالت نظامیش را نادیده انگاشت. اینکه آمریکا چه تلاشهایی را برای شکل دادن به اوضاع دلخواه خود انجام دهد یا بتواند انجام دهد به میزان زیادی به چگونگی پیشبرد نقشه هایش در مورد عراق بستگی خواهد داشت. اگر آمریکا بتواند تجاوز امپریالیستیش به عراق را عمدتا موفقیت آمیز پیش ببرد مسلما مناسبات درون حکومت ایران اینگونه باقی نمی ماند. با وجود این نباید محدودیت هایی که آمریکا تاکنون با آن روبرو شده را از نظر دور داشت. سرعت تحولات و نیازها و اولویتهای آمریکا برای اجرای "برده دوم" نظم نوین جهانی اجازه

نمی دهد که امپریالیسم آمریکا بتواند اوضاع را کاملا کنترل شده پیش ببرد.

سیاستهای آمریکا از یکسو موجب تضعیف رژیم بطور کل شده و از سوی دیگر نه تنها نیروهای سیاسی طرفدار غرب و پایه اجتماعی آنان را فعال و تقویت کرده بلکه حتی در میان بخشهایی از قشرهای خلقی گرایش طرفداری از آمریکا را دامن زده است. امپریالیسم آمریکا به روی ضعف ذهنیت ضد امپریالیستی مردم حساب باز کرده و از همین رو می خواهد خود را بصورت منجی مردم نشان دهد و با برخی حکم و اصلاحات در جمهوری اسلامی به مردم بقبولاند که تغییر مهمی در اوضاع صورت گرفته است. اما با حدت یابی تضاد میان خلقهای جهان با امپریالیسم به لحاظ عینی مشکل است که در میان مدت و درازمدت چهره منجی را بتواند حفظ کند. (۱)

#### سیاستهای جدید آمریکا و شکست پروژه دوم خرداد موجب افزایش بحران حکومتی در ایران گشته است.

تارهای مناسبات میان مردم با حکومت از یکسو و میان جناح های مختلف حاکم از سوی دیگر تا بدان حد کشیده شده که هر حرکت حساب نشده و غیر قابل پیش بینی و حتی تصادفی موجب بروز بحرانهای حاد سیاسی در سراسر کشور می شود. صدور حکم اعدام آقاچری و پیامدهایش یکی از آخرین نمونه های این امر بود.

هیئت حاکمه از دو سو تحت فشار است: از یکسو فشارهای آمریکا که بطور کلی صف بندیها و ائتلافات طبقاتی سابق را بر هم زده است. بخشهایی از دوم خردادی ها پرچم دفاع از آمریکا را در دست گرفته اند و می خواهند به آمریکا بشمولانند که قادر به مهار و کنترل اوضاع هستند. بخشهای دیگر هیئت حاکمه نیز تحت عنوان اینکه تنها آنها می توانند نظم آهنگین دلخواه آمریکا در ایران و منطقه را برقرار کنند به تلاشهای آشکار و پنهان برای همسوئی با آمریکا دست زده اند.

از سوی دیگر فشار وارده از طرف مبارزات توده ای هر روز که می گذرد بیش از پیش هر دو جناح حکومتی را زیر ضرب می برد. ناتوانی دوم خردادیها در کنترل و مهار جنبشهای توده ای به یکی از نقاط ضعف جدی این جناح و کل حکومت بدل گشته است.

کماکان یک تاکتیک رژیم و مشخصا جناح دوم خرداد ساختن بدیل های تقلبی است. زندانی سیاسی تقلبی، مبارز و رهبر تقلبی و غیره. این از جمله طرحهای امنیتی رژیم از پس از دوم خرداد بوده و هست. خط عمومی هیئت حاکمه اینست که باید خودشان در رأس

سیاسی در کشورهای مختلف منجمله ایران و  
براه افتادن روندهای غیر قابل کنترل شود.

در رابطه با ایران، امپریالیسم آمریکا تلاش خواهد کرد که با دخالتگری هر چه بیشتر از درون بحران سیاسی موجود نظمی را که دلخواه اوست بیرون آورد. این دخالتگری آمریکا می تواند حتی به شکل تجاوز نظامی مستقیم یا حمایت از کودتای نظامی جناحی از سپاه و ارتش تحت عنوان حفظ نظم و آرامش و غیره باشد. تجربه مبارزه طبقاتی در دوره اخیر نشان داد که چگونه امپریالیسم آمریکا از روشهای گوناگون برای تعویض رژیمها سود جسته است. از همین رو افشای ماهیت طرحهای آمریکا در میان مردم از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. بخشهایی از توده های مردم همانطور که از سر استیصال و یاس به مذهب روی می آورند می توانند از سر یاس و نومییدی برای آمریکا هورا بکشند که بیاید به اصطلاح حساب آخوندها را برسد.

طرحهای کنترل بحران طبقات ارتجاعی و امپریالیستها و محتمل ترین روندهای سیاسی هر چه باشد موضوع قدرت سیاسی است که بیش از پیش با قدرتمندی هر چه تمامتر در جامعه طرح می شود و چگونگی برخورد به این مسئله یعنی چگونگی کسب قدرت سیاسی در دستور کار نیروهای طبقاتی مختلف قرار می گیرد.

**«جمهوری اسلامی رفتنی است» اما سؤال اساسی چگونه رفتن است.**

همین است که برای ما اهمیت بسیار دارد. تبلیغ صرف اینکه «این رژیم به هر حال رفتنی است» در میان مردم حال و هوای انفعالی بوجود می آورد. بخشهای پیشرو جامعه که می خواهند کاری انجام دهند به این مساله حساسیت خواهند داشت. آنها می خواهند بدانند حول چه نقشه عملی برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی متحد شوند. امروزه پاسخگوئی به این سؤال مشخص است که موجب ارتقای آگاهی مردم نسبت به مسائل بنیادین انقلاب می شود.

زمانی که سؤال چگونه رفتن رژیم طرح می شود ما با مساله بدیل سیاسی هم روبرو خواهیم شد. حزب انقلابی در چنین شرایطی نباید مساله بدیل انقلابی و چگونگی شکل گیری آن را مسکوت گذارد. زمانی که مساله قدرت سیاسی به موضوع مرکزی جامعه تبدیل می شود باید روشن تر از همیشه به توده ها بگوییم که چه باید کرد. این هم در بعد بدیل سیاسی مطرح است هم پیش گذاشتن نقشه های سیاسی \_ عملی مشخص. واضح است که توان کلی یک حزب در اینکه یک سیاست را

قلابی بالا ببریم. آنان را با ماهیت طبقاتی تمامی برنامه ها و پرچمهای سیاسی آشنا کنیم. آنان را در ارتباط با «مسئله قدرت سیاسی و اینکه بدون آن همه چیز توهم است» و «قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید» آگاه کنیم و برای بسیج و متشکل کردن پیشروترین آنان با تمام قوا بکوشیم. ما باید بدانیم که بدون آغاز جنگ خلق نمی توانیم در مقابل بدیل های قلابی بدیل واقعی مردم را بسازیم. و همچنین باید بدانیم که بدون آنکه در مبارزات امروز دخالتگری کنیم و خطمان را به میان توده های مبارز ببریم نخواهیم توانست جنگ خلق را آغاز کنیم.

**مشخصه اصلی اوضاع کنونی اینست که رژیم جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند اینگونه باقی بماند. ذخایر این فرم حکومتی \_ یعنی حکومت مذهبی \_ به انتها رسیده است. به این معنا «رژیم جمهوری اسلامی رفتنی است.» اما به پایان رسیدن ذخایر این رژیم به معنای به انتها رسیدن ذخایر طبقات ارتجاعی بطور کل نیست.**

تا زمانی که یک مبارزه انقلابی جریان نداشته باشد مرتجعین سرنگون نشده بلکه فقط رنگ عوض می کنند. پس «رفتنی» بودن جمهوری اسلامی به معنای آن نیست که طبقات حاکمه ذخایری برای حل بحران حاکمیت و ادامه دیکتاتوری طبقاتی خود ندارند. فاکتور دخالت امپریالیسم آمریکا در اوضاع کنونی و ضعف بدیل کمونیستی و انقلابی (چه در سطح ایران چه در سطح منطقه) ذخایری برای طبقات استثمارگر است.

اینکه رفتن جمهوری اسلامی چه شکلی به خود بگیرد از قبل تعیین شده نیست. تمامی مرتجعین و امپریالیستها می دانند که بدون تغییرات جدی نمی توانند انرژی انقلابی توده ها را مهار کنند و استمرار حاکمیت طبقات سرمایه دار و زمیندار را تضمین کنند. امپریالیسم آمریکا تمایل دارد اوضاع ایران از طریق یک «انقلاب مخملی» (از نوعی که در اروپای شرقی صورت گرفت) تغییر کند و ساختار دولتی هر چه کمتر ضربه بخورد. زیرا بی ثبات شدن دولت ارتجاعی در ایران موجب آشوب در این منطقه استراتژیکی مهم که برای سلطه آمریکا بر جهان کلیدی است می شود و آمریکا آن را به نفع خود نمی داند. اما محرکهای اوضاع کنونی جهان \_ بطور مشخص اوج گیری مبارزات و مقاومت توده های مردم در سراسر جهان و بخصوص در کشورهای تحت سلطه \_ و همچنین رشد رقابت میان آمریکا و دیگر امپریالیستها می تواند آمریکا را وادار به اعمالی کند که موجب تعمیق بحران

جنبشهای توده ای قرار بگیرند تا هر کاری که خواستند با آن بکنند. رژیم در این زمینه از توانائی های خود (ارگانهای قدرت و رسانه های گروهی) سود می جوید.

اما مناسبات میان حکومت و مردم به جایی رسیده که دادن هر امتیازی از سوی حکومت به مردم دیگر دیر است و هر عقب نشینی حکومت در مقابل اعتراضات توده ای بر اشتیهای سیاسی مردم می افزاید.

**مهمترین نکته در مورد موقعیت رژیم اینست که ذخایر سیاسی رژیم به انتها رسیده است.**

اتخاذ روشهای سرکوبگرانه آشکار (که هر دو جناح هم می توانند بر سر آن به توافق دست یابند) همانند آشکالی از حالت فوق العاده، حکومت نظامی و یا کودتا می تواند در اوضاع و احوال کنونی کاملاً به ضد خود تبدیل شود. هم مشروعیت برای دخالتهای آشکار آمریکا فراهم کند و هم توده ها را بیش از پیش به میدان آورد.

**مبارزات توده ای علیرغم افت و خیزهای معین گسترش یافته است.**

شتاب و عمق هر یک از جنبشهای توده ای ناموزون است. برخی سیاسی اند و برخی صنفی. برخی مانند جنبشهای کارگری و دهقانی در مقابل تعرض به سطح معیشت کارگران و یا باز پس گیری زمینهای مصادره شده خصلت دفاعی دارند. برخی دیگر به صورت تک جوشهای خشونت بار آشکارا خصلت تعرضی دارند. برخی مانند جنبش دانشجویی با یک جرقه به راه می افتد و برخی دیگر مانند جنبش زنان و جنبش ملل ستمدیده حول مسائل پایه ای نسبتاً به شکل دائمی تری جریان دارد. اما مهمترین مساله اینست که کلیه این جنبشها تحت تاثیر جنبش و جو عمومی سیاسی ضد رژیمی قرار گرفته و به این باور عمومی رسیده اند که «رژیم جمهوری اسلامی رفتنی است.»

مهمترین نقطه ضعف جنبش عمومی مردم فقدان بدیل بالفعل انقلابی است. این نقطه ضعف بزرگترین ذخیره برای رژیم محسوب می شود. ذخیره ای که می تواند به امپریالیستها و طبقات ارتجاعی اجازه دهد که با بدیل های قلابی مبارزات مردم را به کژراهه بکشانند و بالاخره سرکوب کنند. همانطور که یک شکل از آن را در سال ۵۷ پیش بردند. از همین رو مهمترین وظیفه سیاسی و مبارزاتی ما در دوره پیشاروی اینست که مرتباً آگاهی توده های مبارز را که در میدانهای مختلف مبارزه حضور می یابند و چشمشان به زندگی سیاسی باز شده و یا دارد باز می شود نسبت به بدیل های

## اعلامیه مشترک هواداران حزب کمونیست ایران (م ل م) و تشکلات مبارز ایرانی در کانادا در دفاع از جنبش دانشجویی و مبارزات توده ها

### ارائه شده در مراسم مشترک بزرگداشت ۱۶ آذر

در روزهایی بسر می بریم که موج نارضایتی های مردم ایران، از اعتراضات دانشجویی گرفته تا اعتراضات و اعتصابات کارگری در سراسر کشور، اعتراضات معلمان، تحصن و تعطیلی کلاسهای درس و تجمعات اعتراضی و درگیری بین مردم و نیروهای سرکوبگر رژیم در گوشه و کنار شهرها، به حدی رسیده است که رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، در اوج درگیریهای درون حکومتی و در سراسری سقوط نفسهای آخر را می کشد.

زنان، جوانان و موج ناآرامی توده ها، انعکاس خشم و نفرت فروخورده ای است که در طول این سالهای سیاه، مهر سکوت بر لبهای خشکیده مردمی زده بود که در گرداب بی سرنوشتی و بی آیندگی، بیکاری، فقر، فحشاء، اقتصاد ویران و جو ترور و ارباب دست و پا می زنند و اکنون وقت آن فرا رسیده تا پس از سالها خاموشی، بار دیگر بر آتشی که مدتها در جستجوی برافروزی شعله ای، پنهان به زیر خاکستر مانده بود دمیده شود. آتش خشم توده ها

درود بر دور نوین جنبش دانشجویی ایران که در سیر تحولات خود، در رویارویی با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و در دفاع از خواسته ها و آرمانهای بحق خود، روز به روز و لحظه به لحظه صیقل بیشتری می خورد و در عرصه مبارزات مردم ایران جایگاه ویژه ای برای خود کسب می کند.

و با سلام و درود به یاد و خاطره دانشجویانی چون قندچی، رضوی و بزرگ نیا که در شانزده آذر ۱۳۳۲ چند ماه پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، در اعتراض بع سیاستهای رژیم دست نشانده پهلوی و ورود ریچارد نیکسون به ایران، در جریان برپایی یک راهپیمایی اعتراض آمیز که توسط مزدوران رژیم پهلوی به خاک و خون کشیده شد، جان باختند.

توده ها \_ بویژه پیشروان \_ پیشاپیش بتوانند بگویند که این جمهوری، جمهوری ما نیست. پس باید به تلاشهای سیاسی دست زد و گذاشت وضعیتی ایجاد شود که رژیم آتی بتواند یک دور رکود و رخوت سیاسی و صبر و انتظار را در بین مردم دامن بزند. از همین رو دخالتگری در مباحث روز چون «چه جمهوری ای»، «چه بدیلی» از اهمیت زیادی برخوردار است.

... در پرتو تحولات شتاب آلود کنونی و در پرتو چگونه رفتن جمهوری اسلامی باید به وظایف عملی خود نگاه کنیم و تلاش کنیم جمهوری اسلامی به گونه ای سرنگون شود که راهگشا و تسریع کننده مبارزات رهاییبخش پرولتاریا و خلق باشد. هر چه بیشتر خط و حضور و نفوذ حزب در میان توده ها را گسترش یابد در دور آتی در موقعیت بهتری قرار خواهد داشت. حزب باید به آن حد از نفوذ ایدئولوژیک سیاسی و پایه ها و پیوندهای لازم دست یابد که بتواند کار اصلیش یعنی جنگ خلق را آغاز کند.

پاییز ۱۳۸۱

(۱) در این زمینه به سرمقاله حقیقت شماره ۵ رجوع کنید.

### انحلال وزارت اطلاعات. سپاه پاسداران و بسیج و ارتش ارتجاعی

### برچیده شدن کشتهای ویژه سرکوب زنان و جوانان

### آزادی بی قید و شرط تجمع ایجاد تشکلات و هر شکل از اعتراض برای کارگران، دهقانان، زنان، جوانان، ملل ستمدیده و روشنفکران دگراندیش

### آزادی فعالیت کلیه احزاب و سازمانهای آجوزیسیون آزادی بی قید و شرط مطبوعات و نشر کتاب لغو سانسور

### از خواسته های دمکراتیک فوری مبارزات مردم است

چگونه پیاده کند تاثیر بلاواسطه دارد اما ایفا کردن نقش پیشرو در درجه اول در تشخیص ضرورت های سیاسی و روشن کردن وظایف مبرم است. امری که بدون آن یک حزب نمی تواند در صحنه عمل توانائی ها و آمادگیهای لازمه را کسب کند.

مساله اینست که ما در چنین مقاطع حساس تاریخی باید به نسبت توانمان حداکثر آنچه را که می خواهیم از دل اوضاع بیرون بیاوریم جلو بگذاریم و توده ها را حول آن بسیج کنیم. مشخصا ما می خواهیم از درون این وقایع مصالح برای آغاز جنگمان را فراهم کنیم و جنگمان را آغاز کنیم. یعنی به هر صورت باید موضع کسب قدرت سیاسی را جلو گذاشت. توده ها را بر پایه آن بسیج کرد. وگرنه توده پیشرو را نمی توان بسیج کرد و سطح آگاهی و مبارزات مردم نیز ارتقا نمی یابد.

تجارب منفی خط ۳ در دوران انقلاب ۵۷ قابل توجه است. آن زمان سازمانهای جریان خط سه علیرغم فعالیتهای گسترده و فداکاریهای عظیم نمی دانستند که از دل آن اوضاع چه چیزی می خواهند بیرون کشند. اگر کمونیستهای انقلابی در آن دوره بر سر اهداف استراتژیک و مساله کسب قدرت سیاسی دید روشنی داشتند و آماج مشخص سیاسی نظامی جلوی روی خود قرار می دادند مسلما دستاوردهایشان بطور کیفی متفاوت بود و در موقعیت بهتری در فردای سرنگونی رژیم شاه قرار می گرفتند...

### دست و پنجه نرم کردن با این اوضاع نیازمند طراحی برنامه های خاص سیاسی و عملی است.

امروزه کلیه نیروهای طبقاتی در حال جلو گذاشتن برنامه های خاص تاکتیکی هستند. تلاش دارند ائتلافات سیاسی و اتحادهای طبقاتی مطلوب خویش را جلو گذارند. بدون شک طبقه کارگر و حزبش هم نیازمند برنامه سیاسی خاص خود می باشد...

با تعمیق مبارزات توده ای مسائل مربوط به بدیل های حکومتی به میان خواهد آمد. در این زمینه نیز باید دخالتگر بود. مساله قدرت سیاسی و بدیل آن اهمیت بسیاری دارد. از لحاظ سیاسی طرح مسئله «چه نوع جمهوری» در بین مردم و دامن زدن به بحث حول آن مهم است. اوضاع به هر شکل که تکامل یابد. به همان درجه که خطمان را فراگیر می کنیم در موقعیت بهتری برای انجام وظایف اصلی مان قرار خواهیم گرفت. مضمون کار سیاسی در بین توده ها باید به گونه ای باشد که کمک کند به اینکه وقتی جمهوری هائی از نوع جمهوری «گرای» و «گنجی» سر کار آمد

## اعلامیه مشترک.....

به واقع، آنان بنیان و آغازگران جنبش خونین دانشجویی ایران بودند که بذریع این مبارزات را در دل تاریخ پر از چالش و پیکار مردم ایران نشانند و خون خود را بپای شکوفایی این بذرها جاری!

از آن پس، سنت گرامیداشت ۱۶ آذر ماه بعنوان «روز دانشجو» در تاریخ مبارزات مردم ایران شکل گرفت و ثبت گردید. جنبش دانشجویی ایران در طول چند دهه ای چالش های خود، از دیروز تا به امروز، و در مسیر مبارزاتی خود، از مبارزه ضدامپریالیستی و مبارزه علیه دیکتاتوری رژیم پهلوی گرفته، تا سالهای سیاه حاکمیت استبداد مذهبی، تحت عنوان جمهوری اسلامی در ایران، همواره از طرف این رژیمها مورد سرکوبیهای خشن و وحشیانه واقع شده و تحت این فشارها و شرایط همواره با نوعی تحرک و سکون، و آفت و خیزهای پی در پی همراه بوده است.

اما آنچه که حائز اهمیت است، حساسیت این جنبش و بطور مشخص این قشر از جامعه در برابر وقایع و رخدادهای سیاسی - اجتماعی - فرهنگی جامعه است که به دلیل موقعیت ویژه دانشجویان و قرار گرفتن در مراکز عالی علمی و پژوهشی، همواره می توانند در سطوح بالاتری از نظر علمی و سیاسی و نوع نگرش به وقایع و تحلیل مسائل روز جامعه قرار داشته باشند.

مسئله اساسی تر اینست که: با وجود اعمال انواع خشونت و فشار از طرف این رژیمها، سرکوب، بسته شدن دانشگاه ها توسط جمهوری اسلامی در سال ۵۹، موج تصفیه، دستگیری، شکنجه و اعدام، حذف بسیاری از دروس پایه ای، علمی و مترقی از متون کتب دانشگاهی، نفوذ عناصر سرکوب، اوباش و جاسوسان رژیم در داخل دانشگاه ها و ایجاد جو آلوده و ناامن، فشارها و اذیت و آزارهای انجمنهای اسلامی، و بوجود آمدن تشکلاتی نظیر دفتر تحکیم وحدت برای سمت و سو دادن به حرکتهای دانشجویی و کنترل آنها و... جنبش دانشجویی علیرغم همه این مسائل، جنبشی بوده رو به اعتلا و عملکرد این جنبش در طول سالیان و مشخصا از خیزش دانشجویی ۱۳۷۸ به بعد، به بهانه بسته شدن روزنامه سلام و لایحه تشدید سانسور مطبوعات و با جلو گذاشتن شعارهایی مثل: «بیست سال سکوت تمام شد مردم قیام شروع شد» حاکی از این بوده است که این جنبش در مسیر مبارزاتی خود، ضمن وجود برخی نواقص و محدودیتهای معین، دستاوردهایی نیز داشته و به روشها و شیوه های مبارزاتی ای

دست یافته است که جنبش دانشجویی امروز (بویژه حرکتهای دانشجویی در چند ماهه اخیر) را با خیزش ۱۸ تیر ۷۸ به شکل فاحشی متمایز می کند.

روحیه بالای دانشجویان و مردمی که به حمایت از آنان برخاسته اند نشاندهنده محکمتر شدن عزم و اراده و میزان آگاهی مردم ایران است. مهمترین و دلگرم کننده ترین جنبه این جنبش، اعلام استقلال سیاسی اش از جناحهای حاکم و رقابتها و جنگ و جدالهای آنهاست. این یعنی «نه فقط توپ، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد» بلکه «وعده های قلابی، خنده های خاتمی، و دروغ اصلاح رژیم اسلامی از درون هم دیگر اثر ندارد.» و به یک کلام، اعلام می کند که کار این نظام تمام شده است.

آنچه که امروز در حرکتهای این جنبش شاهد آن هستیم اینست که جنبش دانشجویی در جریان تلاش و مبارزه برای دستیابی به خواسته های خود، هر چه بیشتر به سمت رادیکالیزه شدن و استقلال از کلیه عوامل و نیروهای وابسته به رژیم و سیاستهای «آرامش فعال» دفتر تحکیم وحدت و عناصر اصلاح طلب گام برداشته است.

در این روزها از هر حربه ای برای ضربه زدن به حاکمیت فرودگذار نکرده و اعتراض به حکم اعدام هاشم آقاچری یکی از حکومتیانی که به خاطر ایراد یک سخنرانی علیه دستگاه روحانیت محکوم به اعدام گردیده را بهانه ای برای شروع دور جدیدی از اعتراضات خود قرار داده اند که این اعتراضات در روزهای اخیر به رو در رویی مستقیم با حاکمیت خونریز انجامیده است و این مسئله در جهت گیری های اخیر جنبش رادیکال دانشجویی ایران بخوبی آشکار است.

## شعارهایی نظیر:

آزادی اندیشه که با چماق نمیشه، مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین!، سید علی پینوشه ایران شیلی نمیشه، رهبر برو گمشو، خاتمی خاتمی، حمایتت کجا رفت! خاتمی خاتمی، استعفا! استعفا، مردم به ما ملحق شوید!

این شعارها بخوبی حاکی از اینست که دیگر هیچگونه توهمی در مورد ماهیت واقعی عوامفریب و جنایتکار دو خرداد وجود دارد و دانشجویان به درجه ای از شناخت و آگاهی دست یافته اند که دیگر حاضر نیستند زیر پرچم هیچیک از جریانات وابسته به حاکمیت به دفاع از مطالبات خود بپردازند.

کمیت بزرگداشت ۱۶ آذر «روز دانشجو» ضمن گرامیداشت این روز بعنوان سمنبل

مبارزات آگاهانه و پیشرو دانشجویی بر این عقیده است که:

الف - گسست کامل از کلیه نیروهایی که بهشکلی سعی در تعدیل و محدود ساختن شعارها به شعارهای صنفی دارند و نیز از باز شدن در دانشگاه ها و به میان مردم کشیده شدن این اعتراضات واهمه دارند (ملی-مذهبی ها و گرایشات اندیشه شریعتی و دفتر تحکیم که در چارچوبه نظام خواهان رفرف دینی می باشند)، گام بزرگی است که جنبش دانشجویی در مسیر اعتلای خود و در راستای تحقق شعار «دست مذهب از سرنوشت مردم ایران کوتاه!» می تواند بردارد.

ب - با نگاهی به تاریخ مبارزات دانشجویی از ۱۶ آذر ۳۲ تا به امروز، دانشجویان مبارز و آگاه همواره در مبارزات ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی در تاریخ مبارزات مردم ایران حضور داشته و با توجه به اینکه امپریالیسم آمریکا در صدد ایجاد تغییرات جدی در ساختار حکومتی کشورهای منطقه از جمله عراق و ایران می باشد، بنابراین پیشروی در اینگونه مسائل عمیقا در گرو اینست که تا چه حد می توان به مردم اتکا کرد و از قدرتهای بزرگ فاصله گرفت.

ج - نقش پیشرو دختران دانشجو در خیزش ۱۸ تیر ۷۸ به مثابه بخش مهمی از این جنبش که می تواند در پیشبرد اهداف مبارزاتی جنبش بسیار موثر واقع گردد بر همگان آشکار است. بخوبی به یاد داریم که زمان حمله عوامل سرکوب رژیم در سال ۷۸ در خوابگاه به روی دختران دانشجو قفل شد تا دختران نتوانند از محل خوابگاه خارج شوند، ولی آنها درها را باز کرده و با اعتراض و با فریاد «یا همه یا هیچکس» وارد صحنه مبارزه شدند که با ضرب و شتم و فحاشی عوامل سرکوب روبرو شدند. ولی دختران مجبور به مبارزه در دو جبهه بودند: یکی رو در روی ارادل و اوباش حکومتی و از طرفی در مقابل ایده های عقب مانده و قیم مابانه دانشجویان پسری که از دختران می خواستند خود را در قضیه دخالت ندهند. در حالیکه زنان در جامعه ما در خواسته رو در رویی و براندازی رژیم جمهوری اسلامی که مظهر زن ستیزی و ستم بر زن است، از انگیزه های بسیار قوی برخوردارند. ولی متاسفانه، حضور دختران دانشجو در خیزش دانشجویی سال ۷۸ حتی به منزله دفاع از پسران دانشجو شد. در حالی که حقیقت اینست که برای یک «زن»، تحت حاکمیت یک نظام اسلامی، انگیزه های متعدد و کافی و برای شرکت در شورشها و اعتراضات اجتماعی و ضد حکومتی موجود هست که



## پس از حمله امپریالیسم آمریکا به افغانستان

آنچه در یکسال و نیم گذشته بر سر مردم افغانستان آمده، افشاگر دروغپردازیهای امپریالیستها و ماهیت واقعی آنهاست. بررسی این مساله از آنجهت اهمیت دارد که امپریالیسم آمریکا در حال تدارک برای آغاز جنگ تجاوزگرانه دیگری علیه کشور عراق است و نتایج و پیامدهای متشابهی را برای مردم عراق می تواند در بر داشته باشد. امپریالیسم آمریکا و متحدینش دسته جمعی به یکی از فقیرترین کشورهای دنیا حمله کردند، کشوری که بیش از بیست سال دستخوش بلزبهای کوچک و بزرگ امپریالیستی آنان شده بود. مردم افغانستان نه فقط توان تضادها و رقابتهای میان امپریالیستها (آمریکا و شوروی) بلکه توان جنگ آمریکا علیه القاعده و طالبان را هم پرداختند. در حالیکه بن لادن و ملا عمر توسط خود آمریکا ساخته و پرداخته شده بودند.

اینکه با گذشت بیش از یکسال می توان به گوشه هائی از نتایج این جنگ دست یافت و این نتایج را با وعده هائی که امپریالیستها می دادند مقایسه نمود تا پرده از ریاکاریهای این جنایتکاران برداشته شود.

### تلفات جنگ آمریکا

در ابتدای جنگ، امپریالیستهای آمریکائی ادعا کردند که از بمب افکنهای دقیق استفاده خواهند کرد و با زدن هدفهای دقیق از تلفات غیر نظامیان خواهند کاست. اما دیری نگذشت که ثابت شد توده های مردم جزو آماج اصلی حملات نظامی هستند. زیرا امپریالیستها می خواستند با ایجاد رعب و وحشت در دل توده ها راه اشغال کشور را برای خود هموار کنند. آنها در عرض یکسال بیش از ده هزار تن بمب بر سر مردم افغانستان ریختند. بسیاری از روستاها که در آنها خبری از القاعده و طالبان نبود مورد حملات هوائی وحشیانه آمریکا قرار گرفتند و توده های عادی، دهقانان و خانواده هایشان کشتار شدند.

نیروهای آمریکائی برای افزودن بر رعب و وحشت و تحت عنوان پیگرد نیروهای القاعده و طالبان، با هلیکوپترهای خود نیمه های شب در اطراف روستاها فرود آمده، خانه های گلی را محاصره کرده، و درهای خانه ها را شکسته و به خانه گردی پرداخته و اموال مردم مثل

تشکیل لویه جرگه ترکیبی است از نیروهای جهادی مختلفی که در اوائل سالهای ۱۳۷۰ بعد از سقوط رژیم نجیب، قدرت را در دست گرفتند. آنها قبل از طالبان حکومت اسلامی افغانستان را تاسیس کرده و قوانین شرعی را مبنای قوانین کشور قرار دادند و ستمهای ناشی از آن را بر مردم تحمیل کردند. اکثر آنها نیروهای بنیادگرایی هستند که در مدت بیست سال گذشته اکثریت مردم افغانستان را به تنگ آورده اند.

گروه هائی که "ائتلاف شمال" را تشکیل میدهند هر یک در نقاط معینی و در میان ملیت معینی پایه دارند. مثلا، حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی که در مناطق شیعه نشین قدرت داشته و سابقه همکاری با جمهوری اسلامی ایران دارند. یا حزب جمعیت اسلامی که در مناطق تاجیک نشین در شمال شرقی نفوذ داشته و با هند و روسیه دوستی داشته است. ژنرال دوستوم از جنبش ملی اسلامی که در قساوت و بیرحمی معروف عام و خاص است از سران رژیم کنونی در افغانستان می باشد، از یک است. و همچنین نیروهای از مناطق ملت پشتون وجود دارند که سابقه همکاری با حزب اسلامی داشته و بنیادگرا هستند. مانند نیروهای سیاف و غیره. هم اکنون بسیاری از رهبران این احزاب و گروه ها بدنه اصلی حکومت دست نشانده کرزای را تشکیل می دهند. هر چند که آقای کرزای را با چهره ای ظاهرا بیگناه و قیافه ای مدرن جلو انداختند، اما پرونده او بهتر از بقیه نیست. کرزای سابقه همکاری با حکومت اسلامی قبل از طالبان و همچنین همکاری با حکومت طالبان را دارد. او در بقدرت رسیدن طالبان نقش مهمی بازی کرد و برای آنها پول و اسلحه فراهم نمود. طالبان او را برای مقام

تلفن موبایل و دوربین و حتی آلبوم عکس خانوادگی را با خود می بردند. لازم به تذکر است که تلفن موبایل در این موارد یک ابزار لوکس نیست بلکه کل دارائی یک نفر است که با آن تلفن چند روستا تامین می شود تا با اعضای خانواده شان که برای کار به کشورهای خلیج و همسایه رفته اند ارتباط برقرار کنند. هدف آمریکا از برقراری رعب و وحشت این است که حکومت خود و عمال دست نشانده اش را به مردم افغانستان تحمیل کند. اما واقعیت آنست که عملیات تروریستی گوناگون علیه توده ها باعث مخالفتهای بیشتر علیه حضور نیروهای آمریکائی شده است. می توان بطور مشخص به مبارزان جشن عروسی که در تیر ماه گذشته منجر به قتل بیش از ۱۵۰ نفر از مردم شد، اشاره نمود. این مساله خشم یکپارچه مردم افغانستان را برانگیخت. طبق گزارشی در روزنامه گاردین (انگلستان): "افغانها بتدریج نسبت به حضور هزاران نیروی آمریکائی اظهار ناراحتی می کنند. این ناخشنودی بخصوص در نواحی پشتون نشین جایی که ستاره ها و نوارها (منظور پرچم آمریکا) در اهترازند عمیق است. بسیاری از افغانها، از جمله فرماندهان قدرتمند، خواهان بیرون رفتن آنانند. شکایات از نیروهای گشتی آمریکائی در چند ماه گذشته افزایش یافته است." (گاردین - ۸ اکتبر ۲۰۰۸)

### بنیادگرایی و قدرت حاکم

تغییر و تحولاتی که در نتیجه وقایع یکسال و نیم گذشته در قدرت سیاسی افغانستان اتفاق افتاد باعث شد که یک رژیم بنیادگرایی افراطی با یک رژیم بنیادگرایی دیگر تعویض شود. قدرت سیاسی در حال حاضر بعد از

سخنگوی بین المللی در نظر گرفتند اما اختلافاتی میان آن ها بروز کرد و این مساله منتفی شد.

ترکیب قدرت سیاسی بعد از لویه جرگه اضطراری تغییر مختصری نمود اما نه در جهتی که منجر به تضعیف بنیادگرایی شود. در آستانه تشکیل لویه جرگه و در جریان تشکیل آن، در نتیجه جنگ قدرت تعدادی از عناصری که تمایل به حکومت غیر دینی داشتند و یا لاقلاً از نیروهائی بودند که وابستگی به نیروهای جهادی نداشتند یا ترور شدند و یا از کار برکنار شدند. در حالیکه موقعیت نیروهای جهادی روز بروز مستحکم تر شد. سیما ثمر وزیر زنان دولت موقت که آنهمه مورد تعریف و تمجید قرار گرفته بود و از او به مثابه نشانه تغییرات در وضع زنان افغانستان یاد می شد ناگهان از کابینه جدید اخراج شد زیرا گفته بود به قوانین شریعت اعتقاد ندارد. هر چند پس از حملات بنیادگرایان او فوراً عذر خواهی کرد اما بهر حال عذرش را خواستند.

این مساله غیر محتمل بنظر می رسد که ترکیب دولت جدید و تقویت بنیادگرایی بدون تأیید امپریالیسم آمریکا باشد. زیرا زلمای خلیل زاد که نماینده مستقیم جورج بوش است در تصمیم گیریها و تعیین سیاستها مستقیماً شرکت داشته و حرف آخر را می زند. بعد از آنکه کابینه جدید اعلام شد، امپریالیسم آمریکا برگزاری آنرا تبریک گفت و بر آن مهر تأیید زد. آمریکا نه تنها هیچگونه ناخشنودی نسبت به حضور قوی بنیادگرایان در لویه جرگه و حملات آنان به زنان ابراز نکرد بلکه آنرا نشانه دموکراسی و پیشرفت در افغانستان اعلام کرد. این ادعا که لویه جرگه بطور دموکراتیک و از طریق انتخاب نمایندگان توسط مردم تشکیل شد یک دروغ است و اینکه تصمیمات مهم توسط لویه جرگه گرفته شد کذب محض می باشد. اولاً، لویه جرگه همیشه محل تجمع روسای قبایل، فئودالها و خانها بوده است. این لویه جرگه اضطراری اگر عقب افتاده تر از انواع قبلی نبود مسلماً پیشرفته تر هم نبود. بنابر گزارشی از یکی از بخشهای مرکزی افغانستان که جمعیتی قریب به ۱۲۰۰۰۰ دارد تنها ۳۰ تا ۴۰ نفر مرد (بدون حضور حتی یک زن) در رای گیری شرکت کرده و چند فئودال را "انتخاب" نمودند.

با نگاه به کسانی که در لویه جرگه شرکت کردند معلوم می شود فرماندهان جهادی که سابقه طولانی ستمگری بر توده ها را دارند و مورد تنفر مردم افغانستان هستند مهمترین جایگاه های مجلس را به خود اختصاص دادند. بقیه جایگاه ها متعلق به هواداران یا بستگان آنها یا فئودالهای متفرد بود. تمام مسائل مهم

از قبل از تشکیل لویه جرگه تصمیم گرفته شده بود. دیدن این موضوع دشوار نبود. حتی همین مهره های به ظاهر قدرتمند قادر نبودند چیزی را تغییر دهند. در حقیقت امکان غلبه ائتلاف شمال و بخصوص "جمعیت اسلامی" بدون تأیید امپریالیسم آمریکا بعید بود. کل ماجرا نشان از این دارد که امپریالیسم آمریکا منافع خود را در تقویت بنیادگرایی و اعمال دیکتاتوری مذهبی و در صدر آن تبعیض علیه زنان می بیند. در اینجا خویست یادآوری کنیم که در انتخابات کشور پاکستان که مدتی پس از این انجام شد، بنیادگرایان اسلامی با تأیید آمریکا به قدرت رسیدند. این وقایع نشان داد که عقد اتحاد با بنیادگرایان اسلامی در تضاد با اصول و منافع امپریالیسم آمریکا نیست.

### تغییر وضع زنان

یکی از پر سر و صداترین وعده های نیروهای امپریالیستی رهائی زنان افغانستان بود. اما منظور امپریالیسم آمریکا و حکومت دست نشانده اش از آزادی زنان و مبارزه با بنیادگرایی خیلی زود روشن شد.

در ابتدا زنان می توانستند برقع های خود را در برخی مناطق با چادر عوض کرده و گوشه ای از موهای خود را بیرون بگذارند. اما قوانین جدید محدودیتهای بیشتری را بر اعمال و رفتار زنان از جمله نوع پوشش آنان بوجود آورده است. البته گفته می شود که زنان می توانند کار کنند و دختران به مدرسه روند. حتی اگر اینها را آزادی اهدائی امپریالیستها بحساب آوریم و فرض کنیم که از سطح حرف بیرون آمده اند (که نیامده اند) بازهم بنا به اعتراف رسانه های غربی، اینها خیلی کمتر از آزادیهای است که زنان افغانستان سی سال پیش داشتند. دست نشاندهگان آمریکا یعنی آنان که قرار است در افغانستان "آزادی زنان" بیاورند همان بنیادگرایانی هستند که سیاست زن ستیزی آنان شهره خاص و عام است. اینها همانهایی هستند که حتی در دوران جنگ علیه ارتش اشغالگر روسیه به روی زنانی که حجاب کامل نداشتند اسید می پاشیدند. همین ها بودند که قبل از طالبان، حکومت اسلامی افغانستان را تاسیس کرده و تبعیض علیه زنان را به اجرا درآوردند. زنان را از کارهای دولتی و زندگی سیاسی کشور بیرون راندند. و بسیاری از سنتهای نفرت انگیز مثل ازدواجهای ترتیب داده شده را اشاعه دادند. زنان شاغل مورد تهدید قرار گرفتند و مدارس کودکان دختر و پسر از هم جدا شد. در سال ۱۹۹۴ دیوان عالی دولت اسلامی (دولت ربانی - شاه مسعود) حکم حجاب اجباری را صادر کرد و دسته

های نظامی وابسته به همین ها بودند که به خانه توده های دیگر اقلیتهای ملی حمله می کردند و زنان و دختران را بعنوان غنیمت جنگی می دزدیدند و به آنان تجاوز می کردند. هنوز چند هفته از بقدرت رسیدن دولت کرزای نگذشته بود که بخشنامه های مربوط به اجباری شدن حجاب در ادارات و اماکن کار صادر شد. این دولت آمریکائی بسیاری از قوانین و دستورات دوران طالبان را بعضاً بصورت تعدیل یافته و در برخی موارد دیگر عیناً به اجرا در می آورد. اگر چه همان تعدیلات ناچیز هم بسرعت رنگ باخته اند و قوانین دولت طالبان با وقاحت هر چه تمام به اجرا در می آیند.

امروزه در کابل تقریباً همه دختران و زنان هنوز از برقع استفاده می کنند و در اکثر موارد اینان نه به میل خود بلکه از روی ترس و تهدیدات چماقداران نیروهای بنیادگرا و فشار نیروهای پلیس مذهبی جدید برقع می پوشند. گفته می شود که زنان می توانند کار کنند. حکومت موقت به منظور یک حرکت نمایشی یکی دو تن از زنان را در کابینه خود جا داد. راه اکثر مشاغل بروی زنان بسته است. ممکنست قشر نازکی از زنان در شهرهای بزرگ بتوانند مشاغل بیمارستانی و آموزشی بدست آورند. اما برای اکثریت زنان شهر و روستا چنین امکانی موجود نیست. این در حالیکه اکثریت جمعیت افغانستان را زنان تشکیل می دهند و مسئولیت بسیاری از خانواده ها بدوش زن است.

مدارس دخترانه باز شده اما تهدیدات اوباشان گروه های جهادی که دولت را تشکیل می دهند باعث ترس و وحشت والدین از فرستادن دخترانشان به مدارس است. در چند ماه گذشته حداقل چند مورد اسید پاشی به صورت دختران اعلام شد و چندین مدرسه به آتش کشیده شده اند. در حقیقت دولت موقت نه تنها با این مسائل مبارزه نمی کند بلکه با سیاستهایش بصورت مستقیم و غیر مستقیم این گروه ها را تقویت می کند. مساله بازگشت دختران به مدارس که بعنوان یکی از دستاوردهای این حکومت با بوق و کرنا در مطبوعات غرب اعلام می شد هر روز با محدودیتهای جدیدی روبرو می شود.

اخیراً گزارش شد که مأموران وحشی امر به معروف و نهی از منکر طالبان در شکلی دیگر در خیابانهای کابل سر و کله شان پیدا شده است که زندگی را بر جوانان و زنان تنگ کنند. اخیراً در هرات معلمین مرد از تدریس به دختران منع شدند. این مساله با توجه به کمبود معلم زن به معنای محروم کردن بسیاری از دختران از آموزش است.

بخصوص زنان را از شر بنیادگرایی رها کنند، آنوقت می توانند از نجات مردم عراق هم دم بزنند. اما واقعیت این است که تحولات یکسال و نیم اخیر افغانستان به اندازه کافی سند در اختیار مردم قرار میدهد تا حقایق را روشن تر ببینند. این واقعیات بیش از پیش آب پاکی بر دست کسانی ریخت که تلاش می کردند جنگ آمریکا را جنگ مدرنیسم علیه بنیادگرایی جا بزنند و با استفاده از پیچیدگی تضادها بر تضادهای اصلی و واقعی سرپوش بگذارند.

تجاوز امپریالیسم آمریکا و متحدینش به افغانستان، این تجربه را به تجارب توده های تحت ستم جهان افزود. که امپریالیستها با هر بهانه و یا با هر وعده و وعیدی پیش بیایند فقط به بدبختی توده های تحت ستم می افزایند. ادعاهای آنها مبنی بر دوستی با ملتها و مخالفت با دیکتاتورها، دروغی بزرگ است. دیکتاتورها و مرتجعین محلی تنها با کمک آنها می توانند عمر خود را طولانی تر کنند.

توده های مهاجر افغانستانی ساکن ایران از حادثترین و آشکارترین شکل ستم ملی تحت پرچم شوونیسم ایرانی رنج می‌برند. آنان نسبت به کارگران و دهقانان ایرانی شدیدتر استثمار میشوند، از بی حقوقی کامل سیاسی و اجتماعی در رنجند و در معرض دستگیری و اخراج دائمی قرار دارند. دولت انقلابی با هرگونه تبعیض در عرصه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی علیه مهاجران افغانستانی مقابله خواهد کرد. قوانین سرکوبگرانه علیه آنان را ملغی اعلام کرده، حقوق پایه ای سیاسی و اجتماعی آنان منجمله حق شهروندی، حق کار، حق تحصیل، حق شناسنامه، حق ازدواج با ایرانی تباران و کلیه حقوقی که هر تبعه ایران از آن برخوردار است را برسمیت خواهد شناخت.

از برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست، مائوئیست)

نیروهای آمریکائی با وجود ۸۰۰۰ نیروی ویژه، ۴۵۰۰ نیروی نظامی سازمان ملل، و براه انداختن رعب و وحشت بی نظیر علیه اهالی، از کنترل افغانستان عاجز شده اند. نیروهای القاعده و طالبان همچنان به عملیات خود مشغولند و آمریکائی ها نتوانسته اند بن لادن و ملا عمر را دستگیر کنند. این ناتوانی ها به بحثهایی در محافل امپریالیستی دامن زده است و ایده اشغال تمام عیار افغانستان طرح شده است.

### مسائل اقتصادی و بازسازی افغانستان

توده های فقیر افغانستان بیش از هر چیز از فشار اقتصادی رنج می برند. از زمان تجاوز آمریکا شرایط اقتصادی بدتر شده است. یک زن افغان به خبرنگاری گفته است "زندگی در زمان طالبان برای ما بد بود اما شوهرم و پسرم حداقل کاری داشتند. حالا چگونه می توانم خانواده ام را بچرخانم، چه باید بکنم؟" این یک نمونه استثنائی نیست بلکه عمومیت دارد. یکی از کارمندان "برنامه جهانی غذا" می گوید که "نیمی از خانواده های افغانستان واجد شرایط برای گرفتن کمک غذایی اضطراری اند." بسیاری از دهقانان به کشت خشکناش برگشته اند. خیلی از کسانی که در اثر حملات هوائی آمریکا جان خود را از دست نداده اند، دار و ندار خود را از دست داده اند.

در شرایط اشغال نظامی افغانستان، فقر به حد مفرط بر مردم فشار می آورد. اما بازسازی افغانستان از نظر امپریالیستها به معنای استثمار بیشتر توده ها و سودآور کردن سرمایه هایشان است. در حقیقت معنی بازسازی برای امپریالیستها، بهبود بخشیدن به زندگی توده ها و ایجاد کار و کاشانه برای آنان نیست. بازسازی برای امپریالیستها بیش از هر چیز به معنی سازمان دادن نهادهائی است که بتوانند بر مردم حکومت کنند. مثلا ارتش و پلیس. بنابراین ۲۵ میلیارد دلاری که در کنفرانس توکیو برای بازسازی افغانستان وعده داده شد بهیچوجه برای بهبود وضع زندگی مردم و بازسازی واقعی کشور نیست. اگر هم بخشی از این ها صرف ساختن راه ها و یا خرید هواپیما و وسائل مدرن مانند تلفن شود، مهمترین هدفش تسهیل عبور و مرور نیروهای نظامی است.

بررسی این نتایج هر چند بصورت اجمالی مهم است زیرا امپریالیستها چهار نعل بسوی جنگ چنایتکارانه دیگری علیه مردم عراق می تازند. آنها بلندگوهای تبلیغاتی خود را براه انداخته و وانمود می کنند که می خواهند مردم عراق را از شر صدام حسین نجات دهند. اگر این جانیان توانستند توده های افغانستان

البته این مسائل منحصر به هرات یا دیگر مناطقی که توسط جنگ سالاران بنیادگرا اداره می شود نیست. در کابل رئیس دیوان عالی در ۲۱ ژانویه پس از ممنوع کردن استفاده از ماهواره، مخالفت خود را با آموزش مختلط در دانشگاه ها اعلام کرد.

واقعیت این است که اکثر قوانین و اقدامات در مورد زنان که در دوره طالبان وضع شده بود در حکومت جدید همچنان مورد احترام است. زندان زنان این مساله را خیلی خوب نشان میدهد. زنانی که در دوران طالبان بدلیل جرائم واهی اسیر شده اند همچنان در زندانند. مجازات وحشیانه سنگسار هنوز بعنوان مجازات متهمین به زنان جزو قوانین حکومت "مدرن" امپریالیسم آمریکا در افغانستان است. خلاصه آنکه این حکومت آمریکائی علیرغم تغییرات محدود و سطحی، ادامه دهنده سیاست طالبان در مورد زنان است.

### ثبات و امنیت

در اوایل دسامبر ۲۰۰۱ امپریالیستها پیروزی خود را در افغانستان جشن گرفتند. اگر پیروزی را به معنای عقب راندن طالبان بگیریم درست است. امپریالیستها موفق شدند از یکی از نوکرانشان خلع ید کنند. چه پیروزی بزرگی. اما اگر مساله را از زاویه برقراری نظم و کنترل دلخواه امپریالیستها بررسی کنیم فاصله زیادی تا پیروزی دارند. آمریکا به منظور تامین کنترل بر سراسر افغانستان بتدریج در مسائل آن غرق می شود زیرا دولت دست نشانده اش حتا تا یک کیلومتری خارج از کابل را نمی تواند کنترل کند. حتا بر کابل هم کنترل کامل ندارد. کرزای بدون محافظان آمریکائی قادر به نفس کشیدن نیست. سوءمقصد به جان کرزای و ترور اعضای کابینه دولت وی توسط افراد نامعلوم، دستور خلع ۲۹ نفر از مقامات دولتی و امتناع آنان از کناره گیری و عدم کنترل دولت بر بسیاری از جنگ سالاران نشان از هرج و مرج در بالاترین سطوح دولتی دارد.

هدف اصلی امپریالیستها در افغانستان ایجاد ثبات و امنیت است. اما ثبات برای آنها به چه معناست؟ آیا ثبات و امنیت برای توده های مردم است؟ مسلما خیر. تعریف رایج امپریالیستها از ثبات، ایجاد شرایط امن و بی خطر برای سرمایه گذارهای کمپانیهای امپریالیستی و استخراج مافوق سود است.

اما نه تنها در افغانستان نتوانستند ثباتی را برقرار کنند. بلکه جنگ افغانستان ثبات شکننده شبه جزیره هند را هم بهم ریخت. مساله کشمیر بار دیگر حاد شد و هند و پاکستان تا آستانه یک جنگ پیش رفتند.

## هفتمین سالگرد آغاز جنگ خلق در نپال

به گفته حزب کمونیست مائوئیست که جنگ خلق را رهبری می کند، جنگ اکنون به مرحله تعادل استراتژیک رسیده است. و در این مرحله حیاتی مصافها و فرصتهای بزرگی در مقابل آن قرار دارد. حزب تاکید می کند که فقط با درک صحیح از اوضاع و بکار بست خط صحیح می توان در مقابل مصافها ایستاد و از فرصتها سود جست. برجسته ترین تحولات چند ماه گذشته نشانگر رسیدن جنگ خلق به این مرحله حساس است.

درهم شکستن انتخابات پارلمانی که شاه جدید می خواست براه اندازد از موفقیتهای بزرگ جنگ خلق در چند ماه گذشته بود. حزب، در گذشته به توده ها فراخوان می داد که انتخابات را تحریم کنند. اما، با تحلیل از توانایی های حزب و اوضاع عینی نپال و اوضاع جهانی به این نتیجه رسید که این بار می تواند انتخابات را به شکست کامل بکشاند. این هدف سیاسی عملیتهای نظامی بزرگ ماههای آخر سال ۲۰۰۲ بود. به حیث نظامی، هدف وارد کردن دو ضربه تکان دهنده یا «دو شوک کوچک و بزرگ» بود که یکی شامل تصرف مقر فرماندهی دشمن در یکی از بخشهای کشور و هدف دیگری تصرف مقر فرماندهی منطقه ای دشمن بود. برای تحقق این اهداف کمیته مرکزی نقشه ای ریخت تا توده ها را برای بهم زدن انتخابات درگیر کند.

علاوه بر عملیات نظامی، راه انداختن اعتصابات عمومی هم جزو نقشه بود. برای اجرای نقشه، لشگری مرکب از نیروهای عمده (یعنی نیروهای تمام وقت ارتش رهایی بخش) و دسته هایی از نیروهای درجه دوم (میلیشیا) سازمان داده شد. در شرق دو هنگ بوجود آمد و نیروهای حزب و ارتش رهایی بخش بر حسب نیازهای سیاسی و نظامی در سراسر کشور پخش شدند.

برنامه شوک کوچک شامل یک اعتصاب عمومی یکروزه و عملیات در پایتخت اجرا شد. این برنامه شامل هزاران عملیات کوچک بود. اعتصاب عمومی یکروزه بسیار موفق بود و دو عملیات نظامی مهم در شرق اتفاق افتاد. این بزرگترین عملیات هفت سال گذشته در شرق کشور و نزدیک مقر فرماندهی بخش دشمن بود. این مقر فرماندهی مرکز قتل و شکنجه و مورد تنفر زیاد مردم بود. در این عملیات حدود ۷۰ سرباز ارتش کشته شدند. عملیات مذکور واقعه مهمی بود زیرا دشمن فکر می کرد ارتش رهایی بخش توان انجام چنین عملیاتی را در شرق کشور ندارد. همزمان با این عملیات، ارتش رهایی بخش پاسگاهی را در

تویان شرق - غرب درهم کوبید. به این ترتیب دو عملیات بزرگ در عرض یک هفته انجام شد. این عملیات باعث شد که دشمن نیروهایش را از حالت تمرکز در غرب کشور درآورد و درست یکروز بعد از این حمله عملیات زیادی در غرب کشور انجام شد. دشمن تبلیغ می کرد مائوئیستها توان حمله در تعداد بزرگ و علیه یک مقر فرماندهی بخش را ندارند. در حالیکه یک عملیات بزرگ در یکی از بخشها و علیه پادگان ارتش در غرب پیش برده شد. این عملیات در ماه سپتامبر در منطقه ای که سابق بر این در آنجا فعالیت کم بود انجام شد. ارتش رهایی بخش برای انجام این عملیات به مدت پانزده روز راهپیمائی کرد و بدون آنکه دشمن بوئی ببرد با نیروی سه هزار نفره پایگاه وی را به محاصره درآورد. دشمن پس از سه ساعت درگیری تسلیم شد. انجام حمله ای با نیروی سه هزار نفره آنهم در منطقه ای بسیار دورتر از رولپا (منطقه پایگاهی اصلی جنگ خلق) شوک بزرگی به دشمن وارد کرد. ارتش رهایی بخش از سربازان اسیر برای حمل بار پایگاه استفاده کرد. سپس ۲۰۰ تن از آنان را آزاد کرد. این کار تاثیر زیادی در پایتخت کشور گذاشت. طبق گزارشها ارتش رهایی بخش در این عملیات ۱۷۵ سلاح مدرن بدست آورد. بطور خلاصه مجموعه این عملیاتها که بخشی از برنامه شوک کوچک بودند، موفقیت آمیز بود. احزاب سیاسی جمعبندی کردند که تحت چنین شرایطی انتخابات نمی تواند صورت بگیرد و تقاضای به تعویق افتادن انتخابات و آغاز مذاکره با مائوئیستها را کردند. شاه هم که منتظر فرصت بود تا همه قدرت را قبضه کند از این ماجرا بعنوان بهانه ای برای انحلال کابینه دولت استفاده کرد و یک حکومت غیر حزبی بر سر کار آورد و یکی از اعضای سابق حزب کمونیست مائوئیست را که در زندان تواب شده بود وارد کابینه دولت کرد.

شوک کوچک به تنهایی برای برهم زدن انتخابات کافی بود. شوک بزرگ شامل اعتصاب سراسری ۳ روزه بود که پشتیبانی کامل توده ها را از جنگ خلق به نمایش گذاشت. در منطقه شرق کشور ارتش رهایی بخش موفق به گرفتن پادگان ها شد. طبق گزارشات، ارتش رهایی بخش نقشه داشت در غرب مقر فرماندهی و ایستگاه رادیویی را تصرف کند و یک هفته آنرا نگاه دارد اما با وجود آنکه ضربات مهمی به دشمن وارد آورد، اما به این هدف نرسید. در این عملیات، چهار هزار جنگجوی مائوئیست از درون توفانهای برف راهپیمائی کردند تا به آماج حمله برسند. ۹ نفر از رزمندگان در اثر سرما جانباختند. ارتش

دشمن از یک هفته قبل به این نقشه پی برده بود و در حال تدارک بود. در جریان راهپیمائی، ارتش رهایی بخش وارد درگیری های نظامی مهمی با نیروهای دشمن شد. پادگان بالای تپه بود و مجهز به موشک انداز. ارتش رهایی بخش تصمیم گرفت پادگان را میخکوب کند و همزمان به نقاط دیگر دشمن حمله کند. ۲۰۰ پلیس دستگیر شده و ۶۵ سرباز ارتش کشته شدند. دهها زندانی سیاسی و عادی آزاد شدند و ۲۵ سرباز ارتش رهایی بخش جانباختند. هلیکوپترهای شب دشمن نتوانستند کاری کنند و موثر نبودند. این موضوع مهمی است زیرا در جغرافیای نپال تنها سلاح سنگین که می تواند به کار دشمن آید، هلیکوپترهای نظامی اند و مقابله با این هلیکوپترها یکی از مصافهای بزرگ ارتش رهایی بخش است. این عملیات بزرگترین عملیات جنگ خلق در حمله به یک پادگان منطقه ای بود و دشمن را واقعا به لرزه انداخت.

پس از رشته عملیات اواخر سال گذشته و بخصوص عملیات منطقه "جوملا" ثابت شد که ارتش پادشاهی نپال به تنهایی قادر نیست جلوی ارتش رهایی بخش بایستد. اثبات همین واقعیت، صحنه سیاسی نپال را دگرگون کرد و اوضاع نوینی را بوجود آورد.

کلیت اوضاع کشور عوض شد و روشن کرد که تمام طبقات حاکمه نپال به تنهایی قادر به مقابله با جنگ خلق نیستند. شاه شروع به سفرهای سراسیمه به هند و چین کرد تا از قدرتهای منطقه ای کمک بگیرد. او با هندیها به قراردادهائی رسید. دولت چین از گسترش جنگ خلق نگران است اما از نفوذ هند در نپال نیز بیمناک است. در جلسه ای که دولت انگلستان در لندن برای جمع آوری کمک مالی برای دولت نپال برگزار کرده بود نماینده دولت چین گفت نمی توان تحت نام مبارزه با تروریسم اجازه داد کشورهای خارجی وارد کشورهای دیگر شوند. آمریکا به هند فشار گذاشته است که وارد نپال شود. هند مخفیانه به ارتش نپال اسلحه می دهد. آمریکا پیشنهاد ایجاد یک اردوی تعلیماتی ضد چریکی در نپال با شرکت هند و چین را داده است. بنابراین هند هم باید از آمریکا و اروپا کمک بگیرد تا بتواند به مقابله با جنگ خلق در نپال بپردازد. همه این مرتجعین با اینکه برای سرکوب جنگ خلق تدارک می بینند اما خودشان هم آزادی عمل ندارند و دلرای مشکلات داخلی زیادی هستند. روزنامه واشنگتن پست در مقاله ای نوشت که مائوئیستهای نپال به دلیل تضاد میان هند و چین می توانند قدرت را گرفته و حفظ کنند. بریتانیائی ها می گویند مائوئیستها



یک زن مائوئیست رزمنده عضو ارتش خلق در نپال به هنگام سخنرانی در جمع دهقانان

از سر می گذرانند. یکی از مشکلات مقابل پای پیروزی کامل آنست که هنوز در هند انقلاب اوج نگرفته است. ولی اگر حزب موفق به کسب قدرت در نپال شود، به احتمال زیاد هند به نپال حمله خواهد کرد و حتا ممکنست قبل از پیروزی انقلاب و برای ممانعت از پیروزی مائوئیستها، نیروهای نظامی خود را وارد نپال کند. در این صورت جنبش انقلابی و کمونیستی هند به حمایت از جنگ خلق در نپال بلند خواهند شد.

یکی از مقامات صاحب نظر ارتش پادشاهی نپال نوشته است که پیشرویهای جنگ خلق "استثنائی، حیرت انگیز و چشم گیر است". حزب کمونیست مائوئیست نپال با سربلندی اعلام می کند که اگر همبستگی کمونیستهای جهان بخصوص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) نبود جنگ خلق چنین پیشرفتهائی نمی کرد. اعلام می کند که مبارزه آیدئولوژیک با رویزیونیسم برای محکم ماندن در جاده انقلاب تعیین کننده بوده و رمز موفقیت حزب است. حزب اعلام کرده است که اگر امپریالیسم آمریکا وارد نپال شود هرگز نمی تواند آن کاری را که با طالبان کرد با حزب کمونیست کند. زیرا حزب در میان توده ها ریشه دارد، و نه فقط برای کارگران و دهقانان و خلقهای نپال بلکه برای پرولتاریا و خلقهای جهان می جنگد. □

حزب فراخوان داده است که در راه در هم شکستن نظام پادشاهی ۲۵۰۰ ساله به مائوئیستها کمک کنند. حزب اعلام کرده است که ارتش رهائی بخش فقط ارتش مائوئیستها نیست بلکه ارتش مردم است. حزب به اقشار و طبقات میانی و احزاب آنها می گوید که اگر آنها وظیفه تاریخی درهم شکستن نظام سلطنتی را درک کنند، ارتش رهائی بخش می تواند سرعت ارتش پادشاهی را مغلوب کند. حزب برای خنثی کردن سیاست عوامفریبانه امپریالیستها مبنی بر فراخوان مذاکرات اعلام کرده است که اگر شاه بخاطر منافع اکثریت توده های نپال و سعادت آنها دست از تاج و تخت پوسیده اش بردارد حزب می تواند بر سر این مساله به مذاکره بنشیند. سیاست تاکتیکی کنونی حزب سازمان دادن همه مردم برای درهم شکستن نظام سلطنت است. این سیاست راه را برای پیروزی کامل ارتش رهائی بخش و کسب قدرت سیاسی و برانجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین باز می کند. حزب می گوید این شعار می تواند تحریکات امپریالیستها را خنثی کند و مانع از آن شود که طبقات حاکمه بتوانند طبقه میانی را با خود بکشند. واضح است که هنوز پیروزی بدست نیامده است و حزب کمونیست می تواند ضربه بخورد و دچار عقب گرد شود. همه انقلابات چنین پیچ و خمها را

می توانند پایتخت را بگیرند اما نباید اجازه دهیم.

روشن است که حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از نظر تسلیحات و قدرت آتش بسیار ضعیفتر از نیروی نظامی امپریالیستها است. اما اکثریت توده های مردم نپال پشتیبان آن هستند و جنبش انقلابی هند که جنبشی بسیار بزرگ است حامی جنگ خلق در نپال است. در جنگ، انسان تعیین کننده است نه سلاح. ریشه داشتن در میان توده های مردم نقطه قوت تعیین کننده ای است که مرتجعین و امپریالیستها از آن برخوردار نیستند. اوضاع جهانی در عین حال که خطراتی را می آفریند اما دارای جوانب مساعدی برای پیروزی جنگ خلق نیز هست. بطور مثال پیروزی جنگ خلق در نپال می تواند روند های انقلابی را در هند تسریع کند و کل شبه قاره هند را از چنگال حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم رها کند.

در نتیجه این تغییر و تحولات امپریالیسم آمریکا، اروپا و شاه نپال شروع به فشار آوردن به مائوئیستها کرده اند که وارد مذاکره شوند. حزب اعلام کرد که این یک توطئه بزرگ از سوی امپریالیسم و ارتجاع است و مانند یک شمشیر دو لبه از آن استفاده می کنند. از یکسو، اگر موفق شوند حزب را به روشنائی روز بکشند می توانند کل رهبری و کادرها را درهم بکوبند و اگر نتوانند خواهند گفت مائوئیستها به تقاضای مذاکرات آنها جواب مثبت ندادند و روی مجامع بین المللی فشار بگذارند که حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را تروریست بخوانند و به دخالت خارجی مشروعیت بخشند. در هر دو حالت استراتژی آنها درهم شکستن جنگ خلق و انقلاب نپال است.

حزب کمونیست مائوئیست علیرغم حکومت نظامی، در ۴۵ بخش کشور قدرت سیاسی نوین خلق را بر پا کرده است و اکنون تمام مناطق روستائی کشور تحت کنترل این قدرت سیاسی نوین است. این قدرت سیاسی دارای ارتش خودش یعنی ارتش رهائی بخش خلق است.

حزب کمونیست علاوه بر مصافهای نظامی با مصافهای سیاسی نیز روبرو بوده است و همواره تلاش کرده است تا سیاست متحد کردن اکثریت مردم نپال و منفرد کردن مرتجعین را پیش برد. امروزه میلیونها توده بحرکت درآمده اند و خواهان آن هستند که مائوئیستها قدرت سیاسی را به کف بگیرند. حزب تاکتیکیهای سیاسی معینی را برای منفرد کردن شاه و ارتش و خنثی کردن یا جلب برخی از احزاب پارلمانی پیش گذاشته است و به این

در حاشیه مصاحبه خبرگزاری ایسنا  
با محسن کدیور

## معنای واقعی "اصلاح طلبی"

### يك آخوند مدرن!

محسن کدیور نامی آشناست. "دوم خردادی" است. مدتی را در زندان اوین میهمان همدستان حکومتیش بوده. عنوان دکتر را دارد و اخیراً در دانشگاه هاروارد آمریکا تدریس کرده است. نیروهای سازشکار و مسالمت جوی اپوزیسیون رژیم، از او بعنوان يك شخصیت آزاداندیش و روشن بین و دمکرات ستایشها کرده اند. اما گفت و گویی که خبرگزاری ایسنا به تاریخ ۷ بهمن امسال با وی به عمل آورده به روشنی ماهیت و اهداف ارتجاعی کدیور که از "گل های سرمبد" اصلاح طلبان حکومتی است را برملا می کند.

این مصاحبه پر است از اعترافات آشکار، شعبده بازیهای آخوندی، و البته خواب و خیال برای حگ و اصلاح و حفظ نظام ارتجاعی. کدیور در چند جای این مصاحبه به جناح رقیب هشدار می دهد که جان ما به یکدیگر بسته است. شکست دوم خرداد، به معنی شکست کلیت جمهوری اسلامی است. پس کاری نکنید که موج های غیر قابل کنترل بلند شود و همه با هم غرق شویم. به گفته او: "جنبش اصلاحات هر چه باشد، موفقیت یا عدم موفقیتش به منزله موفقیت یا عدم موفقیت جمهوری اسلامی ایران است... و تا حدودی آبروی اسلام نیز به سرنوشت اصلاحات ایرانی گره خورده است."

کدیور از شکست و بی آبرو شدن خاتمی و "دوم خرداد" به خوبی آگاه است. به همین خاطر در دفاع از وی به تناقض گویی می افتد. از یکطرف سعی می کند از "خدمات" خاتمی تقدیر کند و از طرف دیگر حساب خود را از او جدا کند. او ادعا می کند که: "خاتمی یکی از محبوب ترین دولتمردان در طول تاریخ ایران است." کدیور درست وقتی این حرف را به زبان می آورد که دانشجویان شعار خاتمی استعفا، خاتمی برو گمشو می دهند و جوانان او را "مد خالی بند" لقب می دهند! کدیور در ادامه می گوید که: "از منتقدین جدی خاتمی هستم." همین يك جمله نشان می دهد که موفقیت سیاسی خاتمی در جامعه چیست. چقدر بی پایه شده است. تا

حدی که نزدیکترین یارانش باید چهره منتقد جدی به خود بگیرند.

اما ببینیم دستاوردهای دولت خاتمی از نظر کدیور چیست. کدیور معتقد است که این دولت "اعتبار بین المللی ایران را بالا برده، نام ایران را حداقل به مدت یکسال از لیست ناقضین حقوق بشر خارج کرده، امنیت جامعه را تامین کرده و دیگر کسی جرات ترور افراد در خیابان را نیافته است!"

این نوع ارزیابی از دولت خاتمی تفکر خود کدیور را بروشنی نشان می دهد. او چراغ سبز نشان دادنهای دولتها و مجامع امپریالیستی به جمهوری اسلامی را دستاورد می داند. چراغ سبزی که نتیجه چوب حراج زدن به منابع کشور و فروختن منافع ملی و زد و بندهای پشت پرده نظامی و امنیتی و اقتصادی توسط حکام اسلامی است. برای کدیور مهم نیست که در این مدت چند جوان در سراسر کشور توسط نیروهای امنیت جمهوری اسلامی ریوده و سر به نیست شده اند، چند مبارز کرد را به جوخه اعدام سپرده اند، چند فعال جنبش کارگری را مفقودالامر کرده و به کنج زندان انداخته اند، چند زن را سنگسار کرده اند، چند باطبی را شکنجه داده اند، چند جفت چشم در آورده اند، چقدر دست و پا بریده اند و چند بار در خیابانها چوبه دار برپا کرده اند. اسم اینکارها نقض حقوق بشر نیست! بلکه تامین امنیت جامعه است. راست هم می گوید. تامین امنیت البته برای طبقات حاکمه.

کدیور به سبک سایر چهره های جمهوری اسلامی که این اواخر "به فکر معیشت و فقر و فلاکت مردم افتاده اند"، گریزی هم به صحرای کربلا می زند. البته او از وجود بی عدالتی اقتصادی حاکم بر جامعه حرف می زند فقط برای اینکه به نفع جناح خود يك نتیجه گیری وارونه ارائه کند. او می گوید: "توزیع عادلانه ثروت به این معنا نیست که ۹۰ درصد ثروت جامعه در دست ۱۰ درصد افراد آن جامعه باشد... عین همین مساله در مورد قدرت نیز وجود دارد. توزیع عادلانه قدرت یعنی اینکه هر مقام اجتماعی به میزان پشتوانه ملی اش، قدرت سیاسی داشته باشد و اگر چنین نباشد به معنای آن است که قدرت عادلانه تقسیم نشده است."

بهتر است كلك های آخوندی را کنار زده و این مساله را روشن کنیم که چه کسی قدرت دارد و چه کسی ندارد؟ و البته

روشن کنیم که ربط مساله قدرت با توزیع ثروت در جامعه چیست؟ واقعیت اینست که آن ۹۰ درصد افراد محروم در جامعه همانها هستند که از قدرت سیاسی نیز بطور کلی محرومند. برعکس، هیئت حاکمه موجود و افرادی نظیر کدیور نماینده سیاسی و ایدئولوژیک همان اقلیت استثمارگر ۱۰ درصدی هستند که بر سیاست و اقتصاد جامعه حاکمند. عسکروالادی و واعظ طیبی و رفسنجانی و خاتمی و کدیور در يك اردو قرار دارند: جمهوری اسلامی ایران. به قول خود کدیور "همگی در يك کشتی نشسته اند" و "در صورت سوراخ شدن این کشتی همه با هم غرق خواهند شد." تقسیم قدرت در چارچوب حکومت اسلامی بین جناح ها هیچ ربطی به طبقه کارگر و توده های زحمتکش شهر و روستا و نمایندگان آگاه و انقلابی آنها یعنی کمونیستها و دمکراتهای انقلابی ندارد. در نظام کنونی، همه طرح ها و برنامه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی طوری تنظیم و اجرا می شود که منافع همان ۱۰ درصد مقتخور و مزدورانشان را تامین کند. قوانینش طوری نوشته شده که کارگران و دهقانان و ملل ستمدیده و زنان، محروم و بی چیز و فرودست باقی بمانند. شکنجه گاه ها و میدان های اعدامش را برای کمونیستها و انقلابیون و توده های مبارز و معترض ساخته اند. بنابراین در چنین نظامی، مساله توزیع عادلانه قدرت بین اکثریت محروم و اقلیت حاکم مطرح نیست. بلکه مساله، در هم شکستن قدرت ارتجاعی کنونی و کسب کامل قدرت سیاسی و اقتصادی بدست محرومان جامعه است. همه تلاش کدیور و همدستانش اینست که توده های مردم این واقعیت را نفهمند و جناحی از مرتجعین حاکم را نماینده سیاسی خود بدانند و از مبارزه مستقل و انقلابی برای بدست گرفتن قدرت سیاسی باز بمانند.

کدیور در گفت و گو با ایسنا بارها ضمن تاکید بر به اصطلاح "دین خواهی مردم" مخالفت خود با سکولاریسم (اعتقاد به عدم دخالت دین در امور جامعه) را اعلام می دارد. او می گوید: "پس از این مرحله، جدایی نهاد دین از نهاد قدرت است. البته منظور من حذف مطلق دین از حوزه عمومی نیست. من معتقدم در جامعه دینی، دین باید از طریق جامعه مدنی در حوزه عمومی به پیش رود نه از طریق نهاد قدرت و دولت... سکولارها (کسانی که معتقد به حذف مطلق دین از حوزه

- ۳\_ آزادی بدون قید و شرط تشکیل احزاب و سازمانهای سیاسی و تشکلات و تجمعات مختلف اجتماعی
- ۴\_ آزادی بی قید و شرط مطبوعات و نشر کتاب و لغو سانسور
- ۵\_ لغو حجاب اجباری و تمامی قوانین تبعیض آمیز جنسی و مجازات های ویژه زنان
- ۶\_ برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت خلقهای تحت ستم
- ۷\_ لغو بی قید و شرط حکم قصاص و اعدام
- ۸\_ محاکمه و مجازات عاملان و آمران کشتارهای زندانیان سیاسی و قتلهای زنجیره ای
- کمیته برگزار کننده مراسم ۱۶ آذر و یادمان صفر قهرمانیان
- این برنامه حمایت شده از طرف:
- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله)
- هواداران حزب کمونیست ایران (م ل م)
- جبهه دمکراتیک مردمی خلق عرب احواز
- سازمان زنان هشت مارس (ایرانی و افغانستانی) واحد تورنتو
- کومله و حزب کمونیست ایران
- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
- فعالین چریکهای فدائی خلق ایران

نشانی نشریه اینترنتی ناسیونالیستی  
جهانی برای فتح

BCM WORLD TO WIN  
27 GLOUCESTER ST.  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

نشانی اینترنتی نشریه کارگر انقلابی  
ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

[www.rwor.org](http://www.rwor.org)

برای اطلاع از آخرین اخبار مبارزات  
ضد جنگ در سراسر جهان به سایت  
زیر رجوع کنید:

[www.notinourname.net](http://www.notinourname.net)

### اعلامیه مشترک.....

لاجرم این حضور و نقش تاریخی ای که به زن نسبت داده می شود یعنی «پرستاری» تعبیر نگردد! بنابراین جنبش دانشجویی با احتساب این واقعیت که بخش بزرگی از صفوف معترضین را دختران تشکیل می دهند، باید خود را از نفوذ و سیطره نگرش مردسالارانه به مسئله زن دور کند. برخورد درست و آگاهانه به نقش و جایگاه واقعی زنان به مثابه نیمی از جامعه که دارای پتانسیل بسیار بالایی می باشند می تواند از نقاط قدرت جنبش دانشجویی فعلی محسوب گردد.

د \_ جنبش دانشجویی، جنبشی است سراسری که می تواند در راستای اهداف و خواسته های دمکراتیک خلقها و همه اقشار جامعه حرکت کند و بر حرکت های دیگر اجتماعی تاثیرگذار و خود نیز تاثیرپذیر باشد، و گره خوردن به دیگر جنبشهای دمکراتیک اجتماعی و طبقه کارگر بعنوان پیشرو و مبارزات رهائیبخش ضد ارتجاعی \_ ضد امپریالیستی می تواند این جنبش را نیرومندتر، رادیکالتر، لائیک و مستقل از جناح های حاکمیت به یک جنبش بزرگ سیاسی \_ اجتماعی بدل کند.

بر این اساس این جنبش زمانی قادر به پیشروی است و می تواند موثر باشد که تربیون مردم بوده، مدافع حقوق کارگران، زحمتکشان، معلمان، زنان، جوانان و مدافع حقوق ملل تحت ستم و دیگر اقشار جامعه باشد و بر خواسته های عمومی مردم تکیه کرده و در راه تحقق جامعه ای سکولار و مبتنی بر اراده توده ها و اتحاد داوطلبانه و آگاهانه ملل تحت ستم گام بردارد.

در اینجا، وظیفه همه نیروها و افراد کمونیست و انقلابی و ترقیخواه اینست که از این جنبش استقبال کنند و به حمایت از آن برخیزند. مهمتر آنکه برای تقویت سیاسی و تشکیلاتی آن، برای سمت و سو دادن صحیح به آن، برای خنثی کردن طرحها و تدابیر دشمنان مردم علیه آن، پیگیرانه و متحدانه مبارزه کنند. پس برای کمک به تحقق این هدف بیائید تا دست بدست هم دهیم.

ما بعنوان نیروهای انقلابی آپوزیسیون حمایت قاطعانه خود را از جنبش دانشجویی ایران اعلام می داریم و خواستار:

۱\_ آزادی بدون قید و شرط تمامی دستگیر شدگان حوادث اخیر در سرتاسر کشور و همچنین آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی

۲\_ آزادی اندیشه و بیان

عمومی اند) با ما مخالفند. من طرفدار رعایت آزاده ارزشها و ضوابط دینی در حوزه عمومی هستم در حالی که سکولارها دین را مختص به حوزه خصوصی می دانند...."

امثال کدیور بعد از گذشت ۲۴ سال که توده های مردم مفهوم اسلام سیاسی و احکام و ارزشهای قرون وسطائی اسلامی را با پوست و گوشت خود احساس کرده اند و به حد انزجار رسیده اند، می خواهند برای نجات دین آن را از دروازه دولت خارج کند و از پنجره "حوزه عمومی" به جامعه برگردانند. یعنی می خواهند اینبار نهادهای به ظاهر غیر حکومتی را وسیله اشاعه و تحکیم سنن و فرهنگ و ارزشهای عقب مانده کنند و همه اینها را تحت عنوان "خواست و فرهنگ و دین خواهی مردم" به مردم تحمیل کنند. تاکید فریبکارانه او بر اینکه ایران یک "جامعه دینی" است جالب توجه است. کدیور حاضر نیست دین و ماورا الطبیعه و خرافه به کنج ذهن و حریم خصوصی افراد کماکان معتقد به مذهب رانده شود و حق و امکانات جولان دهی در حوزه عمومی از آن سلب شود. چرا که می داند طبقات حاکمه برای کنترل و مهار توده ها، برای تندبیر ذهن زحمتکشان و جلوگیری از بالفعل شدن خشم و نارضایتی آنان، برای اعمال ستم طبقاتی، برای در بند نگهداشتن زنان و حفاظت از نظام مردسالار، به اشاعه دین و خرافه نیازمندند. این را امپریالیسم آمریکا هم می داند و بیخود نیست که در طرح های آینده اش برای ایران کماکان جای مناسبی برای اسلام و آخوندها در نظر گرفته است. اتفاقی نیست که در پاکستان و ترکیه، آمریکائی ها راه شراکت جریانات مرتجع اسلامی در حکومت را باز کرده اند.

در همین زمینه، تعریف مجدد کدیور از "توسعه سیاسی" در ایران جلب توجه می کند. او می گوید: "اصلاحات یعنی توسعه سیاسی و توسعه سیاسی نیز به معنای دموکراتیزه کردن جامعه یعنی مردم سالاری است و از آنجا که در یک جامعه دینی بسر می بریم و ارزش های دینی مورد نظر اکثریت مردم است، منظور مردم سالاری دینی است!!" البته با توجه به اینکه ۶۰ درصد جامعه زیر خط فقر بسر می برند، بساط اعدام و سنگسار برپاست، اعتیاد و فحشا بیداد می کند، قتل های ناموسی و بچه کشی رایج است، رشوه خواری به آیین رسمی تبدیل شده و غیره، ما هم شك نداریم که در يك جامعه دینی بسر می بریم و ارزش های دینی برقرار است. فریبکاری کدیور آنجاست که می خواهد همین وضع را اینبار تحت عنوان مردم سالاری دینی به خورد مردم بدهد. این هم شاید از آن نکاتی باشد که به نازگی دکتر کدیور در مکتب هاروارد آموخته است.

## هفتمین سالگرد جنگ خلق در نپال گرامی باد!

۲۵ تن از رزمندگان ارتش رهایی بخش در عملیات نظامی ماه نوامبر جانباختند. البته دشمن مدعی بود که در این عملیات صد نفر را کشته است. در آخرین عملیات چند نفر از رفقا حین عملیات یا دیده بانی جانباختند. همچنین چند تن از کادرهای مهم حزب هنگام رهبری مقاومت توده ای علیه دربار و شاه، کشته شدند. درود بر خاطره این جانباختگان و دیگر جانباختگان جنبش کمونیستی بین المللی هفت سال گذشته است. و ماه بهمن جشن سالگرد جنگ خلق است. این جنگ خلق از همان ابتدا مورد توجه و حمایت کمونیستهای جهان بخصوص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) بوده است. در این هفت سال جنگ خلق از میان پیچ و خمهای زیادی گذشته است. و در هر پیچش کمونیستهای جهان یاریگر آن بوده اند. به این معنا جنگ خلق در نپال واقعا یک جنگ انترناسیونالیستی است.

بقیه در صفحه ۳۶

حزب کمونیست مائوئیست طی هفت سال گذشته برای هموار کردن راه جنگ خلق از تاکتیکیهای گوناگون مانند مذاکرات استفاده کرده و برای منفرد کردن دشمنان و متحد کردن نیروهای اجتماعی و سیاسی گوناگون مانور داده است. اما در حین اتخاذ چنین سیاستهایی لحظه ای از پیشبرد جنگ خلق و تقویت ارتش رهایی بخش غفلت نکرده است زیرا می داند که "خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد" و "بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است" و "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید".

### پیشرفتهای جنگ خلق و مصافها

در شش ماه گذشته ۶۰۰ تن از رفقا و رزمندگان ارتش رهایی بخش و توده ها، مردم در مناطق پایگاهی، جانباخته اند. در میان آنان یکی از اعضای جوان کمیته مرکزی حزب کمونیست مائوئیست دیده می شود. او به دلیل خیانت عناصر حزب "مارکسیست لنینیستهای متحد" (که علیرغم نامش هیچ ربطی به مارکس و لنین ندارد) دستگیر و زیر شکنجه کشته شد.

ماه فوریه ۲۰۰۳ (بهمن ۱۳۸۱) هفتمین سالگرد آغاز جنگ خلق در نپال تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) است. تجربه طبقه ما در نپال که صفحات نوینی را در تاریخ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش کمونیستی بین المللی باز کرد، اهمیت بسیار دارد. این جنگ خلق با دسته های کوچک مبارزین شروع شد. اما اکنون ارتشی است که دارای یک لشکر در غرب کشور و دو هنگ در شرق کشور می باشد. در روزهای اول، چریکها سلاحهای محلی حمل می کردند اما اکنون مجهز به سلاحهای مدرنی هستند که از ارتش ارتجاعی نپال و نیروی پلیس بدست آورده اند. جنگ خلق موفق به آزاد کردن اکثر روستاهای کشور شده است. اکنون در این روستاها، قدرت سیاسی نوین خلق برقرار است. و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تبدیل به نیروی تعیین کننده ای در تحولات سیاسی کشور شده است. همه اینها نشان دهنده رشد جهش وار کمیت و کیفیت جنگ خلق نسبت به هفت سال پیش است.

